

خیانت های تشیع

و

تأثیر آن در عقب ماندگی مسلمانان

تألیف: دکتر عماد علی عبدالسمیع حسین

ترجمه: محمد عمر ابراهیمی

خیانت‌های تشیع

و

تأثیر آن در عقب‌ماندگی مسلمانان

تألیف:

دکتر عماد علی عبدالسمیع حسین

دارای مدرک دکترا در رشته دعوت و فرهنگ اسلامی

ترجمه:

محمد عمر ابراهیمی

عنوان کتاب: خیانت‌های تشیع و تأثیر آن در عقماندگی مسلمانان
نویسنده: دکتر عماد علی عبدالسمیع حسین
مترجم: محمد عمر ابراهیمی
موضوع: تاریخ و بررسی فرق و جنبش‌ها
نوبت انتشار: اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار: آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری
منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقدمه مترجم	۵
پیشگفتار	۷
مقدمه	۹
مبحث اول: عقایدی در ورای خیانات شیعه	۱۵
(۱) کفر کسی که به ولایت امامان دوازده گانه ایمان نیاورد:	۱۵
(۲) اعتقاد شیعه به این که اهل سنت دشمنان اهل بیت هستند:	۱۸
(۳) اعتقاد شیعه در باره حلال بودن خون و اموال اهل سنت و نجس بودن آنها:	۲۱
(۴) اعتقاد شیعه در باره حرمت جهاد قبل از ظهور مهدی:	۲۴
مبحث دوم: خیانت‌های شیعه به اهل بیت	۲۷
خیانت‌شان به علی بن ابی طالب:	۲۷
خیانتشان به حسن بن علی:	۲۹
خیانت‌شان به حسین بن علی:	۳۰
مبحث سوم: خیانت وزیر شیعی علی بن یقطین در دوره هارون الرشید	۳۵
مبحث چهارم: خلیفه عباسی شیعه می‌شود و خیانتش ثابت می‌گردد	۳۷
مبحث پنجم: دولت فاطمی و خیانت‌های آن در محور سنت و ترویج تشیع	۳۸
فاطمی‌ها با فرنگ هم‌دست شدند و با آنها نامه‌نگاری می‌کردند:	۴۱
برخی از خیانات فاطمیان:	۴۲
یکی دیگر از خیانت‌های فاطمیان:	۴۵
همکاری با فرنگ برای بیرون کشیدن اسکندریه از دست صلاح الدین:	۴۶
خیانت طواشی متولی خلافت فاطمی در مصر:	۴۶

- معز فاطمی و امام ابوبکر نابلسی: ۴۷
- تأملات و عبرت‌ها و توضیحاتی در باره نهایت دولت فاطمی: ۴۹
- مبحث ششم: خیانت قرامطه** ۵۳
- از خیانت‌های قرمطیان: ۵۴
- خیانتی دیگر از قرامطه: ۵۴
- مروری سریع بر خیانات شیعیان قرمطی در تاریخ: ۵۷
- مبحث هفتم: خیانات آل بویه** ۶۱
- مبحث هشتم: خیانات وزیر؛ مؤیدالدین ابا طالب محمد بن احمد علقمی شیعی**
- در جریان ورود مغول به بغداد ۶۶
- تعداد قربانیان این خیانت شیعه: ۷۰
- سخنی در باره انگیزه ابن علقمی: ۷۱
- مبحث نهم: خیانت شیعه هنگام ورود مغول به سرزمین شام (۶۵۸ هجری).** ۷۳
- مبحث دهم: خیانت شیعه در بلاد حلب (۶۵۷ هجری)** ۷۶
- مبحث یازدهم: خیانت‌های خواجه نصیرالدین طوسی** ۷۷
- مبحث دوازدهم: خیانت‌های شیعه و تلاش آن‌ها برای از پای درآوردن صلاح**
- الدین ایوبی** ۸۲
- مبحث سیزدهم: خیانت‌های شیعه به دولت سنی مذهب سلجوقیان** ۸۸
- از دست رفتن بیت المقدس به سبب خیانات شیعه: ۹۱
- خیانت‌های شیعه به سلطان جلال الدین بن خوارزم شاه: ۹۵
- خیانت بدر الدین لؤلؤ شیعی حاکم موصل در اواخر سال ۶۵۶ هجری: ۹۵
- مبحث چهاردهم: یکی از شاهان مغول به مذهب روافض می‌گروید** ۹۷
- مبحث پانزدهم: خیانت‌های شیعیان نصیری** ۹۸

- از خیانت‌های نصیریان: ۹۹
- یکی دیگر از خیانت‌های آن‌ها: ۱۰۱
- یکی دیگر از خیانت‌های نصیریان: ۱۰۲
- یکی دیگر از خیانت‌های نصیریان: ۱۰۳
- برخی از خیانت‌های نصیریان در دوره معاصر: ۱۰۵
- مبحث شانزدهم: خیانت‌های شیعیان دوزاده امامی در لبنان با اتحاد با نصیریان** ۱۱۰
- خیانت‌های حزب "امل" شیعه: ۱۱۲
- روزنامه‌های جهان در باره جنایت‌های شیعیان حزب امل می‌گویند: ۱۱۴
- همکاری شیعه با یهود حقیقت است نه توهم: ۱۱۶
- مبحث هفدهم: خیانت‌های شیعیان در روز** ۱۲۰
- مبحث هجدهم: خیانت‌های شیعه در سرزمین هند** ۱۲۵
- مبحث نوزدهم: نگاهی به برخی از خیانت‌های تشیع در کشورهای عربی در دوران معاصر** ۱۲۷
- در بحرین: ۱۲۷
- در کویت: ۱۲۸
- در سعودی: ۱۲۸
- در یمن: ۱۳۰
- در عراق: ۱۳۴
- درباره خیانت‌های شیعه در جنگ آمریکا علیه عراق: ۱۳۶
- مبحث بیستم: شیعه نصرانی‌شدن سنی‌ها را از سنی‌ماندنشان بهتر می‌داند** ۱۴۲
- تفکر این خائن عجیب است: ۱۴۳

۱۴۴.....	مبحث بیست و یکم: کنار دیوارهای بغداد
۱۴۴.....	نمایشنامه فصل یکم، قصه سقوط در گذشته و حال:
۱۵۱.....	پایان

مقدمه مترجم

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبي بعده.

تشیع رافضی دینی جدای دین اسلام است که توسط شکست خوردگان یهودی و مجوسی بعد از آنکه از مقابله نظامی با امت اسلام مأیوس شدند، اختراع شد تا در لباس اسلام و با ادعای محبت با اهل بیت پیامبر اسلام ﷺ و به بهانه طرف داری و هم‌دردی با مظلومیت آن‌ها و باز پس‌گیری حقوق غصب شده‌شان، دین اسلام را تحریف کرده و امت اسلام را از درون ویران کنند. این حقیقت دین تشیع است هرچند عوام فریب‌خورده شیعه این را ندانند و هرچند علمای زندیق‌شان آن را پنهان کنند.

هرگاه که این قوم فرصتی را به‌دست آورده‌اند که آتش کینه و انتقامی را که سینه‌شان را از زمان شکست یهود و نابودی امپراطوری مجوسیان فارس توسط مسلمین می‌سوزاند تسکین دهند، دست به خیانت زده و همیشه خنجری بوده‌اند که از پشت بر کالبد امت اسلام فرود آمده است.

این کتاب، تاریخ خیانت‌های شیعه را بررسی می‌کند تا نشان دهد که هرگاه شیعه قدرتی کسب کرده دشمنی برای خود جز اهل سنت نمی‌شناخته است. هرگاه که قدرت و حکومتی بدست آورده فقط با اهل سنت جنگیده و هیچ‌گاه تاریخ به یاد ندارد که شیعه وجبی از سرزمین‌های کفار را فتح کرده باشد و یا وجبی از سرزمین‌های اشغال شده مسلمین را آزاد کرده باشد.

این کتاب غم‌نامه امت اسلام است که از دست آلوده به خیانت شیعه می‌نالند. این کتاب مویه‌نامه‌ای است که تراژدی‌های فاجعه‌آمیز امت اسلام را که به دست پلید شیعه رقم خورده‌اند و بر برخی از آن‌ها شاید هنوز کسی گریه سر نداده باشد، نمایش می‌دهد تا اهل سنت خفته امروز را از آنچه که بر پیشینیان او گذشته است باخبر نماید و فریاد هشدار را سر دهد تا مبادا از سوراخ این افعی زهردار دوباره گزیده شود. نمایش‌نامه غم‌باری که در آن کودکان و پیرانی را می‌بینید که به دست خیانت شیعه سر بریده می‌شوند، دختران و زنان

پاک‌دامنی که توسط شیعه هتک حرمت می‌شوند، جوانانی که به دست او کشته می‌شوند، علما و دانشمندانی که توسط او سلاخی می‌شوند، مساجدی که توسط او ویران می‌شوند، شهرها و آبادانی‌های سرزمین اسلام که با خیانت او و همکاری و همدستی او با دشمنان اسلام و متجاوزان و اشغالگران، به تباهی کشیده می‌شوند، تمدن‌هایی که اهل سنت ساختند و شیعه ویران کرد، کتاب‌هایی که اهل سنت نوشتند و علومی که به رشته تحریر درآوردند اما بدست ناجوان‌مردانه شیعه سوزانده شدند و یا به آب افکنده شدند تا جوهر سیاه‌شان لکه ننگ را بر دامان این مذهب ابلیس ساخته بنشانند.

این کتاب آهی است برآمده از تاریخ تا دست خائنان را رو کرده و خنده‌ی تلخی بر لبان کسانی بنشانند که شاهد کم‌دی حمایت شیعه از فلسطین و شعار دروغین وحدت هستند. این کتاب سیلی بیدارگری است بر صورت ساده لوحانی که دوست و دشمن را از هم تشخیص نمی‌دهند و لبخند خائن را باور می‌دارند و دست آلوده به خون او را به گرمی می‌فشارند.

خداوندا! اتم را بینشی ده که دشمنان تو را به دوستی خود نگیرد.

بارالها! شب تاریک کفر و شرک و ظلم و نفاق و خیانت و دروغ و تزویر به درازا کشیده و خواب امت طولانی گشته است، ای خداوندگار سپیده دم! صبح را بنما و گره شیاطین را از این خواب مرگ آور باز کن.

خداوندا! شمشیر "صلاح الدین" را می‌خواهیم و ایمان "نابلسی" را.

آمین یا رب العالمین!

محمد عمر ابرهیمی

پیشگفتار

«تحقیقات من به راهنمایی استاد گرانقدرم شیخ محمد المدنی با دعوت به سوی تقریب و وحدت میان اهل سنت و اهل تشیع براساس این که تشیع مذهب پنجمی بعد از مذاهب چهارگانه اهل سنت است آغاز گردید اما وقتی تحقیق را شروع کردم و به مراجع و منابع اصلی شان دست یافتم دیدم که مسئله کاملاً با آنچه شنیده بودم فرق دارد... پس تحقیقات من به راهنمایی شیخ مدنی به هدف تقریب و وحدت شروع شد اما یک تحقیق علمی سرشتی دارد که زیر بار خواسته‌های شخصی و هواهای نفسانی نمی‌رود».

استاد، دکتر علی احمد السالوس - استاد فقه و اصول

«علت ناممکنی تقریب و وحدت مسلمین با شیعه در مخالفت آن‌ها با سائر مسلمین در اصول دین می‌باشد همانطور که نصیر طوسی بدان اعتراف نموده و آن را اعلان کرده است و نعمت الله موسوی خوانساری آن را تأیید کرده و هر شیعه‌ای بدان اقرار دارد و وقتی در زمان نصیر طوسی چنین بوده است در زمان باقر مجلسی بدتر و وحشتناک‌تر است».

شیخ محب الدین الخطیب "الخطوط العریضة"

«برای اثبات فریب بودن شعار تقریب و وحدت هیچ دلیلی محکم‌تر از وضعیت بد اهل سنت در ایران نیست؛ اگر آنان در این ادعایشان صادق بودند میان سنی و شیعه در ملت ایران وحدت و نزدیکی ایجاد می‌کردند»

ناصر الدین الهاشمی "موقف أهل السنة فی ایران"

«من سال‌ها با شیعه‌های عراق و ایران و سعودی و لبنان گفتگو و مناقشه داشته‌ام و به قطع و یقین برایم واضح شده است که آن‌ها کپی برابر اصل از کتاب‌های سیاه منحرفشان هستند».

دکتر احمد الافغانی "سراب فی ایران"

«از چهار دهه پیش، مرکزی برای تقریب و ایجاد وحدت و نزدیکی میان سنی و شیعه در قاهره گشوده شده است اما آن‌ها قبول نکردند که مرکزی مشابه در مراکز علمی آن‌ها در نجف و قم و دیگر شهرهایشان ایجاد شود زیرا هدف آن‌ها این است که فقط ما را به دینشان نزدیک کنند [نه این که خودشان هم به دین ما نزدیک شوند]».

دکتر مصطفی السباعی "السنة و مکانتها فی التشریح الإسلامی"

مقدمه

إن الحمد لله، نحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله صلى الله عليه وسلم، وعلى آله وصحبه وسلم تسليماً كثيراً.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران:

۱۰۲].

«ای کسانی که ایمان آورده اید، آن چنان که باید از خدا ترسید از خدا بترسید (و با انجام واجبات و دوری از منہیات گوهر تقوا را به دامن گیرید) و شما (سعی کنید غافل نباشید تا چون مرگتان به ناگاه در رسد) نمیرید مگر آن که مسلمان باشید.»

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِءَ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ۱].

«ای مردمان! از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و (سپس) همسرش را از نوع او آفرید، و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی (بر روی زمین) منتشر ساخت. و از (خشم) خدایی بپرهیزید که هم دیگر را بدو سوگند می دهد؛ و بپرهیزید از این که پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید (و صله رحم را نادیده گیرید)، زیرا که بی گمان خداوند مراقب شما است (و کردار و رفتار شما از دیده او پنهان نمی ماند).»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ [الأحزاب: ۷۰].

«ای مؤمنان! از خدا بترسید (و خویشان را با انجام خوبی ها و دوری از بدی ها از عذاب او در امان دارید) و سخن حق و درست بگویید.»

اما بعد:

امانت داری از مهم ترین خصلت هایی است که اسلام بر آن تأکید نموده است و خیانت از پست ترین خصلت هایی است که اسلام از آن نهی نموده و در باره آن هشدار داده است.

الله تعالی در باره امانت‌داران می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾ [المؤمنون: ۸]. «و کسانی که در امانت‌داری خویش امین و در عهد خود بر سر پیمانند». و در باره خائنان می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴾ [الأنفال: ۵۸]. «بی‌گمان خداوند خیانتکاران را دوست نمی‌دارد». ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ﴾ [یوسف: ۵۲]. «خداوند بی‌گمان نیرنگ نیرنگ‌بازان را (به سوی هدف) رهنمود نمی‌کند».

و بدترین خیانت "خیانت عمومی" می‌باشد که فقهاء با تعبیر "خیانت عظمی" از آن سخن گفته‌اند، یعنی خیانتی که مربوط به امور دین و امور امت باشد که گاهی با دوستی و همکاری با دشمنان و گاهی با جاسوسی و افشای اسرار عام امت و احیاناً با عدم نصرت و یاری امت با وجود داشتن توانایی نصرت آن و... صورت می‌گیرد.

احکام خیانت عظمی در کتب فقه اسلامی به تفصیل شرح و توضیح داده شده است. با این که امانت‌داری در نزد ما عین دین و دین‌داری به شمار می‌آید «لا إيمان لمن لا أمانة له: ایمان ندارد آن کس که امانت دار نیست» اما این خیانت و نیرنگ و فریب‌کاری است که در نزد شیعه دین محسوب می‌شود، مسئله تقیه که از اعتقادات شیعه است آن‌ها را به مناصب رهبری و نقاط حساس و تأثیرگذار قدرت در بسیاری از اماکن می‌رساند و به تبع آن توانایی خیانت و اجرای توطئه‌های شان را بدست می‌آورند.

ای اهل سنت! مسئله بسیار مهم و خطرناک است، شعار "یک میلیارد مسلمان" که سر می‌دهیم شما را نفریبید چرا که این یک میلیارد هیچ وزنی ندارد و حتی به اندازه مگس وزنی نیست و اگر در باره علت از هم‌پاشیدگی و عدم اتحاد امت بررسی کنی مقداری از حقیقت برایت روشن می‌شود و شاید از این خوابی که تو را در غفلت و فریب فرو برده بیدار شوی، این یک میلیارد را فرقه‌ها و مذاهب باطنی که بر کتاب و سنت و بر فهم مؤمنان سلف به عنوان اساس فهم کتاب و سنت تکیه ندارند، پاره پاره کرده‌اند.

به عنوان مثال در عراق نسبت شیعه نزدیک نصف و یا بیشتر است و در کویت شمار زیادی از شیعه وجود دارد که اهل نفوذ و دارای مقام و منصب در این کشور هستند و کشور

سلطنتی عمان خوارج اباضیه هستند و در یمن تفکر شیعی انتشار گسترده‌ای دارد و نیز بحرین که در منطقه‌ی "هجر" قرار دارد که در قدیم مقرّ شیعه قرامطه بود و کشور مغرب که وارث "ادارسه" و "اغالبه" و "عبیدیان" است هنوز تفکر شیعی در آن منتشر است... و نیز افغانستان و پاکستان و سپس سراسری "ایران" و سایر کشورها، و آن کسانی که به هیچ‌یک از این مذاهب اعتقاد ندارند یا در آغوش سکولاریسم هستند و یا کمونیزم و سخنان ملحدانه را از آنان به صراحت می‌شنوی همانند آنچه در حزب بعث می‌گویند که:

«اگر خالق نداشتم حتماً می‌گفتم که "بعث" خالق من است!»

آیا اهل سنت که طائفه منصوره هستند در میان این سیل تفاله چه مقدار هستند؟
 اهل سنت علی‌رغم همه این‌ها، اگر از خواب غفلتشان برخیزند و خود را از فریب اطرافیان‌شان رها کنند، نیروی بزرگ خواهند بود.

بسیاری از اهل سنت نمی‌دانند که چه کسی با آنهاست و چه کسی علیه آنهاست و چه کسی دشمنش است و چه کسی دوستش؟ و با حسن نیت یا با ساده لوحی^۱ خویش چه بسا با کسی دوستی کند که او هر روز چاقو را برایش تیز می‌کند و قبرش را برایش می‌کند و با این حال باز او را دوست صمیمی خود می‌پندارد!

هم‌چنین دوست دارم بعد از این مرور سریع تفرقه مذهبی در صفوف یک میلیارد مسلمان بگویم: کافی است این همه توهم و فریب در باره آنچه که تلاش برای تقریب و وحدت این مذاهب نامیده می‌شود! چرا که هرچند وحدت مسلمین آرزویی است که همه آرزوهایمان برای برون رفت از ذلت و عقب ماندگی مان - بعد از الله تعالی - بدان وابسته است اما تلاش برای ایجاد وحدت، شکست خود را در تمام اقدامات خویش ثابت نموده است، اهل هر مذهبی - و مخصوصاً شیعه - به تقارب آراء دعوت نمی‌دهند بلکه فقط خواهان تقریب و

۱- سنت پیروان خود را حکمت و هوشیاری و زیرکی می‌آموزد.

نزدیکی اهل سنت به مذهبشان هستند و این خواسته را تصریحاً و تلویحاً نشان داده‌اند.^۱ از این رو باید اهل سنت را بیدار کرد، اهل سنتی که همیشه پرچم‌دار اسلام در هر زمان بوده و از آن حمایت کرده و از حریم آن دفاع نموده‌اند. بیداری آن‌ها یعنی این که وقت و انرژی و تلاش خود را برای مسئله وحدت سنی و شیعه به هدر ندهند و بلکه تمام تلاش خود را برای وحدت میان خود اهل سنت به کار گیرند زیرا میان خود اهل سنت اختلافاتی است - هرچند فرعی می‌باشند - که حل آن نیاز به تلاش زیادی از سوی مخلصان دارد.

من ادعا نمی‌کنم که من اولین کسی هستم که پیام هشدار^۲ را برای مسلمین (اهل سنت) می‌فرستم اما همین برایم کافی است که می‌خواهم حقیقت روشن شود تا طالبان آن کامیاب شوند و باطل عریان شود تا همه مردم - حتی پیروانش - زشتی صورت و خباثت اهل آن را ببینند.

در این تحقیق تلاش کرده‌ام که پیام هشدار را برای بستن شکاف مهمی بفرستم و آن شکاف خیانت و نیرنگی است که همیشه موجب شکست و عقب‌ماندگی امت اسلامی شده است. بدین منظور تلاش کرده‌ام که گوشه‌ای از خیانت‌های قدیم و جدید شیعه را

۱- خمینی در کتاب "حکومت اسلامی" وقتی از وحدت اسلامی سخن می‌گوید صراحتاً می‌گوید که نگاه او به مسئله وحدت از دیدگاه مذهبش است یعنی اینکه معنای وحدت این است که مردم شیعه شوند و برای گفته خود به سخنی که به فاطمة الزهراء رضی الله عنها منسوب است استدلال می‌کند که: «طاعتنا نظاماً للملّة و إمامتنا أماناً من الفرقة: اطاعت از ما وحدت و نظم امت، و امامت ما موجب نجات از تفرقه است» (ص ۳۵)

۲- لازم به یادآوری است که شماری از علمای معاصر اهل سنت که پیام‌های هشدار را برای اهل سنت فرستاده‌اند خود از کسانی بوده‌اند که روزگاری طولانی ندای تقریب و وحدت را سر می‌دادند تا اینکه برخوردهایی شخصی با شیعه داشته و به حقیقته شان پی برده‌اند، به قول معروف: "هر کس بچشد می‌داند" و "شنیدن کی بود مانند دیدن"، و از مشهورترین این افراد دکتر مصطفی السباعی و علامه رشید رضا و دکتر عبدالمنعم النمر و... می‌باشند.

جمع آوری کنم، به این امید که خواننده برخی از حقایق پنهان را که در پشت پرده حوادث مخفی مانده دریابد؛ مانند آنچه که ما و تمام جهانیان در باره مقاومت محکم بغداد و ایستادگی مردم آن و عصیان‌شان علیه نیروهای آمریکایی و انگلیسی شنیدیم اما شبی بیش طول نکشید که بناگاه در صبح آن دیدیم که بغداد سقوط کرده و ارتش عراق چنان ناپدید گشته که انگار هرگز نبوده است و چند روز بعد راهزنان آزادی "آمریکاییان" حکومتی را تشکیل دادند و رئیس آن حکومت بر روی تانکهای آمریکایی و در میان محافظانشان وارد بغداد شد و به ناگاه دیدم که او یک شیعه است اما الله تعالی در کمین او بود.

روش من در این تحقیق این بوده که به ذکر عقاید شیعه و اختلافات ما با آنان در اصول و فروع و امثال این امور نپرداختم چون این‌ها مسائلی هستند که علمای بزرگی به اندازه کافی در باره‌شان سخن گفته‌اند بلکه فقط برخی عقایدی را که به مسئله خیانت مرتبط است و به مثابه محرک این قوم برای خیانت‌هایشان می‌باشد یادآوری نموده‌ام.

نیز خاطر نشان می‌کنم که شیعه فرقه‌ای است که بیست فرقه از آن منشعب شده‌اند که برخی از آن فرقه‌ها نابود شده و برخی تا کنون باقی مانده‌اند و برخی از آن‌ها معتدل هستند که اندک بوده و برخی غالی هستند که زیاد می‌باشند و شیعیان خائنی که در این تحقیق منظور ماست شیعیان غالی هستند امثال شیعیان اثنی عشریه - که در این زمان بیشترین شیعیان را تشکیل می‌دهند - و شیعه اسماعیلیه و علوی‌ها یا نصیری‌ها.

در این کتاب کتب تاریخ را که شناسنامه وقایع امت است ورق زده‌ام تا برخی نمونه‌ها را از خیانت‌های شیعه برگزینم چه این خیانت‌ها به خود اهل بیت باشد که ادعای محبت و دوستیشان را می‌کنند و با مردم به خاطر آنان دشمنی می‌ورزند، و یا خیانت‌هایشان در ایام مغول یا صلیبیان و یا حتی در دوره معاصر.

امیدوارم که الله تعالی این صفحات را سودمند گرداند و به وسیله آن قلوب بسته و گوش‌های ناشنوا و چشمان نابینا را باز نماید و این کار کوچک و ناقص را به عنوان عملی خالصانه برای خود قبول فرماید.

و صلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم

به قلم: - نیازمند بخشش خدای رحمان -

عماد علی عبدالسمیع حسین

غفر الله له و لوالدیه و المسلمین

مبحث اول:

عقایدی در ورای خیانات شیعه

در این فصل نمی‌خواهم که عقاید شیعه را در باب امامت یا دشنام صحابه یا در باره قرآن کریم و... بازگو کنم چون این عقاید در تحقیقات زیادی که بر جنبه اعتقادی شیعه تمرکز داشته‌اند به تفصیل بحث شده است بلکه فقط می‌خواهم که برخی از عقایدی را که به جنبه "خیانت" مربوط است ذکر کنم. به روشنی آشکار است که این عقاید به منزله محرک شیعه در تمام خیاناتشان بوده است و تردیدی نیست که اعمال انسان که از او سر می‌زند نتیجه اعتقاداتی است که در قلب او نهفته می‌باشد، عقایدی که برایش به مانند دین بوده که تدین و عبادتش بر طبق آن انجام می‌پذیرد و از این رو شدیداً بدان تمسک جسته و بر اجرای آن حریص است.

بدین خاطر، خواهی دید- در مطالبی که جلوتر می‌آید- که شیعه خیانات خود به اهل سنت را جزو دین دانسته و آن را قربه الی الله و برای کسب رضایت الله تعالی انجام می‌دهند!

۱) کفر کسی که به ولایت امامان دوازده‌گانه ایمان نیاورد:

کتاب شیعه و مراجعشان بیان کرده‌اند که امامت یکی از اصول دین است و هرکس آن را انکار کرده و یا یکی از ائمه را انکار کند کافر است.

نویسنده کتاب "حقیقة الشیعة" گوشه ای از اقوال بزرگان شیعه را در تقریر این اعتقاد نقل نموده که برخی از آن‌ها را بازگو می‌کنم:

رئیس محدثانشان محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی که نزدشان ملقب به صدوق است در رساله الاعتقادات (ص ۱۰۳ چاپ مرکز نشر کتاب-ایران ۱۳۷۰) چنین می‌گوید: «اعتقاد ما در باره کسی که امامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه بعد از ایشان علیهم السلام-را انکار کند این است که او مانند کسی است که نبوت جمیع انبیاء را انکار کند و عقیده ما در باره کسی که به امامت امیر المؤمنین اقرار کند اما امامت یکی از ائمه بعد ایشان را انکار کند این است که او به منزله کسی است که به نبوت تمام انبیاء اقرار نماید اما نبوت

پیامبرمان محمد ﷺ را انکار کند» و حدیثی منسوب به امام صادق را روایت می‌کند که او گفته است: «المنکر لآخرنا كالمنکر لأولنا» (منکر اولین نفر ما مانند منکر آخرین ماست).

و نیز به پیامبر ﷺ چنین نسبت می‌دهد که ایشان فرموده‌اند: «الأئمة من بعدي اثنا عشر؛ أولهم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام وآخرهم القائم، طاعتهم طاعتي ومعصيتهم معصيتي، من أنكر واحدًا منهم فقد أنكرني». (امامان بعد از من دوازده نفر هستند؛ اولینشان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و آخرینشان قائم است، اطاعت آنان اطاعت از من و نافرمانی از آنان نافرمانی از من است و هر کس یکی از آنان را انکار نمود مرا انکار کرده است).

«همین اقوال صدوق و احادیثش را علامه‌شان محمد باقر مجلسی در بحار الأنوار ۶۱/۲۷-

۶۲ از او نقل کرده است»^۱.

و علامه‌شان ("علی الاطلاق" به گفته آنان) جمال الدین الحسن بن یوسف بن المطهر الحلّی.. در کتابش به نام "الألفین فی إمامة أمير المؤمنين علی بن ابی طالب" (ص ۱۳ چاپ ۳ مؤسسه الأعلمی للمطبوعات-بیروت ۱۹۸۲) می‌گوید: «امامت لطف عام و نبوت لطف خاص می‌باشد و علت آن امکان خالی بودن زمان از پیامبر است برخلاف امام، که شرحش خواهد آمد. و انکار لطف عام بدتر از انکار لطف خاص است و منظور صادق علیه السلام همین بوده که در باره منکر کلی امامت گفته که: او بدترین شان است».

و شیخشان و محدثشان یوسف البحرانی در دائرة المعارف خود که نزد شیعه معتبر است (الحدائق الناضرة فی أحكام العزة الطاهرة ۱۸/ ۱۵۳ دار الأضواء-بیروت-لبنان) می‌گوید: «ای کاش می‌دانستم که چه فرقی است میان کسی که به الله سبحانه و تعالی و پیامبرش کفر بورزد با کسی که به ائمه علیهم السلام کفر بورزد در حالی که امامت به عنوان یکی از اصول دین ثابت شده است».

۱- عبدالله الموصلی: حقیقة الشيعة (ص ۳۶) چاپ دار الإیمان اسکندریه چاپ دوم ۲۰۰۲

ملا محمد باقر مجلسی که او را "العلم العلامة الحجة فخر الأمة" لقب می‌دهند در بحار الأنوار ۳۹۰/۲۳ می‌گوید: «بدان که اطلاق لفظ شرک و کفر بر کسی که به امامت امیر المؤمنین و ائمه‌ای که از اولاد ایشان است-علیهم السلام- معتقد نباشد و دیگران را از آنان افضل بداند دلیل بر این است که آن‌ها در جهنم مخلصند و ابدی خواهند بود».

شیخشان محمد حسن النجفی در جواهر الکلام (۶/۶۲ چاپ دار إحياء التراث العربی- بیروت) می‌گوید: «مخالف اهل حق کافر است و در این مورد در میان ما اختلافی نیست... مانند آنچه که از محمد صالح در شرح اصول کافی و قاضی نور الله در احقاق الحق در باره حکم به کفر منکران ولایت حکایت می‌شود چرا که ولایت اصلی از اصول دین می‌باشد».

«و شیخشان محسن طباطبائی ملقب به "حکیم" اجماع بر کفر مخالفان را در کتابش به نام مستمسک العروة الوثقی (۱/۳۹۲ چاپ ۳ انتشارات الآداب- نجف ۱۹۷۰) نقل می‌کند»^۱.

آیت الله شیخ عبدالله ماقانی که نزدشان به علامه ثانی ملقب است در تنقیح المقال (۱/۲۰۸ باب الفوائد-چاپ نجف ۱۹۵۲) می‌گوید: «نهایت آنچه که از اخبار و روایات بر می‌آید عبارت است از: اجرای حکم کافر و مشرک در آخرت بر کسی که دوزاده امامی نباشد»^۲.

آیت عظمای آن‌ها و مرجع تقلیدشان ابوالقاسم خوئی در کتاب خود به اسم مصباح الفقهة فی المعاملات (۲/۱۱ چاپ دار الهادی-بیروت) می‌گوید: «... بلکه هیچ شبهه‌ای در کفر آنها-یعنی مخالفین- نیست چون انکار ولایت و ائمه حتی اگر فقط انکار یکی از آن‌ها باشد و اعتقاد به خلافت غیر آنان و اعتقاد به عقائد خرافی مانند جبر و مانند آن، موجب کفر و زندقه است و اخبار متواتر ظاهر در باره کفر منکر ولایت بر این دلالت می‌نماید... چرا که بین ما و مخالفان هیچ برادری و عصمتی وجود ندارد».

۱- حقیقة الشیعة (ص ۳۷، ۳۸) با تصرف اندک.

۲- همان ص ۳۸

و شیخشان محمد حسن نجفی صراحتاً دشمنی شدید شیعه را با اهل سنت اعلان کرده و در دائرة المعارف فقهی او که میان شیعه متداول است یعنی در کتاب "جواهر الکلام فی شرائع الاسلام" ۶۲/۲۲ می‌گوید: «پرواضح است که الله تعالی پیمان برادری را میان مؤمنین با این فرموده‌اش بسته است که: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰] «فقط مؤمنان برادران همدیگرنند» و این برادری با غیر مؤمنان نیست و چگونه میان مؤمن و مخالف برادری تصور شود بعد از این که روایت در وجوب دشمنی و برائت از آنان به تواتر رسیده و انبوه آیات آن را تأیید کرده اند»^۱.

و علامه‌شان سید عبدالله شبر که نزد آنان به السید الأعظم والعماد الأقوم علامة العلماء وتاج الفقهاء رئیس الملة والدین، جامع المعقول و المنقول، مهذب الفروع و الاصول معروف است در کتابش به اسم "حق الیقین فی معرفة أصول الدین" (۱۸۸/۲-چاپ بیروت) می‌گوید: «و اما در باره سایر مخالفینی که دشمنی نکرده و عناد نورزیده‌اند و تعصب ندارند، عموم بزرگان مذهب مانند سید مرتضی معتقدند که آن‌ها در دنیا و آخرت کافر هستند و جمهور مشهور و اکثر علما بر آنانند که آن‌ها در آخرت در جهنم ابدی و مخلد خواهند بود»^۲.

از این اقوالی که ذکرشان گذشت متوجه می‌شوید که اعتقاد شیعه به کفر اهل سنت است که دشمنی آن‌ها با اهل سنت و خیانت ورزیدن به آن‌ها و حلال دانستن خون و مالشان را - همانطور که در ادامه خواهد آمد- برایشان موجه می‌کند.

۲) اعتقاد شیعه به این که اهل سنت دشمنان اهل بیت هستند:

از خطرناک‌ترین اعتقاداتی که آتش خیانت را در قلوب شیعه شعله‌ور می‌کند این اعتقادشان است که اهل سنت دشمن اهل بیت رسول الله ﷺ هستند و از آن‌ها بغض داشته و از

۱- حقیقة الشیعة ص ۴۱، ۴۲، ۴۳.

۲- همان ص ۴۲.

آن‌ها متفردند و به آنان طعنه می‌زنند، بنابراین اهل سنت دشمن هستند و بلکه بدترین دشمنان هستند و برای همین آن‌ها را "نواصب" می‌نامند یعنی کسانی که با اهل بیت دشمنی می‌کنند! و این هم برخی از اقوال شیوخ و محدثان و فقهایشان که نشان می‌دهد در نظر آن‌ها دشمن حقیقی‌شان اهل سنت است نه کسی دیگر:

شیخ و عالم و محقق و مدققشان حسین بن شیخ محمد آل عصفور الدرازی البحرانی شیعی در کتابش به نام "المحاسن النفسانية في أجوبة المسائل الخراسانية" (ص ۱۴۷ چاپ بیروت) می‌گوید: «بلکه اخبار ائمه علیهم السلام فریاد می‌زنند که "ناصبی" همانست که در نزد آنان "سَنَى" نامیده می‌شود و هیچ اعتراضی بر این سخن وارد نیست که منظور از نواصب همان اهل تسنن می‌باشند».

شیخ شیعی علی آل محسن در کتابش به اسم "كشف الحقائق" (چاپ دار الصفوة-بیروت ص ۲۴۹) می‌گوید: «از علمای اهل سنت کسانی که ناصبی می‌باشند بسیارند، از جمله ابن تیمیه و ابن کثیر دمشقی و ابن جوزی و شمس الدین ذهبی و ابن حزم اندلسی و دیگران»^۱. علامه شیعی محسن المعلم در کتابش با عنوان "النصب والنواصب" (چاپ دار الهادی-بیروت در باب پنجم، فصل سوم ص ۲۵۹) تحت عنوان "نواصب در میان بندگان بیشتر از دوست ناصبی هستند" برخی از آنان را نام می‌برد: «عمر بن خطاب، ابوبکر صدیق، عثمان بن عفان، ام المؤمنین عائشه، انس بن مالک، حسان بن ثابت، زبیر بن عوام، سعید بن مسیب، سعد بن ابی وقاص، طلحه بن عبید الله، امام اوزاعی، امام مالک، ابوموسی اشعری، عروة بن زبیر، امام ذهبی، امام بخاری، زهری، مغیره بن شعبه، ابوبکر باقلانی، شیخ حامد الفقی رئیس أنصار السنة المحمدية در مصر، محمد رشید رضا، محب الدین خطیب و محمود شکری آلوسی و بسیاری دیگر».

دیگر نمی‌دانم چه تعداد از اهل سنت باقی مانده که شیعه آن‌ها را در شمار دشمنان اهل بیت و نواصب وارد نکرده باشد!

دکتر شیعی محمد تیجانی^۱ در کتابش با نام "الشیعة هم أهل السنة" (چاپ مؤسسه الفجر در لندن و بیروت ص ۷۹) می‌گوید: «از آنجایی که اهل حدیث همان اهل سنت و جماعت هستند پس با دلیل محکم بی هیچ شک و تردیدی ثابت می‌شود که منظور از سنت در نظر آنان یعنی بغض و کینه با علی بن ابی طالب و لعن او، و برائت جستن از او همان "نصب" است».

و در صفحه ۱۶۱ می‌گوید: «لازم به توضیح نیست که مذهب نواصب همان مذهب اهل سنت و جماعت است».

و در صفحه ۱۶۳ می‌گوید: «بعد از این توضیحات برایمان به وضوح روشن می‌شود که نواصبی که با علی علیه السلام دشمنی ورزیدند و با اهل بیت علیهم السلام جنگیدند همان کسانی هستند که خود را اهل سنت و جماعت نامیدند».

و در صفحه ۲۹۵ می‌گوید: «و اگر بخواهیم بیشتر توضیح دهیم باید بگوییم که اهل سنت و جماعت همان کسانی هستند که با اهل بیت نبوی به رهبری اموی‌ها و عباسی‌ها مبارزه کردند».

تیجانی در همان کتاب فصلی با عنوان "دشمنی اهل سنت با اهل بیت هویثشان را افشا می‌کند" می‌گشاید و در صفحه ۱۵۹ می‌گوید: «محقق بهت زده می‌شود وقتی که با حقیقت اهل سنت و جماعت روبرو می‌شود و می‌فهمد که آن‌ها دشمنان عترت پاک بوده و دنباله‌رو کسانی هستند که با آن‌ها مبارزه کرده و لعنشان نموده و برای قتل و محو آثارشان تلاش کرده اند».

۱- یا به عبارت دیگر "جانی" همان‌طور که شیخ عثمان محمد الخمیس او را نام نهاده است.

سپس در صفحه ۱۶۴ می‌گوید: «در اعماق این فصل غوطه‌ور شو تا حقیقت پنهان اهل سنت و جماعت را بشناسی که کینه‌توزی آن‌ها با عترت پیامبر ﷺ به کجا رسیده است به طوری که هیچ چیز را بدون تحریف رها نکردند».

و در صفحه ۲۹۹ می‌گوید: «بعد از نگاه کوتاهی به عقاید اهل سنت و جماعت و کتب و رفتار تاریخی‌شان در برابر اهل بیت، بدون هیچ ابهامی درک می‌کنی که آن‌ها طرف مقابل و دشمن اهل بیت علیهم السلام را گرفته و شمشیرهایشان را برای جنگ با آنان برکشیده و قلمشان را برای طعنه زدن به آنان و کاستن از ارزش آنان و بالا بردن منزلت دشمنانشان به کار بستند»^۱.

این گاهی از کوه اقوالی بود که اعتقاد شیعه را در باره دشمنی اهل سنت با اهل بیت بیان می‌کند. ما اینجا در مقام دفاع نیستیم تا توضیح دهیم که اهل سنت با اهل بیت دشمنی ندارند و فقط کسانی با آن‌ها دشمنی می‌وزند که به اهل بیت رسول الله بدی کرده و به دورغ سخنانی به آنان نسبت می‌دهند.

در ادامه، خیانت‌های شیعه را براساس این اعتقاد خواهی دید؛ هرگاه یک شیعی خیانت ورزید یا برای اهل سنت توطئه‌ای چید این را از حسنات و اعمال صالحش می‌پندارد چرا که به گمان خود از اهل بیت در برابر دشمنان و کینه‌توزان شان دفاع کرده است!

۳) اعتقاد شیعه در باره حلال بودن خون و اموال اهل سنت و نجس بودن آنها:

خونریزی و قتل نفس از مهم‌ترین مسائلی است که شریعت اسلامی با حکمت و شمولیت، آن را علاج نموده و حرمت خون را بیان نموده است خصوصاً وقتی که این خون از راه نیرنگ و پیمان شکنی و خیانت ریخته شود حتی اگر این خون، خون یک کافر باشد، رسول الله ﷺ می‌فرماید: «من آمن کافرًا علی دمه ثم غدر به فأنا من القاتل بریء ولو کان مسلماً»

۱- به این اقوال در کتاب حقیقة الشیعة مراجعه کنید (ص ۴۸-۵۰).

(هرکس کافری را امان داد که خونش را نریزد و سپس به او خیانت کرد، من از قاتل بیزار هستم حتی اگر مسلمان باشد).^۱

اما بر خلاف این، شیعه خون و مال اهل سنت را حلال می‌داند و علمایشان چنین فتوا می‌دهند، شیخ‌شان محمد بن علی بن بابویه القمی که نزدشان به صدوق و رئیس المحدثین مشهور است در کتاب "علل الشرائع" (ص ۶۰۱ چاپ نجف) از داود بن فرقد روایت می‌کند که گفت: به ابو عبدالله علیه السلام گفتم: نظرت در باره قتل ناصبی-یعنی سنی-چیست؟ فرمود: "خونش حلال است اما من برایت می‌ترسم، اگر توانستی دیواری را بر سرش خراب کن یا در آب غرقش کن تا شهادی علیه تو وجود نداشته باشد چنین بکن"، پرسیدم: در باره اموالش چه می‌گویی؟ فرمود: تا می‌توانی از آن بردار.

این روایت خبیث را شیخ‌شان حر عاملی در وسائل الشیعة (۴۶۳/۱۸) و السید نعمه الله الجزائری در الأنوار النعمانية (۳۰۷/۲) را ذکر کرده است آنجا که می‌گوید: «جواز قتل آن‌ها-یعنی نواصب- و حلال بودن اموالشان».^۲

درباره مباح بودن اموال اهل سنت، محدثان شیعه و شیوخ‌شان از ابی عبد الله علیه السلام روایت می‌کنند که گفت: «خذ مال الناصب حیث ما وجدته وادفع إلینا الخمس» (اموال ناصبی را هر جا که یافتی بردار و خمسش را به ما بده). این روایت را شیخ طایفه‌شان ابو جعفر طوسی در تهذیب الاحکام (۱۲۲/۴) و فیض کاشانی در الوافی (۴۳/۶) چاپ دار الکتب الاسلامیه در تهران) تخریج کرده و شیخ‌شان الدرازی البحرانی در المحاسن النفسانية (ص ۱۶۷) این روایت را نقل کرده و آن را "مستفیض" توصیف نموده است و طبق مضمون همین روایت مرجع کبیرشان روح الله خمینی در تحریر الوسيلة (۳۵۲/۱) چنین فتوا می‌دهد:

۱- حدیث.

۲- حقیقة الشیعة ص ۵۳.

«قویترین قول این است که نواصب در اباحت غنیمتی که از آنان گرفته می‌شود و تعلق خمس به آنچه از ایشان به غنیمت گرفته شده، به اهل حرب ملحق می‌شوند. بلکه ظاهر، جواز گرفتن مال ناصبی است هر جا که باشد و به هر طریق که بشود و پرداخت خمس آن واجب است»^۱.

و این روایت را محسن المعلم نیز در کتاب "النصب و النواصب" (چاپ دار الهادی- بیروت ص ۶۱۵) نقل کرده و از آن بر جواز گرفتن اموال اهل سنت استدلال می‌کند چون اهل سنت در نظر او همان نواصب هستند^۲.

فقیه‌شان شیخ یوسف بحرانی در کتابش به اسم الحقائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة (۳۲۳/۱۲، ۳۲۴) چنین می‌گوید: «اطلاق لفظ مسلمان بر ناصبی و ادعای این که گرفتن مال او از نظر اسلام جایز نیست برخلاف نظر سلف و خلف طایفه محقّ است که حکم بر کفر ناصبی و نجاست او و جواز غضب مال و بلکه قتل او کرده‌اند».

هم چنین بحرانی در جایی دیگر (۳۶۰/۱۰) می‌گوید: «ابو صلاح و ابن ادریس و سلار نیز بر همین نظر هستند و هم چنین بنا بر کثرت و استفاضه اخبار و روایاتی که در باره کفر و شرک مخالف و ناصبی بودن او و حلال بودن مال و خونش وجود دارند حق و ظاهر است، همان طور که در باره آن به اندازه کافی در کتاب "الشهاب الثاقب فی بیان معنی الناصب و ما یترتب علیه من المطالب" شرح و بسط دادیم به طوری که هیچ شبهه‌ای در مورد آن نمی‌تواند مطرح شود»^۳.

۱- جالب اینکه این جمله، از ترجمه‌ی فارسی کتاب تحریر الوسیله حذف شده است، اما در نسخه‌ی عربی آن موجود است. و این هم عبارت عربی آن: «والأقوی إلحاق الناصب بأهل الحرب فی إباحة ما اغتتم منهم وتعلق بخمسه، بل الظاهر جواز أخذ ما له أين وجد وبأي نحو کان، ووجوب إخراج خمسّه». (مُصحح)

۲- حقیقة الشیعة ص ۵۹.

۳- همان ص ۶۰.

در باره نجاست اهل سنت در اعتقاد شیعه، مرجعشان میرزا حسام حائری احقاقی در کتابش به اسم احکام الشيعة (۱/۱۳۷ مکتبه جعفرالصادق-کویت) می‌گوید: «نجاسات: که دوازده تا هستند و کفار از جمله آن‌ها برشمرده و نواصب را نیز از اقسام کفار دانسته است».

شیخ شان نعمه الله الجزائری در کتاب الأنوار النعمانية (۲/۳۰۶ چاپ الأعلمی-بیروت) می‌گوید: «در باره ناصبی و احوال او، که با بیان دو امر صورت می‌گیرد: اول: در بیان معنای ناصبی که در روایات وارد شده که نجس است و بدتر از یهودی و نصرانی و مجوسی می‌باشد و به اجماع علمای امامیه رضوان الله علیهم نجس هستند»^۱.

بنابر این، روایات خبیثه که اعتقاد شیعه را در باره کفر اهل سنت و اباحت خون و مالشان و حکم بر نجاستشان را تشکیل داده است - در ادامه کتاب- حیران خواهی شد وقتی که برگه‌های تاریخ را ورق بزیم و به دنبال خیانت‌های شیعه جستجو کنیم، یک شیعه که در اعتقادات و احکامش می‌خواند که او مأمور به کشتن سنی است اما بهتر است که او را در آب غرق کند و یا دیواری را بر سرش خراب کند تا دلیلی علیه خود باقی نگذارد- همان‌طور که فقهایشان می‌گویند- هرگاه فرصتی را یافت برای کشتن نواصب (اهل سنت) حتی با شیطان نیز هم پیمان خواهد شد چرا که او آن را فرصتی طلایی خواهد یافت و در استفاده از آن سستی نخواهد کرد، برای همین در نظر او هیچ اشکالی ندارد که همراه شیاطین مغول یا شیاطین صلیبی یا شیاطین آمریکا و انگلیس همپیمان شود.

۴) اعتقاد شیعه در باره حرمت جهاد قبل از ظهور مهدی:

این اعتقاد خطرناک موضع‌گیری شیعه را بیشتر واضح می‌نماید؛ وقتی امت اسلام دچار بحران می‌شود آن‌ها را می‌بینی که فقط تماشا می‌کنند و حتی با دشمنان متحد می‌شود تا از یک سو شیعه را ایمن کنند و از سوی دیگر به اهل سنت ضربه بزنند.

۱- حقیقة الشيعة (ص ۶۴-۵۶) با تصرف اندک.

تاریخ هرگز به یاد ندارد که شیعه علیه کفار جهادی کرده باشد مگر این که بر ضد اهل سنت باشد که از طریق خیانت‌هایی که در گذشته و حال می‌ورزیدند انجام گرفته است. کتب شیعه مملو از روایاتی است که این اعتقادشان را پایه‌ریزی می‌کند، من جمله: ثقه آن‌ها در حدیث؛ محمد بن یعقوب کلینی در کافی (۲۹۵/۸) از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که گفته است: «کل رایة ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت یبعد من دون الله عز و جل» (هر پرچمی که قبل از قیام امام زمان برافراشته شود، صاحب آن طاغوتی است که به جای الله عزوجل پرستیده می‌شود). این روایت را شیخ‌شان حر عاملی نیز در وسائل الشیعة (۳۷/۱۱) ذکر نموده است.

محدث‌شان طبرسی در مستدرک الوسائل (۲/۲۴۸) چاپ دار الکتب الاسلامیة - تهران) از ابی جعفر علیه السلام روایت می‌کند که گفت: «مَثَلُ من خرج من أهل البيت قبل قیام القائم علیه السلام مثل فرخ طار وقع من وكره فتلاعب به الصبيان» (کسی که از میان ما اهل بیت قبل از قیام قائم علیه السلام خروج کند مانند آن است که جوجه ای پرواز کند و از لانه‌اش بیفتد و کودکان با آن بازی کنند).

در الصحیفة السجادیة الكاملة (ص ۱۶ چاپ دار الحوراء - بیروت) از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که گفت: «ما خرج ولا یخرج من أهل البيت إلى قیام قائمنا أحد لیدفع ظلمًا أو ینعش حقًا إلا اصطلته البلیة وکان قیامه زیادة فی مکروهننا وشیعتنا» (تا قبل از ظهور مهدی هیچ احدی از ما اهل بیت برای جلوگیری از ظلم و یا ستاندن حقی خروج نکرده و نمی‌کند مگر این که بلا او را در بر می‌گیرد و قیام او موجب ازدیاد مشکلات ما و شیعیان ما می‌شود) ^۱.

حتی آن‌ها اهل سنت را به خاطر این که جهاد می‌کنند سرزنش و مذمت می‌کنند؛ ملا محسن ملقب به کاشانی در الوافی (۱۵/۹) و حر عاملی در وسائل الشیعة (۲۱/۱۱) و محمد حسن نجفی در جواهر الکلام (۴۰/۲۱) از عبدالله بن سنان روایت می‌کند که گفت: به

ابی‌عبدالله علیه السلام گفت: فدایت شوم، نظر شما در باره کسانی که در جهات می‌جنگند چیست؟ فرمود: "وای بر آنها! عجله می‌کنند و در دنیا و آخرت کشته می‌شوند، سوگند به الله شهید فقط شیعیان ما هستند حتی اگر در رخت خوابشان بمیرند!"^۱.

مبحث دوم:

خیانت‌های شیعه به اهل بیت

خائن هیچ چیز برایش مهم نیست و برایش فرقی ندارد که با چه کسی خائن باشد و با چه کسی امین باشد چرا که خیانت مرضی است که وقتی با خون انسان عجین شد او را حتی در رابطه با نزدیک‌ترین افرادش خائن می‌کند.

شیعه که در محبت اهل بیت و در رأسشان علی بن ابی طالب غلو کرده‌اند، خیانت‌های خود را از همان نخستین لحظات ظهور تشیع در طی فتنه‌هایی که میان دو صحابی جلیل‌القدر علی و معاویه رضی الله عنهما رخ داد ثابت کردند.

خیانت‌شان به علی بن ابی طالب:

بیشتر شیعیان^۱ علی بن ابی طالب رضی الله عنه، از اهل عراق و به خصوص از اهل کوفه و بصره بودند و هنگامی که علی بعد از اتمام فتنه خوارج تصمیم گرفت همراه این شیعیانش به سوی شام حرکت کند او را تنها گذاشتند و این در حالی بود که به او وعده یاری و نصرت و خروج به همراهش داده بودند اما او را تنها گذاشتند و گفتند:

«ای امیر المؤمنین! تیرهایمان تمام شده و شمشیرهایمان کند شده است و نوک نیزه‌هایمان شکسته است پس ما را برگردان تا به بهترین وجه خود را آماده کنیم. علی فهمید که این عزم و اراده‌شان است که کند و سست شده نه شمشیرهایشان! آن‌ها کم کم از لشکرش بیرون رفته

۱- نمی‌توانیم بگوییم که شیعیان (پیروان) علی در آن زمان همگی غالی بودند، بلکه در میان آنها برخی افراد صالح و فاضل بوده‌اند اما فراموش نمی‌کنیم که میان آنها پیروان عبدالله بن سبأ نیز حضور داشتند همان کسی که درباره علی رضی الله عنه غلو کرد تا جایی که او را خدا نامید و دائم در تلاش برای شعله ور کردن آتش فتنه و شورش بود و حبّ اهل بیت نبوی را نقابی برای خود قرار داد تا در پشت آن سموم یهودیت خود را منتشر کند.

و بدون اطلاع ایشان به خانه‌هایشان باز گشتند تا این که لشکر گاه خالی شد، ایشان وقتی این وضعیت را دید به کوفه بازگشت و از تصمیمش برای ادامه مسیر منصرف شد.^۱

«امام علی دانست که با کمک این قوم به هیچ هدفی هر چند مقدس باشد نمی‌توان رسید و نتوانست این خشم و دل‌تنگی خود را کتمان کند و به آنان گفت: شما جز شیران بیشه آسایش و رفاه نیستید و روباهان مکاری آنگاه که به سوی جنگ فرا خوانده می‌شوید و شما مورد اعتماد من نیستید. شما کاروانی نیستید که بتوان با آن به مقصد رسید و نه پناهگاهی که بتوان بدان پناه جست، سوگند به الله چه بد جنگجویانی هستید شما، بر شما نیرنگ می‌شود و شما فریب می‌خورید و فریب نمی‌دهید و از هر سو مورد هجوم قرار می‌گیرید و دفاع نمی‌کنید...»^۲

عجیب این است که شیعیان علی فقط از رفتن به جنگ شام همراه علی شانه خالی نکردند بلکه در مورد دفاع از سرزمین خود نیز بزدلی کرده و سستی ورزیدند، ارتش معاویه عین‌التمر و مناطقی دیگر در اطراف عراق را مورد هجوم قرار داد اما آن‌ها از فرمان علی برای دفاع از این مناطق اطاعت نکردند تا جایی که امیر المؤمنین در باره‌شان گفت:

«ای اهل کوفه هر گاه خبر هجوم یکی از پیشقراولان اهل شام را شنیدید هر یک از شما به خانه خود داخل شده و همانند پنهان شدن مارمولک در سوراخش و گفتار در لانه‌اش، در را به روی خودش بست. گمراه و فریفته هستید و جز شکست را حاصل نمی‌کنید، نه در هنگام فریاد مددخواهی آزاده هستید و نه هنگام مشکلات برادرانی قابل اعتماد هستید، انا لله و انا الیه راجعون»^۳.

۱- تاریخ طبری: تاریخ الامم و الملوک (۸۹/۵، ۹۰) - و ابن اثیر: الکامل فی التاریخ (۳۴۹/۳)

۲- تاریخ طبری (۹۰/۵)، العالم الاسلامی فی عصر الاموی (ص ۹۱)

۳- تاریخ طبری (۱۳۵/۵) و العالم الاسلامی فی العصر الاموی ص ۹۶

خیانتشان به حسن بن علی:

وقتی علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شد و با پسرش حسن علیه السلام برای خلافت بیعت شد، ایشان به فایده‌مند بودن جنگ با معاویه اعتقاد نداشت به خصوص این که شیعیان او پدرش را قبلاً تنها گذاشته بودند اما با این حال شیعیان ایشان از اهل عراق به سویشان بازگشته و از حسن خواستند که برای جنگ با معاویه و اهل شام حرکت کند، حسن سیاست و حکمت بزرگی را نشان داد که دال بر دید عمیق ایشان دارد؛ ایشان نخواست که از همان ابتدا میل خود برای مصالحه با معاویه و تسلیم امور به او به منظور جلوگیری از خونریزی مسلمین، را با اهل عراق در میان بگذارد چرا که او سبکسری اهل عراق را می‌شناخت از این رو تصمیم گرفت که از رفتار ایشان دلیل محکمی بر درستی نظر خود در باره ایشان و صحت اهداف خود به نمایش بگذارد، برای همین با آن‌ها برای رفتن به سوی جنگ با معاویه موافقت نمود و لشکرش را بسیج کرد و قیس بن عباد را به فرماندهی دوازده هزار پیشقراول به جلو فرستاد و خود به دنبال او حرکت کرد، وقتی که این اخبار به معاویه رسید او نیز لشکرش را به حرکت در آورد و در محلی اطراق کرد و هنگامی که حسن در مدائن بود یک منادی از اهل عراق ندا داد که قیس کشته شد، در این هنگام لشکر دچار هرج و مرج شد و سرشت اهل عراق در عدم ثبات و استقامت‌شان بازگشت و به چادر حسن حمله کرده و وسایلش را غارت کردند تا جایی که برای گرفتن حصیری که بر او نشسته بود با او گلاویز شدند و او را زخمی کردند. در آن حال یکی از شیعیان عراقی یعنی مختار بن ابی عبید ثقفی به مسئله خطرناکی فکر کرد و آن این که دست و پای حسن بن علی را بسته و او را برای بدست آوردن ثروت و مقام تسلیم کند، برای این منظور نزد عمویش سعد بن مسعود ثقفی که از سوی علی استاندار مدائن بود نزد او آمده و به او گفت: آیا ثروت و مقام می‌خواهی؟ گفت: چطور؟ گفت:

۱- این بود مختار بن ابی عبید ثقفی که علیه دولت اموی قیام کرده و ادعا کرد که از شیعیان اهل بیت است و ادعای انتقام از خون حسین کرد و این چیزی نبود جز نفاق و نقابی که منافع شخصی‌اش را برای بدست آوردن حکومت و پادشاهی پشت آن پنهان می‌کرد.

حسن را به زنجیر ببند و با تسلیم او به معاویه از او پناه بخواه. عمویش به او گفت: نفرین خدا بر تو باد، به پسر دختر رسول الله ﷺ حمله‌ور شوم و دست و پایش را ببندم؟! چقدر تو پستی! حتی حسن می‌گفت: «من معاویه را از اینان بهتر می‌دانم که ادعای می‌کنند شیعه من هستند اما به دنبال قتل من بودند و مالم را غارت کردند، سوگند به الله اگر از معاویه عهدی بگیرم که با آن خونم را در میان خانواده‌ام حفظ کرده و خانواده‌ام را ایمن کنم برایم بهتر است که اینان مرا بکشند و اهل بیت و خانواده‌ام تلف شوند، سوگند به الله اگر با معاویه بجنگم گردن مرا خواهند گرفت و مرا به او تسلیم خواهند کرد، سوگند به الله این که من با او صلح کرده و با عزت بمانم بهتر است از این که مرا در حالی بکشد که اسیر باشم»^۲.

خیانت‌شان به حسین بن علی:

بعد از وفات معاویه رضی الله عنه در سال ۶۰ هجری نامه‌ها و فرستادگان اهل عراق به طور متوالی نزد حسین بن علی رضی الله عنه آمده و با حماسه و خروش و عواطف و احساسات به او می‌گفتند که: ما خود را برای تو نگاه داشته‌ایم و در نماز جمعه به همراه والی شرکت نمی‌کنیم^۳ پس به سوی ما بیا^۴.

زیر فشار و اصرار آن‌ها حسین تصمیم به فرستادن پسرعمویش مسلم بن عقیل گرفت تا وضعیت را بررسی کند و مسلم در شوال سال ۶۰ هجری به سمت کوفه حرکت کرد.

۱- تاریخ طبری (۱۵۹/۵)، العالم الإسلامی فی العصر الأموی ص ۱۰۱.

۲- احتجاج طبرسی ص ۱۴۸.

۳- دکتر موسی موسوی (شیعی) می‌گوید: «بیشتر فقهای شیعه در برابر نص صریح اجتهاد کرده و میان نماز ظهر روز جمعه و نماز جمعه قائل بر اختیار هستند و گفته‌اند که شرط برپایی نماز جمعه حضور امام یعنی مهدی است، پس در عصر غیبت نماز جمعه از درجه و جوب عینی ساقط می‌شود و مسلمین برای ادای آن یا نماز ظهر اختیار دارند و گروه دیگری از فقهای ما نماز جمعه را دز زمان غیبت امام حرام دانسته‌اند و نماز ظهر را قائم مقام آن به شمار می‌آورند». (الشیعة و التصحیح ص ۱۲۷)

۴- تاریخ طبری ۳۴۷/۵.

همینکه اهل عراق از رسیدن او باخبر شدند نزد او آمدند و او از ایشان برای حسین بیعت گرفت و گفته شده که دوزاده هزار نفر با او بیعت دادند. سپس خبر بیعت اهل کوفه را برای حسین فرستاد و به او خبر داد که وضعیت وفق مراد است.^۱

متأسفانه حسین علیه السلام فریب آنان را خورد و به سویشان حرکت کرد علی‌رغم این که بسیاری از نزدیکان ایشان از روی شناختی که نسبت به خیانت شیعه عراق داشتند او را از رفتن منع کردند تا جایی که ابن عباس رضی الله عنهما به او گفت: «آیا به سوی قومی می‌روی که امیرشان را کشته‌اند و سرزمینشان را به دست خود گرفته‌اند و دشمنشان را تبعید کرده‌اند؟ اگر آنها چنین کرده‌اند پس به سویشان برو اما اگر در حالی تو را به سوی خود دعوت کرده‌اند که امیرشان بر آنها مسلط است و کارکنانش زکات بلادشان را می‌گیرند، پس بدان که آنها تو را فقط برای جنگ و قتل فرا خوانده‌اند و می‌ترسم که مبادا تو را فریب داده و به تو دروغ بگویند و با تو مخالفت کنند و تو را تنها بگذارند و به تو خیانت بورزند و علیه تو شورش کنند و از همه مردم شدیدتر علیه تو بجنگند...»^۲.

و عملاً نیرنگ و خیانت شیعیان کوفه علی‌رغم نامه نگاری‌هایشان با حسین حتی قبل از این که حسین به ایشان برسد آشکار شد؛ والی اموی عبیدالله بن زیاد وقتی از جریان مسلم بن عقیل خبردار شد که از مردم برای حسین بیعت می‌گیرد او را پیدا کرده و او و میزبانانش هانی بن عروه المرادی را به قتل رساند، همه این‌ها در حالی اتفاق افتاد که شیعیان کوفه کمترین اقدامی برای جلوگیری از آن نکردند حتی وعده‌های خود به حسین علیه السلام را منکر شده و ابن زیاد وفاداریشان را با پول خرید.^۳

۱- همان ۳۴۸/۵.

۲- الکامل فی التاریخ ۳۷/۴.

۳- مسعودی: مروج الذهب (۶۷/۳) و ما بعد آن. العالم الإسلامي فی العصر الأموي ص ۴۷۳.

هنگامی که حسین علیه السلام همراه خانواده و اندکی از یارانش که حدود هفتاد نفر بودند به سمت کوفه خروج کرد و بعد از نامه نگاری‌ها و رایزنی‌ها و عرضه پیشنهادهای^۱ که با دخالت ابن زیاد عملی نشد جنگ در گرفت و حسین علیه السلام و سائر یارانش کشته شدند و آخرین سخن او قبل از بیرون رفتن روحش این بود که: "خداوندا! میان ما و قومی که ما را فرا خواندند که یاریمان کنند اما ما را کشتند خود داوری کن"^۲.

و دعای ایشان مشهور است آنجا که قبل از شهادتش گفت:

«اللهم إن متعتهم ففرقهم فرقا واجعلهم طرائق قدا ولا ترضي الولاة عنهم أبدا، فإنهم دعونا لينصرونا ثم عدوا علينا فقتلونا» (بارالها! اگر آن‌ها را زنده گذاشتی آن‌ها را فرقه فرقه کن و در دسته‌های مختلفی پراکنده کن و هیچگاه والیان را از آنان خرسند مساز! چرا که آن‌ها ما را دعوت کردند که یاریمان کنند اما با ما دشمنی کرده و ما را کشتند)^۳.

آیا زشتی اعمال این قوم را دیدی؟ که چگونه حتی با اهل بیتهای که ادعای محبتشان را می‌کنند نیرنگ و خیانت ورزیدند و آن‌ها را بهانه‌ای کرده‌اند برای دشمنی با هر کس که با او دشمنی می‌ورزند.

آیا با وجود خیانت آن‌ها به اهل بیت، خیانتشان به عموم امت بعید است؟ آن‌ها از همان نخستین لحظات نسبت به جنگ بزدلی می‌ورزیدند و وفاداریشان را در مقابل پول می‌فروختند و برای به دست آوردن ثروت و مقام به فکر خیانت بودند حتی اگر قیمت این کار تحویل

۱- حسین علیه السلام پیشنهاد خوبی را ارائه کرده و گفت: «یا مرا رها کنید که از جایی که آمده‌ام برگردم و یا اینکه رهایم کنید که به نزد یزید بروم و یا رهایم کنید که به مجاهدین در جبهه‌های جهاد ملحق شوم». و این عین حکمت از جانب حسین علیه السلام بود که برای جلوگیری از خونریزی ارائه شد اما عبیدالله بن زیاد شیطان، این پیشنهاد را رد کرد و اعلان کرد که حسین باید خود را به عنوان اسیر تسلیم کند، حسین علیه السلام مرگ را از این کار آسانتر دید و آنچه شد که می‌دانید. ولا حول ولا قوة إلا بالله.

۲- تاریخ طبری ۳۸۹/۵.

۳- الارشاد ص ۲۴۱، إعلام الوری طبرسی ص ۹۴۹.

دادن یکی از بزرگان اهل بیت به مخالفانش باشد همان‌طور که مختار ثقفی تلاش کرد که حسن بن علی را به اموی‌ها تسلیم کند.

لازم به یاد آوری است که ما از روی انصاف باید تأکید کنیم که در میان شیعیان (پیروان و طرفداران) صدر اول در ایام علی و حسن و حسین علیهم‌السلام برخی افراد فاضل و صالح بودند مانند برخی از صحابه رضی الله عنهم که آن‌ها را از خیانت تبرئه می‌کنیم و معاذ الله که احدی از آن‌ها را به خیانت متهم کنیم بلکه موضع‌گیری‌های این بزرگان چه خطا کرده باشند و چه درست عمل کرده باشند براساس اجتهاد بوده است.

تشیع و طرفداری بیشتر مردم در آن ایام از آن‌ها حول محور محبت و دوستی علی رضی الله عنه و اهل بیتش بود که براساس روایاتی بود که مردم در باره سفارش به محبت و دوستی با این عترت پاک شنیده بودند و هرگز برای تشیع اصول و عقاید خاصی هم چون تقیه و رجعت و امثال آن وجود نداشت مگر نزد عده‌ای از غالیانی که عبدالله بن سبأ رهبری آنان را به دست داشت و ادعای الوهیت علی رضی الله عنه را کردند اما بعد از آن روزگار اموری رخ داد که تفکر شیعه را تدریجاً شکل داده و آن را هر روز به میدان انحراف جدیدی سوق می‌داد و عناصر مغرضی از مجوس و یهود و امثال آن‌ها وارد این جریان شده و لباس اسلام و سپس لباس تشیع را به تن کردند و تلاش کردند که اسلام را از درون ستون به ستون ویران کنند.

می‌توان گفت که یکی از کامل‌ترین و عمیق‌ترین تحقیقات جدید که رابطه میان تشیع و این عناصر مغرض را توضیح می‌دهد تحقیقی است که با عنوان "و جاء دور المجوس" توسط استاد عبدالله محمد الغریب نوشته شده است که در آن با ادله علمی، پوچی و پوشالی بودن ادعای بسیاری از کسانی که مدعی تشیع بوده و حب اهل بیت را بازیچه خود کرده‌اند آشکار کرده و نشان می‌دهد که آن‌ها زیر این پوشش و استتار در حقیقت برای احیای افکار مجوسیت و عقائد زردشتی و مانوی و مزدکی و دیگر فرقه‌های باطنی که به قدیم بودن عالم معتقد بودند تلاش می‌کرده‌اند. و وجود خالق و روز رستاخیز را انکار کرده و به بسیاری از خزعبلات دیگری معتقد بودند.

بنابراین شیعیانی که خیانت آن‌ها را در ادامه خواهیم آورد مانند شیعه اسماعیلیه و اثنی‌عشریه و قرامطه و آل بویه و فاطمیان و دیگر فرقه‌های شیعه، در حقیقت از اهل بیت نبوده و حتی رابطه محبت میان آن دو وجود ندارد بلکه اینان خائنان و دشمنان عموم اسلام و نه فقط اهل سنت، می‌باشند.

مبحث سوم:

خیانت وزیر شیعی علی بن یقظین در دوره هارون الرشید

این یکی از خیانت‌های شیعه به دولت عباسی است، دولتی که بسیار به آنان لطف و احسان کرده بود به طوری که برخی از آنان در دوره عباسی به بالاترین مناصب مانند وزارت دست یافتند، و شاعر راست گفته است که:

إن أنت أكرمت الکریم ملکته وإن أنت أكرمت اللئیم تمردا
(اگر انسان بزرگوار را اکرام کنی مالک او می‌شوی و اگر پست و فرومایه را اکرام کنی سرکشی خواهد کرد).

خیانت علی بن یقظین را خود تاریخ نگاران و راویان شیعه نقل کرده‌اند مانند عالم شیعی ملقب به صدر الحكماء و رئیس العلماء "نعمة الله الجزائری" در کتاب معروفش "الأنوار النعمانية" (۳۰۸/۲ چاپ تبریز ایران) و محسن المعلم در کتاب "النصب و النواصب" (ص ۶۲۲ چاپ دار الهادی/بیروت) که چنین روایت کرده اند: «در روایات آمده که علی بن یقظین که وزیر هارون الرشید بود، در زندان او عده‌ای از مخالفین گرد آوری شده بودند، او که از خواص شیعه بود نوکرانش را دستور داد که سقف زندان را بر سر زندانیان خراب کنند که در نتیجه آن همگی شان کشته شدند و تعدادشان تقریباً پانصد نفر بود، بعد از این کار، برای نجات از تبعات این کار به امام مولانا کاظم نامه نوشتند و ایشان در جواب نامه‌اش نوشت که اگر تو قبل از اقدام به قتل آنان نزد من می‌آمدی در ازای خونشان هیچ چیزی بر تو لازم نبود اما از آنجایی که نزد من نیامده‌ای پس در ازای هر نفری که از آنان کشته‌ای یک بز نر کفاره بده، و البته آن بز نر از آن‌ها بهتر است»^۱.

آن‌ها این روایت را برای استدلال بر جواز قتل نواصب (اهل سنت) ذکر کرده‌اند.

خب! آیا این دیه قدیمی را دیدی که: "برای هر مقتول یک بز نر و بز نر از ناصبی بهتر است؟"، و البته علت مکلف شدن او به پرداخت دیه فقط این بود که بدون گرفتن فتوا از ایشان اقدام به قتل‌شان کرده بود!

مبحث چهارم:

خلیفه عباسی شیعه می شود و خیانتش ثابت می گردد

خلافت کلمه کوچکی نیست بلکه به منزله دریچه اطمینان امت است و به مثابه رشته‌ای است که حلقه‌های زنجیر را منظم کرده است و هنگامی که این رشته قطع شود پیوند میان امت از هم گسیخته می شود. متأسفانه برخی از خلفای عباسی از مذهب اهل سنت به مذاهب دیگر روی آوردند مثلاً مأمون که به تحریک وزیرش احمد بن ابی داود به مذهب معتزله گروید و در قضیه آزمایش مردم در فتنه خلق قرآن جنایت‌ها مرتکب شد.

و خلیفه‌ای دیگر به نام ناصر لدین الله به تحریک یکی از وزرای رافضی‌اش شیعه می شود، ابن کثیر رحمه الله در باره او می گوید: «ناصر لدین الله ابو العباس احمد بن المستضیء بأمر الله ابی المظفر یوسف بن مقتفی لأمر الله... خلیفه عباسی... نسبت به رعیت زشت رفتار و ظالم بود، در دوره‌اش عراق ویران شد و اهل آن در شهرهای دیگر متفرق شدند، او گاهی کاری را انجام داده و ضد آن را نیز عملی می کرد... و به مذهب شیعه گرویده بود.. و گفته می شود که میان او و مغول نامه‌نگاری‌هایی بود تا این که طمع آن‌ها را به سرزمین مسلمین برانگیخت و این مصیبت و بلای بزرگی است که در برابر آن هر گناه بزرگی کوچک دیده می شود»^۱.

مبحث پنجم:

دولت فاطمی و خیانت‌های آن در محو سنت و ترویج تشیع

دولت فاطمی برای محو سنت و ترویج تشیع تلاش زیادی کرد و برنامه‌اش این بود که هرگاه دولتی شیعی وجود نداشت دعوتگراانشان را در میان مردم به طور سرّی منتشر می‌کرد تا به سوی مذهب شیعه اسماعیلیه^۱ دعوت دهند و در حالتی که دولتی برای خود داشتند مذهب شیعه را دین رسمی دولت قرار می‌دادند.

هنگامی که فاطمیان دعوتشان را در سرزمین المغرب شروع کردند دیدند که تشیع از قبل آنجا رواج داشته است چرا که دولت اداره که ادريس بن عبدالله بن حسن بن حسين بن علي بن ابي طالب در سال ۱۷۲ هجری در آن منطقه تأسیس کرده بود در اصل دولتی علوی و شیعی بود و بدان خاطر بلاد مغرب برای دعوت اسماعیلیه مناسب بود، از این رو تشیع منتشر شد و بسیاری از بربرها بدان گرویدند حتی بسیاری از وزیران سلسله اغالبه (در تونس) بر مذهب شیعه بودند و یکی از بارزترین دعوتگران فاطمی در این سرزمین مردی بود که ابو عبدالله شیعی نامیده می‌شد و از بلاد یمن بود و چنان انواع نیرنگ و حيله‌ای به کار می‌بست که به شمار نمی‌آمد.^۲

ابو عبدالله شیعی به ترویج دعوت فاطمیان در سرزمین مغرب اکتفا نکرده و شروع به گسترش نفوذ آن‌ها در شمال آفریقا نمود تا این که چندین شهر به دست او افتاد و فاطمیان در سال ۲۹۶ هجری به دنبال پیرویشان بر سلسله اغالبه در نبرد الإربس، برپایی دولتشان را اعلان کردند.^۳

۱- اسماعیلیه: که امامیه اسماعیلیه نامیده می‌شوند و کسانی هستند که معتقد به امامت اسماعیل بن جعفر صادق که از بزرگ‌ترین اولاد پدرش جعفر است، بودند. فرقه دیگر امامیه موسویه بودند یعنی کسانی که به امامت موسی کاظم بن جعفر صادق معتقدند که همان دوازده امامی‌ها هستند و هر دو امامیه خبیث هستند.

۲- مقریزی: اتعاظ الحنفاء (ص ۷۵-۷۷).

۳- حسن ابراهیم / تاریخ الدولة الفاطمیه (ص ۵۰، ۵۱).

فاطمیان بعد از این که نفوذشان در سرزمین مغرب گسترش یافت دریافتند که این سرزمین برای آنکه مرکز دولتشان شود جای مناسبی نیست، زیرا علاوه بر این که منابع اقتصادی ضعیفی داشت هرج و مرج و کشمکش گاه و بیگاه آن را فرا می‌گرفت برای همین توجهشان به مصر به خاطر وفور ثروت و نزدیکی آن به مشرق جلب شد امری که این کشور را برای برپایی دولتی مستقل که توانایی مقابله با عباسیان را داشته باشد مناسب کرده بود.^۱

فاطمیان بارها برای سیطره بر مصر بدان حمله‌ور شدند و این جنگ‌ها از ۳۰۱ تا ۳۵۰ هجری ادامه داشت تا این که در سال ۳۵۸ هجری خلیفه فاطمی به جوهر الصقلی امان‌نامه‌ای نوشت که در آن آمده بود: «... مصری‌ها بر مذهبشان می‌مانند و مجبور به گرویدن به مذهب شیعه نخواهند شد و اذان و نماز و روزه رمضان و فطریه آن و زکات و حج و جهاد طبق کتاب الله و سنت پیامبرش ادامه خواهد داشت...»^۲.

نامه جوهر به مردم مصر فقط یک سازش بود و هنگامی که خلیفه فاطمی معز لدین الله در سال ۳۶۲ هجری به قاهره رسید توجه خود را بر گرواندن مصریان به مذهب شیعی متمرکز ساخت و خلافت فاطمیه برای این کار چند روش را در پیش گرفت: سپردن مناصب بالا و به خصوص امر قضاوت به شیعیان و تبدیل مساجد بزرگ به مراکزی برای تبلیغات فاطمیه مانند جامع الأزهر و جامع عمرو و مسجد احمد بن طولون، همچنین شیعیان فاطمی به آشکارسازی شعائر و مراسمات مخالف با شعائر اهل سنت اهتمام ورزیدند مانند اذان با حی علی خیر العمل و مراسم روز دهم محرم که در آن روز حسین در کربلاء شهید شده بود.^۳

فاطمیان به تحریک اهل سنت برای برپایی شعائر شیعی اکتفا نکرده بلکه اهل سنت را بدین کار مجبور می‌کردند و آن‌ها را اذیت و آزار می‌دادند تا مجبور شوند در مراسم‌هایشان با آنان مشارکت کنند.

۱- دکتر جمال الدین سرور/الدولة الفاطمية في مصر ص ۵۹

۲- مقریزی: اتعاظ الحنفاء ص ۱۴۸.

۳- القلقشندی/صبح الأعشى في صناعة الإنشاء ۴۸۶/۳.

مقریزی می‌گوید: «در دهم محرم سال ۳۶۳ هجری جماعتی از مصریان شیعی و مردم مغرب در کاروان عزاداریشان مشغول نوحه‌خوانی و گریه بر حسین بودند که شروع کردند به حمله و ضرب و شتم هر کسی که در غم و اندوه و عزایشان شرکت نکرده بود که این کار منجر به تعطیل بازارها و شورش برخی شد»^۱.

هنگامی که خلافت در سال ۳۶۵ هجری به "العزیز" رسید او نیز مانند پدرش المعز به ترویج مذهب شیعه مبادرت ورزید و بر قضات لازم کرد که حکمشان را مطابق مذهب شیعه صادر کنند و نیز مناصب مهم را برای شیعیان منحصر کرد و کارمندان سنی که برخی مناصب کوچک را داشتند مجبور کرد که طبق احکام مذهب اسماعیلی عمل کنند و هرگاه ثابت می‌شد که یکی از آنها در مراعات آن کوتاهی کرده از کارش عزل می‌شد و این بسیاری از کارمندان سنی را وادار کرد که به مذهب فاطمی بگردند^۲.

و هنگامی که حاکم بامرالله زمام امور را به دست گرفت اقدام به صدور بسیاری از اوامر و قوانین که قائم بر تعصب شدید نسبت به مذهب فاطمی بود کرد، او در سال ۳۹۵ هجری دستور به نوشتن دشنام و لعن صحابه بر روی دیوارهای مساجد و در بازارها و خیابان‌ها و درها داد و فرمان‌هایی را برای مراعات این امر به شهرهای مختلف مصر صادر کرد^۳.

یکی از نام‌های شیعی مشهور در دوره فاطمی وزیر خلیفه فاطمی المستنصر بود که بدر الجمالی نامیده می‌شد و در مذهب شیعه غلو می‌کرد، او دشمنی و کینه با اهل سنت را آشکار نموده و قوانین لعن صحابه و اضافه عبارت حی علی خیر العمل را به اذان و امثال این امور را تجدید کرد^۴.

۱- مقریزی: الخطط و الآثار (۳۸۹/۱).

۲- مقریزی: اتعاظ الحنفا ص ۱۹۸.

۳- مقریزی: الخطط و الآثار ۴۸۶/۲.

۴- ابوالمحاسن ابن تغزی بردی: النجوم الزاهرة فی أخبار ملوک مصر والقاهرة (۱۲۰/۵) با تصرف.

اما علی رغم تلاش‌های خلافت فاطمی برای نابودی اهل سنت و مذهبشان، مذهب اهل سنت نیروی خود را حفظ نمود علی‌رغم این که برخی از مصریان به مذهب فاطمی گرویدند. تاریخ هیچ گزارش نکرده که خلافت فاطمی جنگ یا عملیاتی نظامی را بر ضد فرنگ به منظور تحکیم پایه‌های اسلام، به راه انداخته باشد بلکه تاریخ ثابت می‌کند که آن‌ها با اهل اسلام سرجنگ داشته و با دشمنان اسلام در صلح و آشتی بودند، آن‌ها بر اهل سنت فشار می‌آوردند و ارتش‌ها گسیل می‌کردند تا آن‌ها را وادار به پذیرش تشیع کنند در حالی که در ازای فرنگ در صلح و آشتی بودند و حتی از آن‌ها علیه اهل سنت کمک می‌گرفتند.

فاطمی‌ها با فرنگ^۱ هم‌دست شدند و با آن‌ها نامه‌نگاری می‌کردند:

از جمله خیانات فاطمی‌ها و هم‌دستی‌شان با فرنگ آنست که مقریزی در الخطط و الآثار ذکر می‌کند که صلاح الدین ایوبی هنگامی که وزارت العاضد فاطمی را بدست گرفت - و خلیفه چون او را به خاطر کمی سنش ضعیف می‌پنداشت این منصب را به او داده بود- نفوذش در مصر زیاد شد و سلطه عاضد رو به ضعف نهاد، تا این که سیطره صلاح الدین بر اهل قصر فاطمی سنگین شد و استبداد او در امر دولت و تضعیف خلافت فاطمی هویدا شد. در این هنگام درباریان از او به تنگ آمده و برایش نقشه کشیده و توطئه‌ها کردند و در آخر به اتفاق تصمیم گرفتند که با فرنگ نامه‌نگاری کرده و آن‌ها را به مصر دعوت کنند تا وقتی

۱- فرنگ: الفرنجة، بلاد الإفرنج: سرزمین فرنگ لفظی است که عرب‌های گذشته بر کشورهای اروپایی واقع در شمال سرزمین شام تا اقیانوس اطلس، اطلاق می‌کردند. این لفظ شکل تغییر یافته لفظ فرانک است که بر ساکنان واقع در شرق اندلس (که امروزه فرانسه نامیده می‌شود) اطلاق می‌شد و بعدها عرب‌ها این کلمه را برای تمام ساکنان اروپا بکار می‌بردند. هرچند امروزه فرنگ را همان فرانسه می‌گویند اما از آنجایی که در گذشته کاربرد وسیع‌تری داشته است ترجیح دادم که همان لفظ "فرنگ" را به کار برم. (مترجم)

که صلاح الدین برای دیدار آن‌ها بیرون برود بقیه یاران او را در قاهره دستگیر کنند و به فرنگیان بپیوندند تا با او جنگیده و کارش را تمام کنند.^۱

عملاً فرنگی‌ها به مصر آمده و دمیاط را در سال ۵۶۵ هجری محاصره کردند و ساکنان آن را تحت فشار گذاشته و افراد بسیاری را قتل عام کردند، آن‌ها از سوی خشکی و دریا به امید تسلط بر کشور مصر و از ترس سیطره مسلمین بر قدس به سوی مصر حرکت کردند و صلاح الدین به نورالدین محمد که در دمشق بود نامه نوشت و از او تقاضای کمک کرد و او نیز جواب مثبت داده و او را یاری کرد، صلاح الدین لشکری را به فرماندهی برادر زاده‌اش و دایی‌اش شهاب الدین فرستاده و آن دو را با سلاح و مهمات پشتیبانی کرد و خود مجبور شد در قاهره بماند از ترس این که درباریان قصر فاطمی و لشکر کینه‌توز سودانی، علیه او توطئه کنند.^۲

به لطف خداوند نیرنگ فرنگ و شیعیان فاطمی که با آن‌ها نامه‌نگاری کرده بودند نقش بر آب شد و این حمله با شکست روبرو شد و فرنگی‌ها از دمیاط عقب کشیدند و این هنگامی بود که به خاطر مشکلاتی که برای تأمین نیروهایشان دچار شده بودند پریشان خاطر شده بودند و نیز میان فرماندهانشان در مورد تعیین نوع نقشه هجوم به شهر اختلاف در گرفته بود و علاوه بر این‌ها، به آنان خبر رسیده بود که نورالدین محمود به سرزمینشان حمله کرده و به قلعه کرک و دیگر مناطقتان هجوم برده و شماری از مردانشان را کشته و بسیاری از زنان و کودکانشان را به اسارت برده و اموالشان را به غنیمت گرفته است.^۳

این چنین دائماً در هر خیانتی امت اسلام را میان دو سنگ آسیاب، بین دشمن خارجی و دشمن داخلی، قرار می‌دهند، بارها! از خائنان انتقام بگیر حتی اگر از اهل سنت باشند.

برخی از خیانات فاطمیان:

۱- المقریزی: الخطط والآثار ۲/۲.

۲- ابن کثیر: البداية والنهاية (۲۶۰/۱۲).

۳- البداية والنهاية (۲۶۰/۱۲)، حسن الحبشی / نورالدین والصلیبیون ص ۱۴۷ و ما بعد آن.

وقتی دولتشان در ایام عاصد ضعیف شد و امور کشور به دست وزیران افتاد و "شاور" و "ضرغام" با هم رقابت کردند، شاور بدین فکر افتاد که سلطه خود را محکم و نفوذش را گسترش دهد و برای این کار از نورالدین محمود کمک خواست؛ نورالدین به او کمک کرد و وقتی عرصه برایش خالی شد به آنچه وعده داده بود وفا نکرد بلکه به امرلیک شاه فرنگ در بیت المقدس نامه نوشت و از او تقاضای کمک کرد و او را از این که نورالدین محمود بر سرزمین مصر مسلط شود ترساند، این بود که امرلیک به سرعت به او جواب مثبت داده و لشکری را برایش به منظور حمله به نورالدین فرستاد که نورالدین را مجبور به بازگشت به سوی شام نمود اما نورالدین به سرعت آماده شده و در سال ۵۶۲ هجری دوباره تلاش کرد، شاور برای بار دوم با فرنگی‌ها نامه‌نگاری کرده و از آنان کمک خواست که در نتیجه آن لشکرهای فرنگیان برای کمک به او آمدند از ترس این که مبادا نورالدین بر مصر دست یافته و آن را به بلاد شام ضمیمه نموده و مرکزشان را در بیت المقدس تهدید کند.

وقتی نظامیان فرنگی به مصر رسیدند لشکر شاور و مصریان به آن‌ها ملحق شده در محلی به نام البابین (نزدیک إمنیا) با نورالدین روبرو شدند، پیروزی با لشکر نورالدین محمود بود، سپس به سوی اسکندریه حرکت کردند، لشکرهای صلیبی اسکندریه را از سوی دریا، و ارتش شاور و وفرنگی‌های بیت المقدس آن را از سوی خشکی محاصره کرده بودند و صلاح الدین - که از فرماندهان نورالدین بود - به اندازه کافی سرباز نداشت تا بتواند محاصره را بشکند برای همین از اسد الدین شیرکوه کمک خواست، اسد الدین به سرعت برای نجات او حرکت کرد و طولی نکشید که فرنگ و شیعیان شاور از صلاح الدین تقاضای صلح و آتش بس کردند و صلاح الدین با شرط این که فرنگی‌ها سرزمین مصر را ترک کنند آتش بس را پذیرفت.

اما فرنگیان با این صلح عملاً مصر را ترک نکردند بلکه با شاور معاهده‌ای را بستند که از مهمترین مفاد آن همانطور که ابن واصل می‌گوید این بود که: «در قاهره پایگاهی نظامی داشته باشند به طوری که دروازه‌هایش به دست سوارکاران آن‌ها باشد تا نورالدین محمود از

فرستادن لشکرش به سوی آن‌ها امتناع ورزد و نیز دو طرف اتفاق کردند که سالیانه صد هزار دینار از درآمد مصر به صلیبیان داده شود^۱.

زمان زیادی از رفتن فرنگی‌ها در این سال نگذشته بود که دوباره در سال ۵۶۴ هجری باز گشتند.

ابن کثیر در این باره می‌گوید: «فرنگ در سرزمین مصر طغیان کردند و این به خاطر آن بود که شاور پایگاهی نظامی را در اختیار آنان قرار داده بود که از آن طریق گروه گروه بر اموال و خانه‌ها مسلط می‌شدند و جایی نماند که بر آن مسلط نشوند و ساکنان مسلمانان را از آن بیرون نکنند تا این که اکثر جنگجویانشان در مصر ساکن شدند، وقتی فرنگی‌ها این اخبار را شنیدند از هر سوراخ و سنبه‌ای به همراه شاه عسقلان با لشکر بزرگی به سوی مصر حرکت کردند و در ابتدا شهر بلیس را گرفته و بسیاری از مردمش را کشته و بقیه را اسیر کرده و در آن اطراق کرده و وسایلشان را در آنجا گذاشته و آنجا را قرارگاهی برای خود کردند سپس به سوی قاهره حرکت کردند. شاور وزیر به افرادش دستور داد که شهر را به آتش بکشند تا ساکنان آن بیرون بروند که در نتیجه آن اموال زیادی از مردم از بین رفت و مردمان بسیاری مردند و هرج و مرج شد و آتش پنجاه و چهار روز ادامه داشت، آنگاه عاضد فاطمی موی همسرانش را برای نورالدین فرستاد و گفت: به دادم برس و همسرانم را از دست فرنگی‌ها نجات بده و قول داد که یک سوم خراج مصر را به او بدهد، نورالدین شروع به تجهیز لشکر کرد تا به سمت مصر برود، وقتی شاور فهمید که لشکر نورالدین نزدیک می‌شود به شاه فرانسه نامه نوشته و گفت: مودت و محبت مرا با خود می‌دانید اما عاضد موافقت نمی‌کند که شهر را تسلیم کنیم، به این ترتیب از آن‌ها عذرخواهی کرده و با پرداخت یک میلیون دینار با آن‌ها صلح کرد و به طمع بازگشت آن‌ها هشتصد هزار از این مبلغ را به سرعت برایشان فرستاد، فرنگی‌ها با ترس از لشکر نورالدین و با طمع به بازگشت

۱- ابن واصل / مفرج الکروب بنی فی اخبار بنی ایوب ص ۱۲۵.

دوباره به آن، باز گشتند و شاور برای گرفتن طلایی که به فرنگی‌ها قول داده بود به مردم فشار آورد...^۱

دیدید که خیانت‌های روافض خبیث چه بلاهایی را بر سر مسلمین آورده است؟، فرنگ را وارد کشور می‌کند و برایشان پایگاهی نظامی قرار می‌دهد و اموال بلاد و ثروات آن را غارت کرده و نوامیستان را بر باد داده و می‌سوزاند و ویران می‌کند و تخریب می‌نماید و قسمتی از درآمد کشور را نیز حق خود می‌کند.

آیا این تا حد زیادی شبیه خیانت‌های آن‌ها در عراق نیست؟ با آمریکایی‌ها مکاتبه کرده و در صفوف آن‌ها جنگیدند و پایگاه‌شان را برپا کرده و مراکزشان را نیرومند کرده و ثروات بلاد را به یغما بردند، *إنا لله وإنا إليه راجعون*، بارالها! از خائنان انتقام بگیر حتی اگر از اهل سنت باشند.

یکی دیگر از خیانت‌های فاطمیان:

اتفاقی که در سال ۵۶۲ هجری رخ داد وقتی که سپاهیان فرنگ به سمت سرزمین مصر روی آوردند و این خبر به اسدالدین شیرکوه رسید از شاه نورالدین محمود برای حرکت به سوی آن‌ها اجازه خواست- او به شدت از شاور وزیر فاطمی متنفر بود- و ایشان به او اجازه داد، او همراه برادر زاده‌اش صلاح‌الدین یوسف بن ایوب حرکت کرد.

هنگامی که خبر رسیدن اسدالدین و سپاه همراه او به شاور رسید، به فرنگی‌ها خبر داده و آن‌ها از تمام جهات حرکت کردند، خبر آن‌ها و این که هزار سوار کار هستند به اسدالدین رسید، او با امیران لشکرش مشورت کرد و همگی خواستار بازگشت شدند به جز یک امیر که شرف‌الدین برغش نامیده می‌شد؛ او گفت هر کس از قتل و اسارت می‌ترسد نزد زنش در خانه‌اش بنشیند و کسی که اموال مردم را خورده است کشورش را تسلیم دشمنش نمی‌کند و همانند این سخن را برادر زاده‌اش صلاح‌الدین نیز گفت، خداوند عزم‌شان را راسخ نمود و

آن‌ها به سوی فرنگی‌ها حرکت کردند و جنگ بزرگی در گرفت، مسلمین در این جنگ شمار زیادی از فرنگی‌ها را کشتند و آن‌ها را شکست دادند... والله الحمد^۱.

همکاری با فرنگ برای بیرون کشیدن اسکندریه از دست صلاح الدین:

اسدالدین شیرکوه وقتی به لطف الهی در جنگ پیشین علی رغم خیانت خائنان بر فرنگی‌ها پیروز شد تصمیم گرفت که اسکندریه را فتح نماید و در این کار موفق شد و برادر زاده اش صلاح الدین را بر آن نشانید سپس به سوی الصعید حرکت کرده و آن را به تصرف در آورد، در این هنگام فاطمیان با فرنگ اتفاق کردند که اسکندریه را به منظور بیرون کشیدن آن از دست صلاح الدین در اثنای غیاب اسدالدین شیرکوه محاصره کنند، صلاح الدین به شدت مقاومت کرده اما از جهت مهمات و آذوقه بسیار تحت فشار قرار گرفت برای همین اسدالدین شیرکوه به سوی آنان رفته و وزیر شاور با او برای بازپس گیری اسکندریه با پرداخت پنجاه هزار دینار صلح کرد، اسدالدین پذیرفت و از آنجا خارج شده و تحویل مصریان داد و سپس به شام باز گشت و شاور از درآمد مصر سالیانه صد هزار دینار برای فرنگ مقرر کرده و پذیرفت که در قاهره پایگاهی نظامی داشته باشند^۲.

خیانت طواشی متولی خلافت فاطمی در مصر:

وقتی فرنگیان در سرزمین مصر سرکشی کردند و این زمانی بود که وزیر فاطمی شاور به آنان اجازه داد که پایگاهی نظامی در قاهره داشته باشند و آن‌ها از طریق آن در همه چیز دخالت کرده و بر امور کشور و ملت سیطره یافتند تا این که خلیفه فاطمی عاضد از نورالدین محمود درخواست کرد که او و زنانش را از دست فرنگیان- که خود فاطمیان بدانان قدرت

۱- البدایة و النهایة (۲۵۲/۱۲).

۲- البدایة و النهایة (۲۵۲/۱۲، ۲۵۳).

داده بودند^۱ - نجات دهد و شاور با فرنگ نامه‌نگاری کرده و با پرداخت اموال زیادی با آنها صلح کرد و سپس لشکر نورالدین به رهبری اسدالدین شیرکوه و برادر زاده اش صلاح الدین به مصر آمده و حکومت سرزمین مصر بدست آنان افتاد.

اینجا بود که طواشی که متولی خلافت فاطمی بود از دار الخلافه در مصر نامه به فرنگ نوشته تا آنها را وارد مصر کند تا سپاهیان مسلمان شامی را از آن بیرون کنند اما نامه‌بر، در مسیر خود با فردی روبرو شد که به او مشکوک شده و او را نزد صلاح الدین برد، صلاح الدین نامه را از لباس او بیرون آورده و توطئه کشف شد، او دستور به قتل طواشی داد که در نتیجه آن خادمان سودانی قصر علیه او شوریدند و شمار آنها حدود پنجاه هزار نفر بود، آنها میان دو قصر با سپاه صلاح الدین جنگ کردند و صلاح الدین آنها را شکست داده و از قاهره بیرون کرد و شماری از آنان را کشت^۲.

معز فاطمی و امام ابوبکر نابلسی^۳:

شیعه علی رغم آنچه که برخی از رهبران و حکامشان تظاهر به ورع و درستکاری و دفاع از مظلوم می‌نمایند.

اما آنها در بسیاری اوقات که حقائق هویدا شده و نیرنگ بازان دروغگو رسوا می‌شوند در باره مؤمنین هیچ رحم و عطفی نداشته و نه رابطه ایمانی و نه رابطی خویشاوندی را در حق آنان رعایت می‌کنند.

و شدیدترین رفتار آنها در قبال علمای اهل سنت است.

ابن کثیر در شرح حال معز فاطمی می‌گوید: «... ادعای طرفداری از مظلوم می‌کرد و به نسب خود افتخار کرده و ادعا می‌کرد که الله تعالی به وسیله آنان به امت رحمت نازل کرده

۱- اینجاست که این ضرب المثل صدق می‌کند که: "چه بسیار سگانی که دست صاحبش را گاز می‌گیرد" و "الله تعالی بدست ظالم از ظالم انتقام می‌گیرد و سپس همگی شان را هلاک می‌کند".

۲- البدایة و النهایة (۲۵۷/۱۲، ۲۵۸).

۳- یکی از ائمه بزرگ اهل سنت که از اهل نابلس بود.

است، اما با این حال در ظاهر و باطن لباس رافضی‌گری را به تن کرده بود و همانطور که قاضی باقلانی می‌گوید: مذهبشان کفر محض است و اعتقادشان رافضی‌گری است و اهل دولت او و هر کس که از او اطاعت کرده و یاری‌اش کند و با او دوستی ورزد همین حکم را دارد، خدا او و آن‌ها را زشت‌رو کند.

"ابوبکر نابلسی" آن زاهد عابد متقی و با ورع و ناسک را نزد او آوردند، معز به او گفت که به من خبر رسیده که تو گفته‌ای که اگر من ده تیر داشته باشم نه تایی آن را به سوی روم پرتاب کرده و آن تیر دیگر را به سوی مصریان-یعنی فاطمیان-پرتاب می‌کنم؟ نابلسی گفت: من چنین نگفتم، معز گمان کرد که او از سخنش برگشته است، پس به او گفت: چگونه گفته‌ای؟ نابلسی گفت: من گفته‌ام که باید نه تیر را به سوی شما پرتاب کنیم و دهمی را به سوی آنان پرتاب کنیم، معز گفت: چرا؟ گفت: چون شما دین امت را تغییر داده و صالحان را کشته و نور الوهیت را خاموش نموده و ادعای چیزی کرده‌اید که از آن شما نیست.

معز فرمان داد که در روز اول او را در شهر بگردانند و در روز دوم او را شدیداً با شلاق زده و زخمی کنند و سپس روز سوم دستور داد که زنده زنده پوست او را بکنند و او را سلّاحی کنند، برای این کار یک یهودی را آوردند و او شروع به کندن پوست او کرد و ایشان در آن حال قرآن تلاوت می‌کردند، یهودی می‌گوید: «من دلم به حالش سوخت برای همین وقتی به قلبش رسیدم چاقو را به داخل فرو کردم تا بمیرد». خداوند او را رحمت کند، به او لقب شهید دادند و بنو‌الشهید در نابلس تا به امروز به او منسوب هستند^۱.

چه گرامیست استقامت بر راه حق و چه زیباست زندگی بر راه سنت و مرگ در راه آن، هر چند که پوست از گوشت جدا شود. ما از کار این رافضی‌خیث قبحه الله تعجب نمی‌کنیم چرا که به مجرد این که اسم نابلسی ابوبکر باشد همین در برانگیختن احساسات این

۱- البدایة والنهایة (۲۸۴/۱۱).

رافضی خبیث کافی است زیرا او از ابوبکر و هر آن کس که ابوبکر رضی الله عنه را دوست دارد متنفر است.

تأملات و عبرت‌ها و توضیحاتی در باره نهایت دولت فاطمی:

سنت الهی در خلش این است که به وسیله برخی از مردم جلوی برخی دیگر را بگیرد و اگر این نبود زمین به خرابی کشیده می‌شد اما الله تعالی بر جهانیان لطف دارد.

دولت فاطمی حدود ۲۸۰ سال حکومت کرد اما امروز دیگر نیستند انگار که هرگز نبوده‌اند. اولین پادشاهشان مهدی نام داشت که آهنگری از شهر سلمیه بود و اسمش عبید و یهودی بود، او به بلاد مغرب رفته و خود را عبدالله نامید و ادعا کرد که یک علوی فاطمی شریف است و ادعا کرد که مهدی است.

و آخرین شاهشان عاضد بن یوسف بن مستنصر بن حاکم بود، ابن کثیر در باره او می‌گوید: «سیرت مذمومی داشت و شیعه خبیثی بود، اگر توانایی اش را داشت تمام اهل سنت را قتل عام می‌کرد...».

هنگامی که عاضد مرد و حکومت فاطمیان منقرض شد مردم شادمان شده و عماد کاتب

چنین سرود:

توفی العاضد الدعی فما	یفتح ذو بدعة بمصر فما
وعصر فرعونها انقضی وغدا	یوسفها فی الامور متحکما
قد طفئت جمرة الغواة وقد دخل	ن الشکر کل ما اضطرما
اما غدا مشعر شار بنی ال	عباس حقا والباطل اکتما
وبات داعی التوحید منتظرا	ومن دعاة الشرک منتقما
وارتکس الجاهلون فی ظلم	لما اضاءت منابر العلمما
وعاد بالمستضیء معتلیما	ناء حق بعد ما کان منه دما
أعیدت الدولة التي اضطهدت	وانتصر الدین بعد ما اهتضما

واهتز عطف الإسلام من جلال وافر ثغر الإسلام وابتسما
واستبشرت أوجه الهدى فرحا فليقرع الكفر سنته ندما

ترجمه شعر: عاصد شیاد مرد و دیگر بدعت گذاری در مصر نخواهد بود، و دوره فرعون آن تمام شد و فردا یوسفش بر امور آن حکم‌فرمایی خواهد کرد، آتش گمراهی خاموش شد و شرک در آن مقهور گشت، کار اصلاح به هم پیوسته و رشته راستی منظم شد، فردا که گردهمایی شد بنی عباس آشکار شده و باطل پنهان می‌شوند و دعوتگر توحید منتظر است و از داعیان شرک انتقام می‌گیرد، جاهلان در تاریکی فرو رفتند آنگاه که منابر علماء روشن شد و بنای حق بعد از آنکه ویران بود دوباره سرافراز و پرتوافشان شد، دولتی که در معرض جور و ستم بود دوباره بازگشت و دین بعد از آنکه شکست خورده بود پیروز شد، پرچم اسلام به اهتزاز درآمد و مرزهای اسلام حفظ شد، صاحبان هدایت شاد شدند و کفر باید با پشیمانی نابود شود!

«فاطمیان از ثروتمندترین خلفا بودند و در عین حال از بدترین و سخت‌گیرترین و ظالم‌ترین و بدرفتارترین شاهان بودند، در حکومت آن‌ها بدعت‌ها و منکرات رواج پیدا کرده و اهل فساد زیاد شدند و صالحان و عالمان و عابدان کم شده و در سرزمین شام نصرانی‌ها و درزی‌ها و معتادان (حشیشیه) زیاد شدند و فرنگیان بر تمام سواحل شام غلبه یافتند تا جایی

که قدس، نابلس، عجلون، غور، بلد غزه، عسقلان، کرک، الشوبک، طبریه، بانیاس، صور، عکا، صیدا، بیروت، صنف، طرابلس، أنطاکیه و تمام مناطق اطراف آن تا بلاد یعنی ایاس و سیس را تصرف کرده و به بلاد آمدند و الرها و رأس العین را دست یافتند. و دیگر شهرها و مناطق مسلمین، و بسیار از مسلمین و قبائلشان را قتل عام کردند و نسل کشی‌ها کردند که فقط خدا تعدادشان را می‌داند و زنان و کودکان مسلمین را به یغما بردند به تعدادی که قابل شمارش نیستند و به گونه‌ای که قابل وصف نیست، این‌ها شهرها و سرزمین‌هایی بودند که صحابه فتح کرده و سرزمین اسلام شده بود، آن‌ها آن قدر از اموال مسلمین غارت کردند که قابل شمارش و وصف نیست. و هنگامی که سلسله آنها-فاطمیان-از بین رفت و منقرض شدند الله عزو جل تمامی این سرزمین‌ها را به لطف و احسان و رحمت و قدرت خویش به مسلمین بازگرداند^۱.

هر خائنی این چنین سرنوشتی دارد؛ بر هلاک آن کسی تأسف نمی‌خورد و برای از دست دادن آن احدی غمگین نمی‌شود بلکه هلاکت او موجب آسایش مردم و نابودی او موجب امنیت و آرامش شهرها است.

تنی چند از علمای گذشته در باره کذب نسب فاطمیون کتاب نوشته و ثابت کرده‌اند که آن‌ها مدعیان کاذب بوده و از نسل اهل بیت نبوده‌اند و کوچکترین رابطه‌ای با آن‌ها نداشته‌اند و بلکه از نسل عبید که نام اصلی‌اش سعید است بوده‌اند که یک یهودی آهنگر در سلمیه مغرب بود.

ابوشامه مورخ صاحب کتاب الروضتین کتابی را با عنوان "کشف ما کان علیه بنو عبید من الکفر و الکذب و المکر و الکید" نوشت و امام باقلانی کتابی با عنوان "کشف الاسرار و هتک الأستار" نوشته و در آن آن‌ها را رسوا کرده و افتضاحات و زشتی‌هایشان را بیان نمود و

از جمله سخنانی که باقلانی در باره آن‌ها گفته است این است که: «آن‌ها قومی هستند که تظاهر به رافضی‌گری می‌کند اما در باطن کافر محض هستند»^۱.

یکی از شاعران در مدح بنی ایوب که حکومت فاطمی را از بین بردند چه زیبا می‌سراید:

أبدتم من بني دولة الكفر من بني عبید بمصر أن هذا هو الفضل
 زنادقة شيعية باطنية مجوس يسرون وما في الصالحين لهم أصل
 كفروا يظهرون تشيعا ليستروا سابور عمهم الجهل

ترجمه شعر: دولت کفری را که بنی عبید در مصر بنا نهاده بودند نابود کردید، این است فضیلت، زندیقانی شیعه و باطنی و مجوس بودند و این را پنهان می‌کردند و آن‌ها هیچ ریشه‌ای در صالحین نداشتند، کفر را پنهان کرده و به تشیع تظاهر می‌کردند تا جهل خود را پنهان کنند.^۲

خدا را شکر و سپاس که کشور مصر از یک سرزمین شیعه به سرزمین سنت تبدیل شد، الله تعالی صلاح الدین و مردان او را که اهل سنت را یاری دادند در بالاترین درجات بهشت قرار دهد. الله تعالی مصر را از رافضی‌گری خبیث حفظ کرده و آن را مهد سنت و حدیث قرار دهد و هر ابری را از آسمانش کنار زند و از مردانش کسانی را برای دینش مهیا کند که بالاترین درجات همت را داشته باشند.

۱- منبع قبلی (۳۴۶/۱۱).

۲- منبع قبلی (۲۶۸/۱۲).

مبحث ششم: خیانت قرامطه

قرامطه ادعا می کنند که نسبشان به اسماعیل بن جعفر صادق می رسد و اولین بار در سال ۲۷۸ هجری در دوره خلیفه عباسی المعتضد احمد بن الموفق طلحه ظهور کردند.^۱ قرامطیان مناطق الإحساء و بحرین و عمان و بلاد شام را به زیر تصرف در آورده و تلاش کردند مصر را نیز تصرف کنند اما شکست خوردند و حکومت آن‌ها تا سال ۴۶۶ هجری ادامه داشت تا این که عبیدالله بن علی محمد عبد القیسی به کمک ملک شاه سلجوقی این سلسله را نابود کرد.^۲

قرامطیان شروع به مقابله با دولت عباسی کرده و تلاش کردند که آن را از بین ببرند و جنگ‌های زیادی را علیه آن به راه انداختند که گاهی با خیانت همراه بود و گاه چنان خلفای عباسی - که به شدت ضعیف شده بودند - را محاصره کرده و تحت فشار قرار دادند که آن‌ها سلطه‌ای عملی نداشتند، قرامطه حتی به مقدس ترین مکان‌ها یعنی حرم مکی دست درازی کرده و حجر الأسود را از کعبه به سرقت نموده و به سرزمین خود بردند و خلفا را تضعیف کردند به طوری که در خلافت الراضی بالله محمد ابن مقتدر عباسی، روم بر بیشتر مرزهای اسلامی مسلط شد و سپاهیان المعز لدین الله ابي تمیم فاطمی وارد مصر شده و دعوت عباسیه از مصر و شام منقطع شد.^۳

۱- ابن اثیر: الكامل فی التاريخ (۳۶۳/۶).

۲- عبدالله محمد الغریب: وجاء دور المجوس (۷۰/۱، ۷۱)، لازم به تذکر است که نابود شدن قرامطه باید از جهت اعتقادی باشد، عقائد آنها با فرقه‌های باطنی مانند نصریه و درزیه مخلوط گشته و هنوز برخی از این افکار تا کنون در شام و ایران و هند و قتیف و نجران موجود است.

۳- السلوک (۱۷/۱-۱۹).

از خیانت‌های قرمطیان:

در سال ۲۹۴ هجری به حجاجی که بعد از ادای مناسک از مکه باز می‌گشتند حمله کرده و وقتی به قافله اول رسیدند آن‌ها به شدت جنگیده و مقاومت کردند، قرمطیان وقتی مقاومت قافله را دیدند گفتند: آیا نایب سلطان در میان شماست؟ حجاج گفتند: چنین کسی با ما نیست، قرمطیان گفتند: پس ما را با شما کاری نیست. حجاج آرام شده و به سخن آن‌ها اطمینان کرده و به راه خود رفتند، اما قرمطیان آن‌ها را غافلگیر کرده و و همگیشان را تا آخرین نفر کشتند.

قافله‌های حجاج را یکی به یکی تعقیب کرده و تمامیشان را تا آخرین نفر قتل عام کردند و کشته شدگان را مانند تپه‌ای روی هم جمع کردند و به سوی حاجیانی که فرار کرده بودند کسانی را فرستاده و امان نامه به آنان دادند اما هنگامی که حاجیان طبق امان نامه برگشتند قرامطه همگی شان را قتل عام کردند، زنان قرامطه نیز میان مقتولان می‌گشتند و به آن‌ها آب نشان می‌دادند و هر کس که از آن‌ها سخن گفته و تقاضای آب می‌کرد می‌فهمیدند که زنده است و او را می‌کشتند، گفته شده که تعداد کشته شدگان در این حادثه به بیست هزار نفر رسید و قرامطه به کشتن آن‌ها اکتفا نکرده بلکه در مسیر حجاج چاه‌های آب را ویران کرده و آب آن‌ها را با مردار و خاک و سنگ فاسد می‌کردند و اموالی که از حجاج به غارت بردند به دو میلیون دینار رسید.^۱

خیانتی دیگر از قرامطه:

در سال ۳۱۲ هجری ابوطاهر شیعی قرمطی به همراه لشکر عظیمی حرکت کرد تا با حجاج در هنگام بازگشت از مکه روبرو شود، ابتدا به قافله‌ای که بیشتر حجاج را با خود داشت حمله‌ور شد و در این قافله شمار زیادی از اهل بغداد وجود داشت، آن‌ها را غارت کرد، خبر به باقی حاجیان رسید اما فائده‌ای نداشت، قرمطیان به آن‌ها نیز حمله‌ور شده و

۱- ابن اثیر: الکامل فی التاریخ (۴۳۲/۶، ۴۳۳).

آن‌ها را کشتند و حیواناتشان و هر چه که از کالاها و اموال و زنان و کودکان خواستند به یغما بردند و تا آنجا که توانستند کشتند و باقی را در بیابان رها کردند که اکثرشان از گرسنگی و تشنگی زیر گرمای خورشید مردند، بغداد دگرگون شد و خانواده‌های مقتولان و اسیران جمع شده و فریاد می‌کردند که قرمطی کوچک "ابوطاهر" مسلمین را در راه مکه قتل عام کرد و قرمطی بزرگ "ابن فرات" مسلمین را در بغداد کشت، صحنه زشت و وحشتناکی بود، مردم از شدت خشم روز جمعه منابر را شکستند و محراب‌ها را سیاه پوش کردند، ابن فرات وزیر رافضی قرمطی نزد المقتدر خلیفه عباسی آمد تا از او مشورت بگیرد، زبان مقتدر علیه ابن فرات باز شد و بدو گفت: الآن می‌گویی که چه کار کنیم و مشورت چیست؟ بعد از این که ارکان حکومت را متزلزل کرده و آن را در معرض نابودی قرار دادی و به سوی هر دشمنی که قدرت گرفت تمایل کردی و دوستی و نامه‌نگاری کردی و مردان حکومت را که شمیر دولتم بودند از من دور کردی و به زندان افکندی، حال چه کسی باید دفاع کند؟ چه کسی غیر از تو مردم را تسلیم قرمطی کرده است، شمایی که تشیع و رافضی‌گری میانان اتحاد برقرار کرده است. و هنگامی که المقتدر خلیفه به سوی کوفه حرکت کرد تا قرامطه را ملاقات کند، محسن پسر ابن فرات شیعی تمام زندانیان مصادره شده خود را به قتل رساند زیرا از آن‌ها به زور اموالی را گرفته بود و به مقتدر نرسانده بود و ترسید که او را نزد خلیفه رسوا کنند.^۱

به این ترتیب خیانت رافضیان حبیب را با مهمانان الله و حجاج بیت الله الحرام می‌بینی که چگونه کشتند و غارت کردند و به نوامیشان تجاوز کردند و آن‌ها را گرسنه و تشنه کشتند و شبیه همین است خیانت ایرانیان در حادثه بمب گذاری در حرم مکی در اثنای ادای مناسک که چند سال پیش رخ داد.

و علت این اعمال جز این نیست که آن‌ها حرمتی برای مکه و حتی کعبه قائل نیستند و در نظر آنان سرزمین کربلاء بهتر از سرزمین مکه، و بارگاه حسینی بهتر از کعبه است.

۱- منبع قبل (۳۱۲/۷) با تصرف.

و این هم برخی از اقوالشان در این باره از کتب خودشان:

آیت عظامایشان محمد حسینی شیرازی در کتاب الفقه و العقائد ص ۳۷۰ (توزیع مکتبه جنان القدير-کویت) سؤال می‌شود که: «گفته می‌شود که سرزمین کربلاء از سرزمین مکه افضل است و سجده بر تربت حسینی از سجده بر زمین حرم بهتر است، آیا این صحیح است؟ شیرازی در جواب می‌گوید: بله».

و این هم آیت و علامه‌شان سید العباسی الحسینی الکاشانی در کتاب مصابیح الجنان (ص ۳۶۰ چاپ شماره ۵۹ دار الفقه ایران) بابی را با عنوان "افضلیت کربلاء بر سائر مناطق" باز کرده و می‌گوید: «در باره افضلیت کربلاء بر دیگر مناطق حتی کعبه، باید گفت که سرزمین کربلاء مقدس‌ترین مکان زمین است، در نصوص وارده بیشترین مزیت و شرف به کربلا داده شده است و صفاتی چون سرزمین مقدس الهی و سرزمین متواضع و خاضع الهی و سرزمین الله که در خاک آن شفا است بدان داده شده است، مجموعه این مزایا و امثال آن که برای کربلا وارد شده است برای هیچ نقطه‌ای زمین حتی کعبه وجود ندارد!».

همچنین در نظر آن‌ها کسانی که برای حج کعبه می‌روند حرمتی ندارند چون در نظر آنان زیارت قبر حسین بهتر از حج است و آن را معادل یک حج می‌دانند:

در کتاب کامل الزیارات نوشته ابو القاسم جعفر ابن محمد شیعی (چاپ دار السرور- بیروت ۱۹۹۷) ابواب کاملی را به این مسئله اختصاص داده است:

باب ۶۳: زیارت حسین علیه السلام معادل یک عمره است.

باب ۶۴: زیارت حسین علیه السلام معادل یک حج است.

باب ۶۵: زیارت حسین علیه السلام معادل یک حج و عمره است.

باب ۶۰: زیارت حسین و ائمه معادل زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله است.

باب ۵۹: کسی که حسین علیه السلام را زیارت کند مانند آن است که الله را در عرشش زیارت نموده است.^۱

مروری سریع بر خیانات شیعیان قرمطی در تاریخ:

صفحات تاریخ را به سرعت از دو کتاب البدایة و النهایة و الکامل فی التاریخ ورق می‌زنیم و به خیانات آن‌ها و ویران‌گری‌شان در زمین و تعقیب اهل سنت و خروج علیه دولتشان یعنی دولت عباسی که نماینده اهل سنت بود اشاراتی می‌کنیم:

«در سال ۳۱۱ هجری ابوطاهر قرمطی به سوی بصره رفت و همراه هزار و هفتصد مرد جنگی شب هنگام وارد آن شد و شروع به کشتن مردم کردند، مردم به بیابان فرار کردند و ده روز با قرامطه جنگیدند اما قرامطه بر آنان غلبه کرده و شمار بسیاری از آنان را کشتند، مردم خود را به رودخانه می‌انداختند و بیشترشان غرق شدند و ابوطاهر هفده روز در بصره اقامت گزید و آن چه که توانست از اموال و کالا و زنان و کودکان را با خود جمع کرده و با خود برد».^۲

«در سال ۳۱۲ هجری ابوطاهر قرمطی وارد کوفه شد. جعفر بن ورقاء الشیبانی به مقابله او رفت و با او جنگید و کمک‌هایی از سایر مناطق برایش آمد اما قرمطیان بر او غلبه کردند و آن‌ها را تا دروازه کوفه دنبال کردند و سپاه خلیفه نیز شکست خورد. ابوطاهر شش روز در آنجا اقامت گزید، روزها وارد شهر می‌شد و شب‌ها خارج شده و در میان لشکر به صبح می‌رسید و تا آنجا که توانایی داشت از اموال و لباس و پارچه و... با خود برد».^۳

«در سال ۳۱۵ هجری قرامطه باز به سوی کوفه حرکت کردند و تعدادشان هزار و پانصد نفر بود و گفته شده که هزار و هفتصد نفر بوده‌اند و خلیفه عباسی لشکر پرشماری را که غیر

۱- حقیقة الشيعة ص ۱۴۰.

۲- البدایة والنهایة (۱۴۷/۱۱)، الکامل فی التاریخ (۱۵/۷).

۳- الکامل فی التاریخ (۲۲/۷، ۲۳).

از نوجوانان حدود شش هزار نفر بودند برای مقابله با آنان فرستاد و میان آن‌ها در واسط و انبار جنگ‌هایی رخ داد و گاهی این لشکر و گاهی آن لشکر غلبه می‌کرد تا این که شمار زیادی از لشکر خلیفه کشته شده و شکست خوردند. مردم از قرامطه دچار وحشت شدند و وقتی مردم بغداد شنیدند که قرامطه به سوی آنان می‌روند با اموالشان از شهر بیرون رفتند^۱.

«در سال ۳۱۶ هجری ابوطاهر قرمطی در زمین فساد به پا کرد، او وارد الرحبة شده و شماری از مردم آن را کشت، اهل قرقیسیا از او امان خواستند و او به آنان امان داد و گروهک‌های خود را به سوی اعراب اطراف آن فرستاد و شمار زیادی از آن‌ها را کشت تا این که مردم وقتی اسمش را می‌شنیدند فرار می‌کردند و بر مردم العراب خراج وضع کرد که در برابر هر نفر دو دینار هر سال به هجر-مقر قرامطه-بیاورند و در موصل و سنجار و نواحی آن فساد به پا کرده و آن سرزمین‌ها را ویران نمود و کشت و اسیر کرد و غارت نمود. و هنگامی که علی بن عیسی دید که قرامطه در بلاد اسلام چه می‌کنند و به خاطر ضعف خلیفه و ارتش او کسی نیست که جلوی آن‌ها را بگیرد استعفا داده و خود را برکنار نمود...»^۲.

«در سال ۳۱۷ هجری قرامطه در روز ترویه به سوی مکه حرکت کردند و به حجاج در داخل و اطراف مکه و در مسجد الحرام و در داخل خانه کعبه حمله‌ور شده و تعداد زیادی از آن‌ها را قتل عام کردند و امیرشان ابوطاهر لعنه الله بر در کعبه نشست در حالی که مردم در اطراف او کشته می‌شدند و شمشیرهای سپاهیان حجاج بیت الله را در مسجد الحرام و در ماه حرام و در روز ترویه که از اشرف ایام است گردن می‌زدند، حجاج فرار کرده و از پرده‌های کعبه می‌گرفتند اما این کار نیز برایشان فایده‌ای نداشت بلکه در همان حالی که پرده کعبه را گرفته بودند کشته می‌شدند. و هنگامی که قرمطی ملعون کارش را تمام کرد و هربلایی را بر سر حجاج آورد دستور داد که چاه زمزم را با انداختن کشتگان در آن و ویران کردن قبه‌اش کثیف کنند و دستور داد که پرده کعبه را از آن بکنند و آن را میان یارانش پاره و تقسیم

۱- الکامل فی التاریخ (۳۱/۷-۳۳) به اختصار.

۲- البدایة والنهاية (۱۵۷/۱۱، ۱۵۸).

کرد. سپس به یکی از افرادش دستور داد که حجر الاسود را از جایش بکند، در آن هنگام مردی به سمت او آمد، او با وزنه‌ای که در دستش داشت او را زد و گفت: کجایند پرندگان ابابیل؟ کجایند سنگ‌های نشان‌دار؟

سپس حجر الاسود را از جایش کنده و هنگام بازگشت به سرزمینشان آن را با خود بردند و بیست و دو سال نزد آنان ماند تا این که در سال ۳۳۹ هجری آن را بازگرداندند، *إنا لله وإنا إليه راجعون*^۱.

بعد از این مرور سریع در جستجوی خیانات شیعیان قرامطی در دوره زمانی که بیشتر از شش سال نمی‌شود:

آیا دیدی که خیانت و ویرانگری آن‌ها در دیار مسلمین چگونه بوده است؟

دیدی که چگونه نام آن‌ها میان مردم رعب و وحشت ایجاد می‌کرد؟

دیدید که با حجاج بیت الله الحرام چه کردند؟ کاری که اهل جاهلیت نخستین نیز نکرده بودند، همان کسانی که اگر فردی از آنان قاتل پدرش را در حرم می‌دید جرأت نمی‌کرد که شمشیرش را از غلافش بیرون کشد چه برسد به این که به پرده کعبه درآویزد و به خانه خدا پناه برد.

اعمالی که ابرهه نصرانی نیز نتوانست بکند و حیوانات زبان بسته-فیل‌ها-حاضر به انجام آن نشدند به طوری که هرگاه ابرهه فیل‌ها را به نیت بد به سوی خانه کعبه می‌راند رویگردان شده و فرار می‌کردند، *إنا لله وإنا إليه راجعون*.

و برای آنکه خطر خیانت شیعه را دریابی حادثه بزرگ و مهمی را برایت ذکر می‌کنم تا برایت روشن شود که شیعه با کفار جهاد نمی‌کنند بلکه دشمنی و جنگ آن‌ها با اهل سنت است، با اهل سنت می‌جنگند و علیه آن‌ها همدست می‌شوند که نتیجه آن جرأت یافتن دشمنان اسلام بر مسلمین و دیارشان است، آن حادثه چنین است: «در همان سالی که قرامطه ویرانگری کرده و علیه خلافت عباسی شورش کردند یعنی در سال ۳۱۵ هجری که شرح آن

۱- البدایة والنهایة (۱۱/۱۶۰، ۱۶۱) و الکامل فی التاریخ (۷/۵۳، ۵۴).

گذشت، رومیان به سوی دیار مسلمین آمده و وارد شهری به نام سمیساط شدند و مردمش را کشته و همه اموال آن را به یغما بردند و در تمام اوقات نماز ناقوس نواختند^۱.
 آیا این قوم هیچ رابطه‌ای با اهل بیت رسول الله ﷺ دارند؟
 آن‌ها به الله سوگند، کفاری زندیق هستند که لباس اسلام را به تن کرده و زیر پوشش آن پنهان شده و شعار حب اهل بیت را بلند کرده و جنایت‌ها در حق اسلام و مسلمین روا داشتند.

۱- الکامل فی التاريخ (۳۱/۷) ، البدایة والنهایة (۱۱/۱۵۴، ۱۵۵).

مبحث هفتم: خیانات آل بویه

آل بویه به مردی از دیلم^۱ که به او بویه گفته می‌شد منتسب می‌شوند، کنیه بویه ابو شجاع بوده و سه فرزند به اسامی ابوالحسن علی با لقب عماد الدولة و ابوعلی حسن با لقب رکن الدولة و ابوالحسین احمد با لقب معز الدولة داشت و این سه فرماندهانی در ارتش ابن کالی صاحب اقلیم دیلم در آن وقت بودند، ابن کالی بر خلافت عباسی خروج کرده بود و بر چندین منطقه مانند اصفهان و ارجان و شیراز و... سیطره یافته بود، او بنی بویه را گرامی داشت تا جایی که امور دیلم و مناطق اطراف آن به دست آنان اداره می‌شد، خلیفه وقت یعنی الراضی بالله محمد بن المقتدر عباسی وزیری شیعی به نام ابوعلی محمد بن علی بن مقله داشت، این وزیر مشغول طراحی و توطئه به منظور از بین بردن خلیفه عباسی و قدرت دادن به بنی بویه شیعه بود، او برای این منظور با بویگان نامه‌نگاری کرده و طمع آن‌ها را برای تصرف بغداد دار الخلافة برمی‌انگیخت و ضعف خلیفه را برایشان توصیف می‌کرد تا این که معز الدولة بن بویه به بغداد آمده و در سال ۳۳۴ هجری بر آن مسلط شد، در آن روز وزیر ابوعلی محمد بن علی بن مقله گفت: «من بودم که دولت بنی عباس را از بین برده و به دیلم تحویل دادم چون من بودم که با دیلم هنگام رفتنم به اصفهان مکاتبه کرده و آن‌ها را برای بدست آوردن تخت پادشاهی در بغداد به طمع افکندم و من امروز ثمره آن را در زندگی‌ام می‌چینم».

وقتی معز الدولة بغداد را بدست گرفت خلیفه را خلع کرده و دیلمیان دار الخلافة را چپاول کرده و هیچ نگذاشتند، معز الدولة فضل بن مقتدر عباسی را به خلافت منصوب کرده و هیچ امر و نهی و مشورتی را در اختیار او نهاد و حتی به او اختیار تعیین وزیر نداد بلکه

۱- منطقه ای کوهستانی در جنوب غربی دریای قزوین که از شمال به گیلان و از شرق به طبرستان و از غرب به آذربایجان و از جنوب به قزوین منتهی می‌شود: مراجعه شود به الکامل فی التاریخ، ابن اثیر ۹۷/۸.

وزارت بدست خودش ماند-یعنی در دست معز الدولة بن بویه- و خود اداره امور را در دست داشت و وزیر خودش بود، او بنی عباس را سرزنش کرد که چرا خلافت را غصب کرده و آن را از دست مستحقان آن ربوده‌اند و منظور معز الدولة ابطال دعوت بنی عباس و برپایی دعوت معز لدین الله فاطمی بود. او نایبان خود را فرستاده و عراق را در دست خود گرفتند و هیچ چیز در دست خلیفه جز وسایل شخصی خودش نماند^۱.

در سال ۳۵۲ هجری بویان دستور به تعطیل بازارها در روز دهم محرم دادند و خرید و فروش را تعطیل کرده و در بازارها گنبدها نصب کردند و پشمینه به آن‌ها آویزان کردند و زنان با موهای پراکنده بیرون آمده و در بازارها بر سر و صورت خود می‌زدند و برای حسین بن علی عزاداری به پا شد و این جریان در تمام طول حکومت دیلمیان در بغداد ادامه داشت، حکومتی که حدود صد و سه سال ادامه داشت و این کار را جعفریه امامیه اثنی عشریه به عنوان مراسمی دینی تقلید کردند، اهل سنت نتوانست با توجه به کثرت شیعه و قدرت آن‌ها و هم‌دستی حکومت با آنان جلوی این کار را بگیرد. همچنین معز الدولة عید و جشنی را به نام عید غدیر ابداع کرد و در روز دهم ذی الحجة دستور به تزیین بغداد داد و فرمان داد که بازارها در شب نیز به مانند اعیاد باز بماند و بر طبل کوبیده و در بوق‌ها بدمند و بر سر در خانه‌های امیران و لشکریان آتش روشن کنند. روزگاری عجیب و بدعتی شیعی و منکر بود^۲.

در همین دورانی که شیعیان بویی به لهُو و لعب مشغول بوده و قدرت اهل سنت را تضعیف می‌کردند، رومیان حریم دیار اسلام را لگدمال می‌کردند. ابن کثیر رحمه الله در باره یکی از شاهان روم در عصری که خیانات بویان در آن منتشر شده بود به اسم نقفور سخن گفته و وضعیت اسفبار و ذلت و خواری ای که سرزمین‌های اسلامی دچارش شده بود را وصف می‌کند و می‌گوید: «این ملعون-نقفور رومی- از سنگ‌دل‌ترین پادشاهان و کافرترین

۱- رجوع شود به السلوک لمعرفة دول الملوک (۲۵/۱-۲۷).

۲- البداية والنهاية (۲۴۳/۱۱) با تصرف.

آن‌ها و جنگاورترین و قدرت‌مندترین آن‌ها بوده و در زمان خود از هر کس دیگری بیشتر با مسلمین جنگیده و بیشتر از دیگران مسلمین را به قتل رساند، او در عصر خود بر بسیاری از سواحل مسلط شده و به زور آن‌ها را از دست مسلمین در آورد و قهر و غلبه او استمرار داشته و مملکت روم را توسعه می‌داد و همه این‌ها به خاطر کوتاهی مردم آن زمان و شیوع بدعت‌های شیعی و کثرت معصیت از سوی خاص و عام و کثرت بدعت‌ها و رافضی‌گری و تشیع در میان آن‌ها و فشار به اهل سنت بود، برای همین دشمنان اسلام بدانان حمله‌ور شده و سرزمین‌ها را از دست آنان بیرون کشیدند به طوری که مسلمین در ترس شدیدی از آن‌ها به سر برده و زندگی تلخی داشته و شهر به شهر از دست آن‌ها فرار می‌کردند و شیعی را بدون ترس از حملات دشمنان و بلاهای ناگهانی نمی‌گذراندند.

این نقفور با همراه دویست هزار جنگجو در سال ۳۲۱ هجری وارد حلب شد و در آن تاخت و تاز کرده و صاحب شهر سیف الدولة فرار کرد و آن ملعون شهر را به زور فتح کرده و آنقدر از مردان و زنان کشت که فقط خدا می‌داند...».

او در جنگ و کشتار اسلام و مسلمین تلاش زیادی کرد، آن ملعون وارد هیچ شهری نمی‌شد مگر این که مردان جنگی و سائر مردان را می‌کشت و زنان و کودکان را به بردگی می‌برد و مسجد جامع آن را اصطبل اسبانش می‌کرد و منبرش را می‌شکست و گلدسته آن را ویران می‌کرد...

این ملعون قصیده‌ای را برای خلیفه عباسی المطیع لله فرستاد و این قصیده را یکی از کاتبانش که الله تعالی او را ذلیل کرده و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمانش پرده‌ای افکنده بود و او را از درک اسلام و اصل آن محروم کرد، سروده بود، این ملعون در این قصیده به خود افتخار کرده و اسلام و مسلمین را دشنام داده و مسلمین را تهدید کرده و گفته بود که تمام سرزمین اسلام را و حتی حرمین شریفین را در آینده‌ای نزدیک تصرف خواهد

کرد. و ادعا کرده بود که او دین مسیح علیه السلام را یاری می‌کند و در آن قصیده به مقام بلند پیامبر اسلام علیه الصلاة و التحية و الإكرام، توهین کرده بود^۱.

«در سال ۳۵۳ هجری روافض برای حسین عزاداری کردند که به دنبال آن جنگ شدیدی میان روافض و اهل سنت در گرفت و اموال به تاراج رفت. در همان سال بود که شاه روم نقفور به طرطوس و أذنة و المصيصة حمله کرد و از مردم آن حدود پانزده هزار نفر کشت و در آن فساد به پا کرد»^۲.

«در سال ۳۵۴ هجری در دهم محرم آن سال شیعیان بدعت و عزارای خود را راه انداختند و بازارها بسته شد و زنان بدون حجاب و با موی باز و نوحه کنان به خیابان‌ها ریختند و جنگی شدید با اهل سنت به راه انداختند. در ماه رجب همان سال شاه روم با لشکر بزرگی به المصيصة حمله کرد و به زور آن را تصرف کرد و شماری از ساکنان آن را کشت و بقیه را اسیر کرده و برد که تعداد اسیران نزدیک دویست هزار انسان بود، انا لله و انا اليه راجعون. سپس به طرسوس حمله کرد، ساکنان طرسوس از او امان خواستند، او به شرط کوچاندن آن‌ها از آن منطقه و انتقال به جای دیگر بدانان امان داد و بزرگترین مسجد شهر را اصطبل اسبانش کرد و منبر را سوزاند و قندیل‌های آن را به کلیساهای کشورش منتقل کرد و برخی از ساکنان شهر به نصرانیت گرویده و به او پیوستند...»^۳.

«در دهم محرم سال ۳۶۱ هجری روافض بدعت‌هایشان را تکرار کردند و در محرم همان سال- یعنی همان ماه- روم به الجزیره و دیار بکر حمله کرده و شماری از ساکنان الرها را کشتند و همچنان در مناطق اطراف به تاخت و تاز پرداخته و کشتند و اسیر کردند و غنیمت گرفتند تا این که به نصیبین رسیدند و متولی آن مناطق کاری نتوانست بکند و دفاع نکرد و نیرویی هم برای این کار نداشت، در این هنگام اهل جزیره به بغداد رفتند تا نزد خلیفه المطیع

۱- البداية والنهاية (۲۴۳/۱۴، ۲۴۴).

۲- منبع قبلی (۲۵۳/۱۱).

۳- البداية والنهاية (۲۵۴/۱۱، ۲۵۵).

لله رفته و دست به دامن او شده و از او کمک بخواهند، مردم بغداد با آنها همدردی کرده و همراه آنها نزد خلیفه رفتند اما نتوانستند به دربار او راه یابند. بختیار بن معز الدولة بویی-شیعه رافضی- در آن هنگام مشغول ماهیگری بود، نمایندگان مردم نزد او آمدند و او منشی خود را فرستاد تا مردم را برای جنگ فرا بخواند، بسیاری از مردم برای جنگ آماده شدند. اما میان روافض و اهل سنت فتنه شدیدی رخ داد و اهل سنت منازل روافض را در الکرخ سوزاندند و گفتند که: ریشه تمام شر از شماست. بختیار بویی نزد خلیفه فرستاده و از او کمک مالی درخواست کرد تا برای این جنگ از آن استفاده کند، خلیفه در جوابش گفت: اگر خراج نزد من می آمد آنچه را که مسلمین بدان نیاز داشتند برایشان می فرستادم- زیرا خلیفه در آن هنگام در نهایت ضعف بود- البته نه برای آنکه در اموری خرج کنی که مسلمین بدان نیازی نداشتند اما فعلاً چیزی ندارم که برایت بفرستم. فرستادگان میان این دو در آمد و شد بودند و بختیار با خلیفه تند سخن گفته و او را تهدید کرد، خلیفه مجبور شد که چیزی فراهم آورد برای همین برخی لباس های بدنش و مقداری از اثاثیه خانه اش را فروخت و پاره ای از سقف منزلش را فرو ریخت که از فروش آنها چهارصد درهم بدست آورد که بختیار آن مبلغ را برای کارهای شخصی خود مصرف کرده و آن غزوه را تعطیل کرد، مردم به خاطر خلیفه خشمگین شده و از آنچه که ابن بویه رافضی با او کرده بود یعنی این که اموال خلیفه را گرفته و جهاد را ترک کرد، ناراحت شدند، خدا او را پدش خیر ندهد^۱.

۱- البدایة والنهایة (۲۷۱/۱۱، ۲۷۲) با تصرف اندک.

مبحث هشتم:

خیانات وزیر؛ مؤیدالدین اباطالب محمد بن احمد علقمی شیعی در جریان ورود مغول به بغداد

ابن کثیر رحمه الله تعالی-در شرح حوادث سال ۶۴۲ هجری-می گوید: «در آن سال خلیفه مستعصم بالله، مؤید الدین اباطالب محمد بن علی بن محمد علقمی را به وزارت خود منصوب کرد و او کسی بود که برای خود و برای مردم بغداد شوم بود و در وزارت خود هیچ کمکی به مستعصم نکرد، او وزیری صادق و درست کردار نبود و او بود که هولاکو را علیه مسلمین یاری داد قبحه الله و ایاهم»^۱.

ابن کثیر در باره حوادث سال ۶۵۶ هجری که در آن سال طوفان مغولان به بغداد دار الخلافة عباسی رسید می گوید: «این سال در حالی شروع شد که سربازان مغول به همراه دو امیری که فرماندهی پیش قراولان لشکر سلطان هلاکو خان را بر عهده داشتند، به بغداد رسیدند و امداداتی از سوی صاحب موصل برای آن‌ها رسید، والی موصل آن‌ها را علیه بغدادیان یاری کرد و هدایایی را برایشان می فرستاد و این به خاطر ترس او از مغول بود و می خواست با این کار با آنان سازش نماید. مغولان دار الخلافة را محاصره کرده و از همه سو آن را تیرباران کردند.

هلاکو خان با تمامی سربازان خود که حدود دویست هزار جنگجو می شدند آمده بود و او سخت از خلیفه خشمگین بود. به سبب آنکه: وقتی هلاکو خان برای اولین بار از همدان به سوی عراق حرکت کرد، وزیر خلیفه مؤید الدین محمد بن علقمی به خلیفه پیشنهاد داد که هدایایی گرانبه‌ایم برای هلاکو بفرستند تا قبل از حمله مغولان با آن‌ها مدارا کرده باشد، وزیر کوچکش ایبک و دیگران خلیفه را از این کار بازداشتند و گفتند: وزیر می خواهد با این کار برای شاه مغول چاپلوسی کند و به او پیشنهاد دادند که چیزی اندکی برایش بفرستد، او

نیز هدایایی اندک فرستاد که هلاکو خان آن‌ها را کم شمرد و کسانی را نزد خلیفه فرستاد و از او خواست که آن وزیر مذکور و سلیمان شاه را تحویل او بدهد اما خلیفه آن دو را تحویل نداد تا این که هلاکو به همراه سربازان پرشمار و کافر و فاجر و ظالمش به بغداد رسید و این در حالی بود که لشکریان بغداد در نهایت ضعف و ذلت بودند و تعدادشان به ده هزار سوار کار نمی‌رسیدند، همگی آن‌ها از املاک و دارایی و زمین‌هایشان محروم شده بودند به طوری که بسیاری از آن‌ها در بازارها و درهای مساجد گدایی می‌کردند و شاعران در وصف وضعیت اسفبارشان شعر می‌سرودند و در آن اشعار بر حال اسلام و مسلمین تأسف می‌خوردند و همه این اقدامات از آراء وزیر ابن علقمی رافضی بود و این به خاطر آن بود که وقتی در سال گذشته میان اهل سنت و روافض جنگ بزرگی در گرفت و طی آن کرخ و محله روافض به تاراج رفت و حتی منازل نزدیکان وزیر غارت شد، تنفر او بدین خاطر از اهل سنت زیاد شد، این یکی از عللی بود که او را تحریک کرد تا برای اسلام و مسلمین توطئه‌ای بچیند و چنان بلایی را بر سرش بیاورد که تاریخ از زمانی که بغداد ساخته شد و تاکنون وحشتناک‌تر از آن را به یاد ندارد. از این رو او اولین کسی بود که به استقبال مغول رفت و همراه خانواده و یاران و خادمان و اطرافیانش به ملاقات هلاکو خان رفت و با او هم‌نشین شد، سپس به نزد خلیفه بازگشت و به او پیشنهاد داد که نزد هلاکو برود و در بارگاهش حضور یابد تا صلحی برقرار شود بر این منوال که نصف خراج عراق برای آن‌ها باشد و نصف دیگرش برای خلیفه. خلیفه همراه هفتصد تن از قضات و فقهاء و صوفیان و امیران و سران دولت و بزرگان پایتخت بیرون رفته و به سوی هلاکو حرکت کرد، هنگامی که نزدیک منزل سلطان هلاکو رسیدند جز هفده تن از آن‌ها بقیه از ورود به در باره خلیفه منع شدند، هلاکو این هفده تن را به نزد خود پذیرفته و بقیه را از مرکب‌هایشان پیاده کرده و چپاول نموده و تا آخرین نفرشان کشتند. خلیفه را نزد هلاکو خان حاضر کردند و او سؤالات بسیاری از او کرد، گفته می‌شود که خلیفه در اثر اهانت و جبروتی که دیده بود در سخنش

دچار اضطراب و تناقض‌گویی شد، سپس خلیفه به همراه خواجه نصیر الدین طوسی^۱ و ابن علقمی و دیگران در حالیکه تحت نظارت و محاصره بود به بغداد برگشت و چیزهای زیادی از طلا و جواهرات و اشیاء نفیس و قیمتی را از دار الخلافه جمع آوری کرد. آن سران رافضی و دیگر منافقین به هلاکو پیشنهاد داده بودند که با خلیفه مصالحه نکند و وزیر به او گفت که اگر صلح براساس تقسیم خراج صورت گیرد بیش از یک یا دو سال طول نخواهد کشید و وضعیت دوباره مانند قبل خواهد شد و او را به قتل خلیفه تشویق کردند.

وقتی خلیفه نزد سلطان هولاکو بازگشت دستور قتل او را صادر کرد، و گفته می‌شود که: کسی که پیشنهاد قتل او را داد ابن علقمی و خواجه نصیر الدین طوسی بود، نصیر نزد هلاکو بود و از زمانی که هلاکو قلعه‌های الموت را فتح کرده و آن را از دست اسماعیلیه گرفته بود نصیر را برای خدمت خود با خود همراه کرده بود، نصیر قبلاً وزیر شمس الشمس و قبل از او وزیر پدرش علاء الدین بن جلال الدین بود و هلاکو نصیر را انتخاب کرده بود تا به عنوان وزیر مشاور در خدمت او باشد، هنگامی که هلاکو به بغداد آمد و از قتل خلیفه واهمه داشت وزیر این کار را برایش سبک جلوه داد، خلیفه را در حالی که در کیسه‌ای انداخته بودند با لگد زدن کشتند تا خون او به زمین نریزد و گناه قتل او و علما و قضات و بزرگان و رؤسا و امراء و اهل حل و عقد بلادش را به جان خریدند. سپس به شهر حمله‌ور شدند و هر چه توانستند از مردان و زنان و کودکان و پیران را کشتند و بسیاری از مردم از ترس به داخل چاه‌ها و توالت‌ها و زباله‌دان‌ها رفته و چندین روز در آن مکان‌ها پنهان ماندند، برخی از مردم در خانه‌ها گرد هم می‌آمدند و درها را به روی خود می‌بستند اما مغولان با شکستن در یا با آتش زدن آن را باز می‌کردند و سپس بدانان حمله‌ور می‌شدند، مردم از ترس به بام‌های خانه‌ها فرار می‌کردند و مغولان آن‌ها را روی بام‌ها می‌کشتند به طوری که در کوچه‌ها جوی‌های خون جاری می‌شد و همین وضعیت در مساجد و مساجد جامع و کاروان‌سراها برقرار بود و هیچ کس از دست آن‌ها نجات نیافت جز اهل ذمه یعنی یهود و نصاری و نیز

۱- یک رافضی خبیث است که درباره خیانت‌های او در فصل جداگانه‌ای سخن می‌گوییم.

کسانی که به یهود و نصاری و خانه ابن علقمی رافضی وزیر پناه بردند و هم چنین گروهی از تجار که اموال هنگفتی را برای گرفتن امان نامه پرداخت کردند تا خود و اموالشان گزند نبینند و بغداد بعد از این که آبادترین شهرها بود ویران شد و جر اندکی از مردم در آن سکونت نداشتند و آن‌ها هم در ترس و گرسنگی و ذلت و فقر بودند. ابن علقمی وزیر قبل از این حادثه برای تضعیف ارتش و مرخص کردن سربازان و پاک کردن اسامی آن‌ها از دیوان نظامی تلاش می کرد، ارتش خلیفه در آخرین روزهای مستنصر نزدیک صد هزار جنگجو بود و برخی از فرماندهان آن مانند شاهان بزرگ و کیسرها بودند اما ابن علقمی در تقلیل و تضعیف آنان کوشید تا این که غیر از ده هزار نفر سرباز باقی نماند و سپس با مغولان نامه نگاری کرده و آن‌ها را برای تصرف بغداد به طمع انداخت و کار را برایشان آسان نمود و حقیقت حال و ضعف رجال حکومت را برایشان افشا کرد و هدف او از این اقدامات این بود که اهل سنت را به طوری کلی از بین ببرد و بدعت رافضی گری را ترویج داده و خلیفه‌زای از فاطمیان تعیین کند و علما و مفتیان را نابود کند^۱.

ابن علقمی رافضی خائن به شدت از علمای اهل سنت متنفر بود تا آنجایی که با کشتن آن‌ها دلش را خنک می کرد و از مشهورترین کسانی که در آن زمان به قتل رساند شیخ محی الدین یوسف بن شیخ ابی الفرج بن جوزی و سه فرزندش "عبدالله و عبدالرحمن و عبدالکریم" و بزرگان دولت عباسی یکی پس از دیگری بود، کسی که قرار بود کشته شود از دار الخلافة فرا خوانده می شد و دست بسته به گورستان برده می شد و همانند گوسفند سربریده می شد و هر کس از دختران و کنیزانشان را که می خواستند به اسارت و بردگی می بردند و شیخ الشیوخ معلم خلیفه صدرالدین علی بن النیار و نیز خطباء و ائمه و حافظان قرآن کشته شدند و چندین ماه مساجد و جمعه و جماعت در بغداد تعطیل شد. ابن علقمی وزیر قبحه الله و لعنه می خواست که مساجد و مدارس در بغداد تعطیل شود و بارگاه‌ها و

محلات رافضه‌گری ادامه داشته باشد و مدرسه بزرگی را برای روافض بسازد که علومشان را از آن جا رواج داده و پرچم مذهبشان را بالای آن برافرازند.^۱

تعداد قربانیان این خیانت شیعه:

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «مردم در تعیین تعداد مسلمانانی که در این واقعه در بغداد کشته شده‌اند اختلاف ورزیده‌اند، برخی هشتصد هزار نفر و برخی یک میلیون و هشتصد هزار گفته‌اند و برخی گفته‌اند که تعداد کشتگان به دو میلیون نفر رسید، انا لله و انا الیه راجعون».^۲

«در خیابان‌ها از کشته پشته درست شده بود و باران بر آن‌ها باریده و چهره‌شان تغییر کرده و از مردارشان شهر گندیده بود و آب و هوا در اثر آن تغییر یافته و به سبب آن وبای شدیدی ایجاد شد تا جایی که از طریق هوا به بلاد شام رسید و بسیاری از مردم در اثر تغییر آب و هوا و فساد هوای تنفسی مردند، گرانی، وبا، مرگ و میر، زخم و طاعون مردم را در بر گرفته بود، انا لله و انا الیه راجعون».^۳

بعد از نمایش تفصیل این خیانت روافض می‌خواهم دو مسئله را توضیح دهم:
اول: جز این نمی‌توانیم بگوییم که وضعیت خلیفه عباسی در آن وقت در نهایت بدی و فساد در رأی و تدبیر بوده است، ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «بنی عباس بر تمامی شهرها حکمرانی نداشتند و مانند بنی امیه نبودند که تمامی شهرها و مناطق و کشورها و آبادانی‌ها را زیر سلطه مقتدرانه خود داشتند بلکه بسیاری از شهرها و کشورها از دست بنی عباس خارج شده بود و برای خلیفه جز بغداد و برخی شهرهای عراق باقی نمانده بود و علت آن ضعف خلافت آن‌ها و مشغولیت آنان به شهوات و جمع‌آوری ثروت در بیشتر اوقات بود».^۴

۱- مراجعه شود به البداية والنهاية (۲۰۳/۱۳).

۲- همان (۲۰۲/۱۳).

۳- همان (۲۰۳/۱۳).

۴- همان (۲۰۵/۱۳).

دوم: کار این وزیر رافضی بسیار عجیب است که چگونه علی رغم تسامح خلیفه سنی عباسی در انتصاب او به مقام وزارت چنین جنایت‌هایی را مرتکب شد و این در حالی است که هر گاه شیعه دولتی داشته‌اند به اهل سنت اجازه رسیدن به مناصب کلیدی را نمی‌دهند و این امر تا کنون نیز نزد آنان ادامه داد؛ در ایران معاصر همانطور که استاد ناصرالدین هاشمی در شرح وضعیت اهل سنت در ایران نقل می‌کند و اموری که اهل سنت از آن در ایران منع می‌شوند مانند ساخت مسجد در شهرهای بزرگ و منع چاپ کتبشان طبق مذهبشان برای اهل سنت، را بیان می‌کند می‌گوید:

«اهل سنت از کار در ادارات حکومتی ممنوع هستند به طوری که کسی از آن‌ها نه در مناصب مهم و نه غیر مهم استخدام نمی‌شود حتی اگر از دارندگان مدرک دکترا باشد جز تعداد کمی که از رژیم سابق در ادارات حکومتی باقی مانده‌اند و این وضعیت بعد از پاکسازی گسترده‌ای برقرار شد که بعد از انقلاب صورت گرفت»^۱.

سخنی در باره انگیزه ابن علقمی:

ابن کثیر رحمه الله در شرح حوادث ۶۵۵ هجری می‌گوید: «در آن سال فتنه عظمی در بغداد میان روافض و اهل سنت ایجاد شد و طی آن کرخ و محله‌های روافض و حتی منازل نزدیکان ابن علقمی وزیر چپاول شد و این از مهمترین اسباب همدستی او با مغول بود»^۲. شاید این یکی از انگیزه‌ها بود اما انگیزه حقیقی پشت خیانت این رافضی خبیث عقایدی است که در دل پنهان داشت، قبلاً در ابتدای کتاب بیان کردیم که آن‌ها معتقدند که جهاد جز با حضور مهدی جایز نیست؛ کلینی صاحب کافی از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که گفت: «کل رایة ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت یعبد من دون الله عز وجل» (هر پرچمی که قبل از قیام امام زمان برافراشته شود، صاحب آن طاغوتی است که به جای الله عزوجل

۱- استاد ناصرالدین هاشمی: موقف أهل السنة في إيران ص ۱۱.

۲- البدایة والنهاية (۱۳/۱۹۶).

پرستیده می‌شود). این روایت را شیخ شان حر عالمی نیز در وسائل الشیعة (۳۷/۱۱) ذکر نموده است.

در الصحیفة السجادیة الکاملة از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که گفت: «ما خرج ولا ینخرج منا أهل البیت إلى قیام قائمنا أحد لیدفع ظلماً أو ینعش حقاً إلا اصطلته البلیة وکان قیامه زیادة فی مکروهننا وشیعتنا» (تا قبل از ظهور مهدی هیچ احدی از ما اهل بیت برای جلوگیری از ظلم و یا ستاندن حقی خروج نکرده و نمی‌کند مگر این که بلا او را در بر می‌گیرد و قیام او موجب ازدیاد مشکلات ما و شیعیان ما می‌شود).

محدث شان طبرسی در مستدرک الوسائل از ابی جعفر علیه السلام روایت می‌کند که گفت: «مَثَلُ مَنْ خَرَجَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَ فَرِّخِ طَارٍ وَوَقَعَ مِنْ وَكْرِهِ فَتَلَاعَبَ بِهِ الصَّبِيَانُ» (کسی که از میان ما اهل بیت قبل از قیام قائم علیه السلام خروج کند مانند آن است که جوجه‌ای پرواز کند و از لانه‌اش بیفتد و کودکان با آن بازی کنند).^۱

آیا از چنین کسانی که ما را کفار می‌دانند و مهدی‌شان هنوز خروج نکرده است، می‌توان انتظار داشت که علیه مغول اعلان جهاد کنند؟

۱- عبدالله موصلی: حقیقة الشیعة ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

مبحث نهم:

خیانت شیعه هنگام ورود مغول به سرزمین شام (۶۵۸ هجری)

مغولان به همراه پادشاهشان هلاکوخان در سال ۶۵۸ هجری به سوی سرزمین شام حرکت کرده و از روی پلهایی که بر روی رود فرات ساختند عبور کرده و در دوم صفر همان سال به حلب رسیدند، هفت روز آن را محاصره کرده و با دادن امان به مردم شهر وارد آن شدند اما پیمان شکنی و خیانت کرده و شمار زیادی از مردم آن را که فقط خدا تعدادشان را می‌داند کشتند و اموال را به یغما برده و زنان و کودکان را به بردگی گرفتند و شبیه همان بلایی که بر مردم بغداد آمد بر سر مردم حلب نیز آمد.

وقتی حلب سقوط کرد والی شهر حماة کلیدهای شهر را برای هلاکوخان فرستاد، هلاکو شخصی به نام خسروشاه را بر آن شهر نشانده و دیوارهای شهر را به مانند حلب ویران کرد و سپس هلاکو فرمانده اش "کتبغا" را به سوی دمشق فرستاد و آنها سریعاً بدون وجود هیچ سازش و دفاعی آن را گرفتند و شخصی به اسم ایل سیان را که دوستدار دین نصاری بود بر آن شهر گماشت. پاپ‌ها و اسقف‌های نصاری نزد او رفتند و او آنها را بسیار احترام کرد و کلیساهای شان را زیارت نمود و به سبب او نصاری قدرت و نفوذ زیادی پیدا کردند و عده‌ای از نصاری نزد هلاکو رفته و هدایا و تحفه‌هایی نزد او بردند و در حالی از نزد او باز گشتند که امان نامه‌ای از سوی او با خود داشتند، آنها از دروازه توما وارد شده و صلیب بزرگی را همراه داشتند که بر دوش مردم حمل کرده بودند و طبق اعتقاداتشان شعار می‌دادند و می‌گفتند که دین مسیح پیروز شد، دین مسیح پیروز شد و دین اسلام و اهل آن را دشنام می‌گفتند و همراه خود کوزه‌های شرابی داشتند که از کنار هر مسجدی رد می‌شدند مقداری از آن را نزد مسجد می‌پاشیدند، *إنا لله وإنا إليه راجعون*^۱.

از حقایقی که بر خیانت روافض در این جریانات دلالت می‌کند این است که وقتی هلاکو تخریب دمشق و بلاد شام را به اتمام رساند منصب قضاوت تمام شهرهای شام و

۱- البدایة والنهاية (۲۱۹/۱۳، ۲۱۸) با تصرف و اختصار.

جزیره و موصل و ماردین و اکراد را به قاضی کمال الدین عمر بن بدر تفلیسی شیعی تحویل داد و یکی دیگر از دلایل توطئه و هم‌دستی شیعه این است که وقتی مسلمین در واقعه عین جالوت به فرماندهی ملک المظفر قطز بر مغول پیروز شدند مردم شام تصمیم گرفتند از خائنان نصاری که از این فرصت سوء استفاده کرده بودند و جنایت‌ها در حق مسلمین روا داشتند و نیز از شیعیان که با مغول هم‌دست شده و با آن‌ها برای چپاول اموال مسلمین و قتل عامشان یکی شده بودند، انتقام بگیرند.

درباره شیخشان الفخر محمد بن یوسف بن محمد الکنجی، ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «شیخی رافضی بود که برای چپاول اموال مسلمین با مغول هم‌دست شده بود و انسانی پست فطرت و زشت‌خو بود، جماعتی از منافقین امثال او کشته شدند و (بدین ترتیب) نسل ستمکاران ریشه کن شد، و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است»^۱.

از حقایق جالبی که لازم به ذکر است و نشان می‌دهد که اهل سنت در انتقام از نصاری و شیعه زیاده‌روی و ظلم نکردند این است که بعد از غلبه اهل سنت بر مغول به لطف الهی، عده‌ای از اهل سنت تصمیم به انتقام از یهود گرفتند اما به آنان گفته شد که آن‌ها مانند صلیب‌پرستان نصاری خیانت و طغیان نکرده‌اند، برای همین از تعقیب آنان منصرف شدند.^۲ الله اکبر! درود بر سنت و اهل سنت که خیانت و ظلم و تجاوز ندارند و اگر از قومی انتقام بگیرند به اندازه ظلمی که از آنان دیده‌اند هست و نه بیشتر.

پاک و منزّه است خدایی که پاداش را از جنس عمل قرار می‌دهد، الله تعالی از این خائنان به دست همان کسانی که به خاطر آنان خیانت ورزیده و با آنان هم‌دست شده بودند انتقام می‌گرفت حتی ابن کثیر می‌نویسد که هلاکو شاه مغول، الزین الحافظی که همان سلیمان بن عامر العقربانی است را نزد خود حاضر کرده و بدو گفت: خیانت تو برایم ثابت شده است. این فریب خورده هنگام ورود مغول همراه هلاکو به دمشق و دیگر شهرها با آن‌ها علیه

۱- البدایة والنهاية (۲۲۱/۱۳) با تصرف.

۲- همان.

مسلمین هم دست شده و بسیار مسلمین را آزار داده و از آن‌ها جاسوسی می‌کرد، اما در پایان
الله تعالی انواع مجازات‌ها و شکنجه‌ها را بر او مسلط کرد و هر کس ظالمی را یاری دهد، الله
تعالی آن ظالم را بر خود او مسلط می‌کند!

مبحث دهم:

خیانت شیعه در بلاد حلب (۶۵۷ هجری)

هنگامی که مغول وارد حلب شد و بسیاری از مردمش را کشتند و اموال را به تاراج بردند و زنان و کودکان را به بردگی گرفتند، شاه ناصر صاحب حلب به ملک المغیث صاحب الکرک و ملک المظفر قطز در مصر نامه نوشته و از آن دو تقاضای کمک کرد چون خودش ضعیف و سست شده و لشکریانش به شدت از هلاکو می ترسیدند. در این وضعیت تشیع با عقیده تسلیم پذیرانه اش ظاهر شد و امیر شیعی زین الدین الحافظی شروع به تعریف و تمجید از قدرت هلاکو کرده و گفت که نباید با او جنگید و باید تسلیم او شد و گردن به اطاعت او نهاد! امیر رکن الدین بیبرس البندقداری بر سرش فریاد کشید و او را ضرب و شتم کرده و گفت: تو علت نابودی مسلمین هستی!

۱- احمد بن علی مقریزی/ السلوک لمعرفة دولة الملوك (۴۱۹/۱) چاپ لجنة التألیف و الترجمة و النشر، چاپ دوم ۱۹۵۷ میلادی، تحقیق محمد مصطفی زیاده- با تصرف.

مبحث یازدهم: خیانت‌های خواجه نصیرالدین طوسی

نصیر الدین طوسی با ابن علقمی وزیر، معاصر بود و مانند او یک شیعه رافضی خبیث بود که خیانت‌های متعددی مرتکب شد از همکاری برای کشتار اهل سنت و غارت اموالشان تا تلاش برای نابودی میراث فکری آنان.

خیانت او در همکاری برای قتل اهل سنت به اثبات رسیده و روایات تاریخی در این باره بسیار است، ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «خواجه نصیر الدین طوسی ابتدا برای صاحبان اسماعیلی قلعه‌های الموت وزارت کرد و سپس وزیر هلاکو شد و در واقعه بغداد همراه او بود»^۱.

در جایی دیگر می‌گوید: «نصیر وزیر شمس الشموس و قبل از او وزیر پدرش علاء الدین بن جلال الدین بود که منتسب به نزار بن مستنصر عبیدی بودند، هلاکو نصیر را انتخاب کرد تا به عنوان وزیر مشاور در خدمت او باشد، وقتی هلاکو وارد بغداد شد و از قتل خلیفه هراسان بود-یعنی در واقعه ۶۵۶ هجری-طوسی وزیر این کار را برایش سبک جلوه داده و او را تحریک کرد تا این که خلیفه را در حالیکه در کیسه ای بود با لگدمالی کشتند تا قطره ای از خون او بر زمین نریزد، طوسی علاوه بر قتل خلیفه، هلاکو را برای قتل شمار زیادی از علمای بزرگ و قضات و بزرگان مملکتی و رؤساء و اهل حل و عقد تحریک کرد و به این ترتیب گناه همه شان را بر دوش خود گذاشت»^۲.

شیعیان خیانتی را که طوسی مرتکب شده ستایش نموده و بر او رحمت می‌فرستند و خیانت او را پیروزی حقیقی برای اسلام می‌دانند، مثلاً:

علامه شان محمد باقی الموسی در روضات الجنات در شرح حال طوسی (۳۰۱/۱، ۳۰۱) می‌گوید: «محقق متکلم حکیم جلیل بزرگوار... و از اقدامات مشهور و معروف و منقول او

۱- البدایة والنهائة (۲۶۷/۱۳)، مراجعه شود به شذرات الذهب (۳۴۰/۵) چاپ دار الوقاف-بیروت.

۲- همان (۲۰۱/۱۳) با تصرف.

عبارت است از حکایت وزارت او برای سلطان عالی قدر در کشور ایران، هلاکوخان فرزند چنگیز خان از سلاطین بزرگ مغول و اتراک مغول، و همراهی او با کاروان سلطان در ورود به بغداد برای ارشاد عباد و اصلاح بلاد و قطع ریشه سلسله ظلم و فساد و خاموش کردن آتش ظلم و فریب با نابود کردن سلسله پادشاهی بنی عباس، و کشتار و قتل عام پیروان این طایغان به طوری که از خون کثیفشان رودخانه‌ها جاری شد که به آب دجله پیوست و از آنجا هم به آتش جهنم پیوست که منزل هلاکت و محل بدبختان و اشرار است»^۱.

سبحان الله! خیانت، ارشاد عباد و اصلاح بلاد است!؟

الله تعالی در باره امثال این خائنان مفسد راست فرموده است که:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿١١﴾ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ ﴿١٢﴾﴾ [البقرة: ۱۱ - ۱۲]. «هنگامی که بدیشان گفته شود: در زمین فساد و تباهی نکنید. گویند: ما اصلاحگرانی بیش نیستیم. هان! ایشان بی‌گمان فسادکنندگان و تباهی‌پیشگانند و لیکن (به سبب غرور و فریب‌خوردگی خود به فسادشان) پی نمی‌برند».

خمینی، نصیر الدین طوسی را ستایش نموده و این خیانت او را تبریک گفته و آن را پیروزی حقیقی اسلام شمرده است، او در کتاب حکومت اسلامی می‌گوید: «... اگر شرایط تقیه یکی از ما را وادار کند که با سلاطین همراه شویم باید از این کار امتناع ورزد حتی اگر این امتناع ورزیدن منجر به کشته شدنش شود مگر این که این همراهی و همدستی ظاهری، پیروزی حقیقی برای اسلام و مسلمین باشد مانند همراهی علی بن یقطین و نصیرالدین طوسی رحمه الله»^۲.

در جای دیگر در باره او می‌گوید: «مردم به خاطر از دست دادن خواجه نصیر الدین طوسی و امثال ایشان که خدمات بزرگی را به اسلام کرده‌اند احساس خسارت و ضرر

۱- حقیقة الشيعة ص ۵۴.

۲- خمینی: الحكومة الإسلامية (ص ۱۴۲) چاپ چهارم.

می‌کنند»^۱.

این چنین وقتی موازین و معیارها وارونه می‌شود، خیانت به اسلام و مسلمین خدمات بزرگی به اسلام و مسلمین شمرده می‌شود!
نفرین خداوند بر کسانی که در وزن کردن و برکشیدن دادگرانه رفتار نکرده و از ترازو کاسته‌اند!

خیانت طوسی از کشتار مسلمین تجاوز نموده و به نوع خطرناکی از خیانت رسید، یعنی خیانت به امت اسلامی در باره تمدن و میراث فرهنگی و تفکر و اندیشه آن.
طوسی با توجه به این که در باره علوم و به خصوص در باره علم کلام و فلسفه و منطق شناخت داشت به این نتیجه رسید که از این جهت می‌تواند ضربه‌ای کاری به میراث فکری و تمدنی امت اسلام وارد کند، از این رو برای نابود کردن کتب و تألیفات و اتلاف و سرقت آنان و ابقای فلاسفه و منجمین تلاش کرد.

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «در سال ۶۵۷ میلادی^۲ خواجه نصیرالدین طوسی رصدخانه‌ای در شهر مراغه به راه انداخت و بسیاری از کتب وقفی را که در بغداد بود بدانجا منتقل کرده و مرکزی برای فلسفه و حکمت ایجاد کرده و فلاسفه را در آن جای داد و برای هر یک از آنان سه درهم برای هر شبانه روز مقرر کرد»^۳.

ابن قیم رحمه الله می‌گوید: «زمانی که نوبت به نصیر الشریک و الکفر ملحد یعنی وزیر ملحدان و وزیر هلاکو "نصیر طوسی" رسید انتقامش را از پیروان پیامبر اکرم ﷺ و اهل دین ایشان گرفت، آن‌ها را از دم تیغ گذراند و دل برادران ملحد و دل خویش را خنک کرد و خلیفه و قضات و فقها و محدثین را به قتل رساند و فلاسفه و منجمین و مادی‌گرایان و ساحران را باقی گذاشت و اوقاف مدارس و مساجد و عبادتگاه‌ها را بدانان داده و آن‌ها را از

۱- همان: ص ۱۲۸.

۲- یعنی بعد از ورود مغول به بغداد که در آن زمان این سنگ در سرزمین مسلمین نفوذ زیادی پیدا کرد.

۳- البدایة والنهایة (۳۱۵/۱۳).

خواص و دوستان نزدیک خود قرار داد و در کتابهایش از عقایدی چون قدیم بودن عالم و بطلان معاد و انکار صفات پرودگار مانند علم و قدرت و حیات و سمع و بصر دفاع کرده و این که الله عزو جل نه در داخل عالم است و نه در خارجش و روی عرش هیچ معبودی نیست، دفاع کرد و برای ملحدان مدرسه‌ها ساخت و تلاش کرد که کتاب اشارات ابن سینا را به جای قرآن رواج دهد اما نتوانست و ناچاراً چنین تبلیغ کرد که آن کتاب قرآن خواص است و آن یکی قرآن عوام. و تلاش کرد که نمازهای یومیه را به دو نماز تغییر دهد اما نتوانست به هدفش برسد و در پایان کار سحر آموخت، او یک ساحر بود که بتها را می‌پرستید. وقتی محمد شهرستانی در رد ابن سینا کتابی به نام المصارعة نوشته و با او به جدل پرداخته و بطلان عقاید ابن سینا را در باره قدیم بودن عالم و انکار معاد و نفی علم پرودگار و قدرت او و خلقت جهان توسط او، را ثابت کرد نصیر الالحاد به جنب و جوش افتاده و در رد شهرستانی کتابی به نام مصارعة المصارعة نوشت... خلاصه این که این ملحد و پیروان او از ملحدان بودند که به الله، ملائکه، کتب و رسل او و روز قیامت کافر بودند»^۱.

شیخ محب الدین خطیب می‌گوید: «نصیر طوسی در صدر کاروان هلاکوی خونخوار آمده و همراه او بر کشتار و ذبح عام گردن‌های مردان و زنان و کودکان و پیران مسلمان اشراف داشت و به غرق کردن کتب اسلامی در دجله رضایت داد به طوری که آب دجله روزها و شب‌ها از جوهر کتب خطی سیاه بود و به این ترتیب گرانباترین کتب میراث تمدن اسلامی از تاریخ و ادب و لغت و شعر و حکمت گرفته تا علوم شرعی و تألیفات ائمه و بزرگان صدر اول اسلام که تا آن زمان به کثرت موجود بود، نابود شد و این یک مصیبت وحشتناک ضد فرهنگی بود که در تاریخ نظیری نداشت»^۲.

۱- ابن قیم: إغاثة اللفهان من مصاید الشیطان (۲/۲۶۳) چاپ مصطفی البابی الحلبي- قاهره.

۲- محب الدین الخطیب: الخطوط العریضة للأسس التي قام علیها دین الشیعة الاثنی عشریة (ص ۴۸، ۴۷) چاپ مرکز الاسلامی للإعلام و النشر.

این خیانت ضد تمدنی و ضد فرهنگی توجه مرا به امر مهمی جلب کرد و آن این که وقتی ما کتب شرح حال رجال یا کتبی که به ثبت اسامی کتب اسلامی اهتمام ورزیده^۱ را مطالعه می‌کنیم نام ده‌ها و صدها تألیفات مبسوط و ضخیم را می‌شنویم اما شگفت زده می‌شویم وقتی که می‌بینیم از این همه کتب جز تعداد اندکی به دست ما نرسیده است، اینجا است که متوجه می‌شویم راز نابودی بسیاری از این تألیفات ارزشمند در چنین خیانت ضد تمدنی و ضد فرهنگی پنهان است، و امروز دوباره تاریخ تکرار شد و استعمار جدید آمد و ده‌ها مورد از دائرة المعارف‌های علمی را که میراث فکری این امت بود را به سرقت برده و به کشورهایشان منتقل کردند و کسی نمی‌داند شاید داستان خائن شیعه بوده که همان جنایتی را که در قدیم در حق میراث امت مرتکب شده در دوران جدید نیز تکرار کرده است.

لازم به ذکر است که در جنگ اخیر در عراق وقتی مغولان جدید به رهبری "هلاکو بوش" به بغداد وارد شدند در نتیجه خیانت و هرج و مرج کشور، شیعیان به اماکن بایگانی‌ها و مدارک و اسناد هجوم برده و تا آخرین برگه را، چپاول کردند، *إنا لله وإنا إليه راجعون*.

۱- از مهم‌ترین این نوع کتب یکی کشف الظنون حاجی خلیفه و دیگری الفهرست ابن ندیم است.

مبحث دوازدهم:

خیانت‌های شیعه و تلاش آن‌ها برای از پای درآوردن صلاح الدین ایوبی

شیعه فراموش نکرد که این صلاح الدین ایوبی بوده که دولت فاطمی آن‌ها را در مصر از بین برده و دوباره راه را برای سنت گشود، از این رو بارها تلاش کردند که او را از بین برده و دولت فاطمیان را از نو بنا کنند و در این توطئه‌ها از فرنگیان کمک گرفته و با آن‌ها مکاتبه می‌کردند.

مقریزی در السلوک می‌گوید: «در سال ۵۶۹ هجری عده ای از اهل قاهره متحد شده و تصمیم گرفتند که فردی از اولاد عاضد-آخرین خلیفه فاطمی در مصر- را به منصب خلافت نشانده و صلاح الدین را از بین برند و برای این کار با فرنگ مکاتبه کردند که برخی از این افراد عبارت بودند از قاضی المفضل ضیاء الدین نصرالله بن عبدالله بن کامل القاضی، الشریف الجلیس، نجاح الحمامی، فقیه عمارة بن علی الیمانی، عبدالصمد کاتب، قاضی الأعز سلامة العوریش متولی دیوان نظارت و سپس قضاوت، داعی الدعاة عبدالجابر بن اسماعیل بن عبدالقوی و واعظ زین الدین بن نجا. ابن نجا توطئه اینان را برای سلطان افشا کرده و در مقابل این کار از او خواست که تمام اموال و مایملک ابن کامل را به او بدهد، سلطان پذیرفت و سپس آنان محاصره شده و دستگیر و به دار آویخته شدند. صلاح الدین تمام کسانی را که خواستار دولت فاطمی بودند تعقیب کرده و بسیاری را کشته و بسیاری را اسیر کرد و فرمان داده شد که تمام لشکریان و درباریان بار سفر ببندند و سودانیان را به دورترین نقاط سرزمین الصعید راند و یکی از دعوتگران فاطمیان را که "قدید" نامیده می‌شد در اسکندریه در روز پانزدهم رمضان دستگیر کرد»^۱.

علی رغم قتل خائنان توطئه‌گر، فرنگیان بنابر مکاتبات به سوی مصر حرکت کردند.

مقریزی می‌گوید: «در آن سال زمانی که چهار روز از ماه ذی الحجة باقی مانده بود ناگهان ناوگان جنگی فرنگ^۱ در صقلیه در مرز اسکندریه لنگر گرفتند و کسی که این ناوگان را مجهز کرده بود غالیام بن رجار مالک صقلیه بود که در سال ۵۶۰ هجری جانشین پدرش شده بود. وقتی این ناوگان کنار ساحل پهلو گرفتند هزار و پانصد اسب را پیاده کرده و شمارشان سی هزار مرد جنگی بود که برخی سواره و برخی پیاده بودند و تعداد کشتی‌هایی که مهمات جنگی و ابزار محاصره را حمل می‌کردند شش کشتی و قایق‌هایی که توشه و جنگجویان را حمل می‌کردند چهل عدد بودند که در کل به پنجاه هزار نفر می‌رسیدند، آنها نزدیک فانوس دریایی در خشکی پیاده شدند و به مسلمین حمله‌ور شدند تا این که آنها را تا دیوارها به عقب راندند و از مسلمین هفت نفر کشته شدند و قایق‌های فرنگیان به سوی بندر حمله کرده و برخی از قایق‌های مسلمین را در آنجا غرق کردند و به خشکی غلبه کرده و در آن چادر زدند به طوری که در خشکی سیصد چادر داشتند و برای محاصره شهر حمله کردند و سه دژ کوب با قوچه‌ایشان و سه منجنیق بزرگ نصب کردند که سنگ‌های سیاه بزرگی را پرتاب می‌کردند، سلطان صلاح الدین در قافوس بود و در سومین روز حمله فرنگیان خبر به او رسید، او شروع به تجهیز لشکر کرده و سپس دروازه‌های شهر را گشوده و مسلمانان به فرنگیان حمله‌ور شده و دژ کوب‌ها را به آتش کشیدند و الله تعالی آنها را یاری داد. و بسیاری از فرنگیان را کشتند و مسلمین آلات و ابزارات جنگی و کالاهای اسلحه‌های زیادی را که به زحمت می‌توان همانند آن را بدست آورد به غنیمت گرفتند و سایر فرنگیان لنگرها را کشیده و پا به فرار گذاشتند و این در ابتدای سال ۵۷۰ بود»^۲.

۱- دکتر محمد مصطفی زیاده در توضیح مطالب کتاب السلوک می‌گوید: «این حمله دریایی نشان دهنده توطئه‌ای بود که عمارة الیمنی آن را چیده بود و قبلاً گفته شد که توطئه‌گران با فرنگ مکاتبه کرده بودند و حاکم صقلیه از آنچه بر سر توطئه‌گران آمده بود خبر نداشت و برای همین بود که قایق‌های جنگی خود را بر اساس قراردادی که با آنها داشت برای جنگ فرستاد» (۵۵/۱۰).

۲ السلوک لمعرفة دول الملوك (۵۶/۵۵/۱).

دیدید که حجم خیانت و مقدار آن به چه اندازه بود و اگر الله تعالی به صلاح الدین و مردانش منت ننهاد و یاری‌شان نکرده بود چه عواقب وخیمی می‌داشت و طبعاً این پیروزی بعد از سختی‌ها و کشتار و خونریزی‌های بسیار بود که سببی جز خیانت شیعه نداشت. هنوز سال ۵۶۹ نگذشته بود و سال ۵۷۰ وارد نشده بود که شیعه خیانت دیگری را برای برپایی دولت فاطمی و نابودی صلاح الدین تدارک دیدند.

مقریزی می‌گوید: «... در این سال کنز الدولة والی أسوان، عرب‌ها و سودانی‌ها را جمع کرده و به قصد بازگرداندن دولت فاطمیه آهنگ مصر کرد و اموال هنگفتی را برای طرفدارانش هزینه کرد و جماعتی از موافقان‌شان به آنان پیوستند، او تنی چند از امرای صلاح الدین را کشت و در روستای طود مردی که به نام عباس بن شادی معروف بود شورش کرد و بلاد قوص را تصرف نموده و اموال آن را به تاراج برد؛ سلطان صلاح الدین برادر خود الملك العادل را با ارتش بزرگی که الخطیر مذهب بن مماتی نیز با آن همراه بود تجهیز کرد، او حرکت کرده و به شادی حمله کرده و طرفدارانش را نابود کرد و او را کشت.

سپس به حرکتش ادامه داد تا این که در ناحیه طود با کنز الدولة روبرو شد و جنگ‌هایی بین آن‌ها رخ داد که طی آن کنز الدولة بعد از آنکه بسیاری از لشکریانش کشته شدند فرار کرد و سپس در هفتم صفر کشته شد و عادل به قاهره باز گشت...»^۱.

این خیانت فقط توطئه‌ای برای از پای درآوردن صلاح الدین سنی که دولت شیعه را در مصر از بین برد نبود بلکه به موجب آن خطر فرنگیان در بلاد شام جدی شد و وقتی سلطان صلاح الدین تصمیم به روبرو شدن با آنان گرفت مهمترین مانع او خیانت شیعه در داخل سلطنت مصر بود.

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «سال ۵۷۰ میلادی در حالی شروع شد که سلطان الملك الناصر صلاح الدین بن ایوب تصمیم گرفته بود که برای حفظ بلاد شام از فرنگ وارد آن شود اما مشکلی پیش آمد که او را مشغول کرد و مانع عملی کردن تصمیم او شد و آن این

۱- منبع سابق (۵۷/۱، ۵۸).

بود که فرنگیان با ناوگانی عظیمی که از نظر تعداد قایق‌ها و آلات جنگی و ابزار محاصره و جنگ همانند آن دیده و شنیده نشده بود وارد آب‌های مصر شدند.

یکی دیگر از موانع رفتن صلاح الدین به شام، مردی بود که برخی او را عباس بن شادی نامیده‌اند و از مسئولان حکومتی کشور مصر و دولت فاطمی بود، او شهری به نام اسوان را پایگاه خود قرار داده و شروع به جمع آوری مردم کرد تا این که مردم بسیاری از دور و نزدیک به دور او گرد آمدند، او ادعا می‌کرد که دولت فاطمی را باز خواهد گرداند و اتابکان ترک را نابود خواهد کرد...^۱.

هنگامی که کشور پاکسازی شد و کسی از سران دولت عبیدیه (فاطمیان) در آن باقی نماند، صلاح الدین به همراه لشکر ترکان آهنگ سرزمین شام کرد و این زمانی بود که سلطان آن نور الدین محمود بن زنکی وفات یافته است و ساکنان آن در نا امنی بودند و ارکان این سرزمین رو به زوال گذارده بود و حکامش با هم اختلاف پیدا کرده بودند. او به قصد سامان بخشیدن به اوضاع این بلاد و نیکی کردن به ساکنان آن و نصرت اسلام و سرکوب طاغیان و چیره کردن قرآن و ضعیف کردن سائر ادیان و شکستن صلیب نصرانیان به نیت رضایت خدای رحمان و ذلیل کردن شیطان، به سوی بلاد شام به راه افتاد و وارد دمشق شد، بزرگان شهر برای استقبال از او آمدند و از سوی او با نهایت نیک رفتاری و احسان مواجه شدند. سپس به خاطر نابسامانی و پریشان حالی اوضاع حلب به سرعت به سوی آن حرکت کرد و برادرش طغتكین بن ایوب ملقب به سیف الاسلام را بر دمشق گماشت، هنگامی که از حمص عبور کرد حومه آن را تصرف کرده و به قلعه آن مشغول نشد و سپس به سوی حماه حرکت کرد و آن شهر را از صاحبش عزالدین بن جبریل تحویل گرفت و از او خواست که سفیر او در حلب باشد و او نیز پذیرفت و سپس به سوی اهل حلب حرکت کرد و آن‌ها را به اسم صلاح الدین هشدار داد ولی توجهی به هشدار او نکرده و بلکه او را دستگیر و زندانی کردند، وقتی جواب برای سلطان نیامد نامه‌ای برای آنان نوشته و آن‌ها را به

خاطر اختلاف و عدم اتحادشان سرزنش کرد و ایام گذشته خود و پدر و عمویش که در خدمت نور الدین بودند و اقدامات پسندیده‌ای همراه او انجام دادند که اهل دین بدان گواهی می‌دهند را بدانان یادآوری کرد، سپس به سوی حلب حرکت کرده و بر سر کوه جوشن اطراق نمود^۱.

«اینجا بود که وسوسه شیطان انسی، فرزند شاه نورالدین محمود را وادار کرد که اهل حلب را به جنگ با صلاح الدین تحریک کند و این به پیشنهاد شاهزادگان بود، مردم شهر پذیرفتند و اطاعت از او را بر تمام مردم واجب دانستند، روافض برای اطاعت از آنان شرط کردند که «حی علی خیر العمل» به اذآن‌ها برگردد و در بازارها گفته شود و قسمت شرقی مسجد جامع بدانان اختصاص داده شود و نامهای دوازده امام در تشیع جنازه‌ها ذکر شود و بر جنازه پنج تکبیر بگزارند و عقد نکاحشان به الشریف بن ابی المکارم حمزة الحسینی باز گردد؛ همه این درخواست‌ها پذیرفته شد و در مسجد جامع و دیگر مساجد شهر با حی علی خیر العمل اذان داده شد. مردم حلب نتوانستند جلوی صلاح الدین مقاومت کنند و برای از بین بردن او هر توطئه‌ای که به ذهنشان خطور کرد به کار بستند؛ ابتدا به شیبان امیر الحسبه نامه نوشتند و او عده‌ای از یارانش را فرستاد تا صلاح الدین را ترور کنند اما موفقیتی بدست نیاوردند و فقط چند تن از فرماندهان او را کشتند و سپس صلاح الدین بر آن‌ها غلبه کرده و تا آخرین نفرشان را کشت. در این هنگام با قومص صاحب فرنگی طرابلس مکاتبه کرده و به او اموال هنگفتی را در صورت عقب راندن صلاح الدین وعده دادند و این قومص را قبلاً نور الدین اسیر کرده بود و ده سال در زندان او بسر برده بود و در آخر فدیة داده و خود را آزاد کرده بود، او این کار نور الدین را فراموش نمی‌کرد...^۲.

۱- البدایة والنهاية (۲۸۸/۱۲، ۲۸۹).

۲- البدایة والنهاية (۲۸۹/۱۲).

«در چهاردهم ذی الحجة سال ۵۷۱ هجری، عده ای از اسماعیلیان به سلطان صلاح الدین هجوم آوردند اما بعد از این که تنی چند از امیران و خواص را مجروح کردند صلاح الدین بر آنان فائق آمد...»^۱.

در سال ۵۷۳ میلادی وقتی سلطان صلاح الدین از قاهره به قصد جهاد با فرنگ حرکت کرد به عسقلان رفته و در آنجا خیلی از آنها را به قتل رساند و اسیر نمود و به غنیمت و بردگی گرفت و سپس به سوی رمله حرکت کرد و فرنگیان آنها را محاصره کردند و برنس ارنات صاحب کرک به همراه لشکر بزرگی به آنان حمله کرد و مسلمین شکست خوردند و سلطان به همراه عده ای مقاومت کرد و شدیداً با آنها جنگید و جماعتی شهید شدند و فرنگیان آذوقه و بار مسلمین را گرفتند، مسلمین در راه بازگشت به قاهره چنان رنجی کشیدند که قابل وصف نیست و برخی از آنان و بسیاری از حیواناتشان مردند و فرنگیان عده ای از آنان از جمله فقیه ضیاء الدین عیسی الهکاری را اسیر کردند. سلطان وارد قاهره شد و سوگند خورد که تا زمانی که فرنگیان را در هم نشکند استراحت نکند و نان عده ای از اکراد را قطع کرد چون آنها سبب این شکست بودند.^۲

«در سال ۵۸۴ هجری دوزاده نفر از شیعیان قیام کرده و شعار یال علی! یال علی! سر می دادند و به راه های مختلف رفته و آن شعار را فریاد می زدند به گمان این که مردم شهر دعوتشان را لیبک گفته و برای بازگرداندن دولت فاطمیان قیام می کنند و زندانیان را آزاد کرده و شهر را به دست می گیرند اما وقتی کسی با آنها همراه نشد متفرق شدند»^۳.

این برخی از نمونه های خیانت های شیعه و اقدامات آنها برای از بین بردن یار سنت "صلاح الدین" رحمه الله یود و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین.

۱- السلوک لمعرفة دول الملوک (۶۱/۱).

۲- منبع سابق (۶۴/۱، ۶۵) با تصرف.

۳- منبع قبلی (۱۰۱/۱).

مبحث سیزدهم:

خیانت‌های شیعه به دولت سنی مذهب سلجوقیان

زمانی که دولت آل بویه (شیعه مذهب) از بین رفته و نابود شد بعد از آنان قومی دیگری از ترکان سلجوقی روی کار آمدند که اهل سنت را دوست داشته و با آن‌ها موالات کرده و احترامشان می‌نمودند^۱، آن‌ها سنت را یاری کرده و آتش رافضی‌گری و اهل آن را خاموش کردند اما این دولت سنی نیز از خیانت‌ها و نیرنگ‌های شیعیان در امان نماند.

در سال ۴۵۰ هجری بساسیری رافضی خبیث با لشکری وارد بغداد مقرر سلطان سلجوقی طغرلیک- که در آن زمان آنجا حضور نداشت- شد و همراه او پرچم‌های سفید مصری بودند که در رأس آن‌ها نام المستنصر بالله فاطمی نوشته شده بود، اهل کرخ که رافضی بودند به استقبال او رفته و از او خواستند که از نزد آن‌ها عبور کند، بساسیری وارد کرخ شد و این در زمانی بود که مردم در قحطی و گرسنگی شدید بودند. کرخیان رافضی منازل اهل سنت در بصره را چپاول کردند که دارای بیشترین اسناد و کتب بود و منزل قاضی القضاة دامغانی را نیز چپاول شده و به عطاران فروخته شد، روافض "حی علی خیر العمل" را در مناطق بغداد به اذان‌ها باز گرداندند و در بغداد به اسم المستنصر بالله عییدی خطبه خوانده شد و به نام او سکه ضرب شد و دار الخلافه محاصره و سپس چپاول شد و روافض از این اوضاع و احوال در نهایت شادمانی بودند. بساسیری از بزرگان اهل سنت بغداد انتقام گرفت؛ او ابن مسلمه وزیر که ملقب به رئیس الرؤساء بود را دستگیر کرده و به او جبه‌ای پشمین پوشیده و کلاه بلند و بی لبه‌ای از نمذ قرمز بر سرش گذاشت و در گردنش ریشمانی آویخت و او را سوار شتری سرخ مو کرد و با این شکل در شهر گردانده شد و پشت سرش عده‌ای او را با قطعه‌ای پوست سیلی می‌زدند و هنگامی که از کرخ- محله رافضیان- گذرانده شد بر سرش آشغال ریختند و به صورتش تف کردند و او را نفرین و دشنام دادند. سپس هنگامی که از گرداندن او در شهر فارغ شدند به اردوگاه آورده شد و در آنجا پوست گاوی به همراه شاخهایش به او

۱- ابن کثیر: البداية والنهاية (۶۸/۱۲)، ۶۹.

پوشانده شد و از گردن با قلابی آویخته و به روی تیرکی بلند کردند و تا پایان روز او را کتک زده و شکنجه کردند تا این که کشته شد و آخرین سخن آن مرحوم این بود که "شکرو سپاس و ستایش الله را که به من زندگی با سعادت داد و شهیدم میراند" ^۱.

بلاد شام صحنه‌ای برای مبارزات میان سلجوقیان (که از اهل سنت بودند) و فاطمیان (که شیعه بودند) شده بود که منجر به از هم پاشیدگی وحدت مسلمین شده و زمینه را برای صلیبیان برای حمله به بلاد شام فراهم کرد تا به آسانی و سهولت بدان دست یابند به طوری که در سال ۴۹۰ هجری به اطراف آن رسیدند.

اینجا خیانت‌های فاطمیان خود را نشان می‌دهند؛ بدر الجمالی وزیر المستعلی فاطمی شیعی در سال ۴۹۰ هجری سفیری از جانب خود به سوی فرمانده حمله صلیبی اول فرستاده و پیشنهادی را به او ارائه می‌کند که خلاصه‌اش این است که دو طرف برای نابود کردن سلجوقیان در شام همکاری کنند و این سرزمین میان آن دو طرف تقسیم شود به طوری که قسمت شمالی شام از آن صلیبیان باشد و فلسطین در دست فاطمیان باقی بماند.

از آنجایی که هدف صلیبیان سیطره بر بیت المقدس بود، جوابشان به این پیشنهاد مبهم بود و به اطمینان بخشی به فاطمیان اکتفا کرده و به این ترتیب به ضعف مسلمین و تفرقه شان پی بردند.

هنگامی که امیر "کریوق" صاحب موصل - از سوی سلاجقه - اقدام به تجهیز نیروی کرد تا مانع سقوط انطاکیه به دست صلیبیان شود فاطمیان هیچ همکاری نکرده و فقط تماشا کردند و به این هم اکتفا نکرده و بلکه از این فرصت سوء استفاده کرده و لشکری را به سوی بیت المقدس که بدست سلجوقیان بود فرستادند و آن را محاصره کردند و بیش از چهل

۱- البدایة والنهاية (۷۶/۱۲-۷۹) با تصرف و اختصار.

منجنيق را نصب کرده و دیوارهای شهر را کوبیدند تا این‌که ویران شده و بر آن مسلط شدند.^۱

رهبران شیعه اسماعیلی از اختلاف میان سلاطین سلجوقی در حوالی سال ۴۸۸ میلادی سوء استفاده کرده و به رضوان بن تاج الدولة تشش که شام در دست او بود نزدیک شده و نزد او جایگاه بزرگی بدست آوردند تا این‌که او پیرو نظریات آنان شده و به تشیع گروید و هیچ توجهی به پیروزی‌های صلیبیان و سیطره آن‌ها بر برخی بلاد اسلام در آسیای صغیر نکرد.^۲ در حالیکه آن‌ها در سال ۴۹۱ هجری بر انطاکیه مستولی شده و سپس در سال ۴۹۲ هجری بر المعرة سیطره پیدا کردند و مسیرشان را تا کوهستان لبنان ادامه دادند و مسلمین ساکن آن را کشتند و سپس به سوی حمص رفتند و حاکم حمص به شرط پرداخت مالی به آنان با آن‌ها سازش کرد.

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «در جمادی الاولی سال ۴۹۱ هجری فرنگیان انطاکیه را بعد از یک محاصره شدید و با همکاری برخی از نگهبانان برج‌های شهر تصرف کردند و حاکم آن فرار کرد. هنگامی که خبر به امیر کربوق حاکم موصل رسید لشکر بزرگی را فراهم کرده و دقاق حاکم دمشق و جناح الدولة حاکم حمص و دیگران به او پیوستند، او به سوی فرنگیان حرکت کرد و در منطقه انطاکیه با آن‌ها درگیر شدند و فرنگیان آن‌ها را شکست دادند و شمار زیادی از آنان را کشتند و اموال هنگفتی از آنان غنیمت گرفتند. سپس فرنگیان به سوی معرة النعمان حرکت کردند و بعد از محاصره شهر آن را تصرف کردند و لا حول و لا قوة إلا بالله»^۳.

۱- دکتر احمد کرزون: نور الدین محمود زنکی فرمانده مجاهد (۹-۱۱) با تصرف-نشر ابن حزم- بیروت ۱۹۹۵ میلادی.

۲- رجوع شود به کتاب الجهاد ضد الصلیبیین ص ۵۱ تألیف مسفر الغامدی به نقل از زبدة الحلب (۱۴۵/۲).

۳- البداية والنهاية ۱۲/۱۵۵.

از دست رفتن بیت المقدس به سبب خیانات شیعه:

«در سال ۴۹۲ هجری فرنگیان بیت المقدس را در صبح روز جمعه -هفت روزه مانده به پایان شعبان- تصرف کردند، آن‌ها حدود یک میلیون جنگجو بودند و در وسط شهر بیش از شصت هزار مسلمان را کشتند و خانه‌ها را تفتیش و همه جا را جستجو کردند و بر هر که دست یافتند او را کشتند و تا توانستند هر چه را درهم کوبیدند.... مردم از شام به عراق فرار کرده و از خلیفه و سلطان سلجوقی محمد بن ملک‌شاه درخواست یاری علیه فرنگیان کردند، فقهاء و علمای بزرگ دست به کار شده و مردم و حاکمان را به جهاد تشویق و تحریک کردند اما هیچ فایده‌ای نداشت، إنا لله وإنا إليه راجعون»^۱.

برخی این وضعیت ذلت بار را چنین وصف کرده و سروده اند:

مزجنا دمانا بالدموع السواجم	فلم یبق منا عرضة للمراجم
وشر سلاح المرء دمع یربقه	إذا الحرب شبت نارها بالصوارم
فأیها بنی الإسلام إن وراء کم	وقائع یلحقن الذی بالمناصم
وکیف تنام العین ملء جفونه	علی هفوات أیقظت کل نائم
وإخوانکم بالشام یضحی مقیالهم	ظهور المذاکی أو بطون القشاعم
تسومهم الروم الهوان وأنتم	تجرون ذیل الخفض فعل المسالم

ترجمه شعر: خونمان با اشک‌های روان مخلوط شد و دیگری توانایی مبارزه برایمان باقی نمانده است، بدترین سلاح انسان اشکی است که می‌ریزد آنگاه که آتش جنگ با شمشیرها شعله‌ور شود، ای فرزندان اسلام در ورای شما وقایعی است که درس می‌دهند، چگونه چشمان انسان به راحتی بخوابد با وجود خطاهایی که هر خوابی را بیدار می‌کند، برادران شما در شام در حالی شب را به صبح می‌رسانند که در دستان قربان کننده یا در شکم شیران

هستند، روم بلاها بر سر آنان می‌آورد در حالیکه شما مانند صلح جویان نرمی و مهربانی می‌ورزید.

و نیز می‌سراید که:

تظل لها الوالدان شيب القوادم	وبين اختلاس الطعن والضرب وقفة
ليسلم يقرع بعدها هاش نادم	وتلك حروب من يغيب عن غمارها
ستغمد منهم في الكلي والجهاجم	سللن بأيدي المشركين قواضبا
رماحهم والدين واهي الدعائم	أرى أمتي لا يشرعون إلى العدا
ولا يحسبون العار ضربة لازم	ويجتنبون النار خوفًا من الردى
ويغضي— على ذل كماء الأعاجم	أيرضى صنديد الأعراب بالأذى
عن الدين ضنوا غيرة بالمحارم	فليتهموا إذ لم يذودوا حمية
فهلا أتوه رغبة في المغانم	وإن زهدوا في الأجر إذ همس الوغى

ترجمه شعر: میان خنجر زدن و ضربه زدن لحظه‌ای است که کودکان از هول آن پیر می‌شوند، این‌ها جنگ‌هایی هستند که هر کس از آن‌ها غائب باشد تا سالم بماند بعد از آن تنبیه می‌شود مگر این که پشیمان شود، شمشیرهایی به دست مشرکین از نیام بیرون کشیده شدند که در جمجمه‌ها به غلاف فرو خواهند رفت، امتم را چنین می‌بینم که تیرهایشان را به سوی دشمن پرتاب نمی‌کنند و ارکان دین سست شده است، از آتش، از ترس فرو افتادن دوری می‌کنند اما عار و نیرنگ را چیزی به حساب نمی‌آورند، آیا قهرمانان عرب به آزار تن می‌دهند و پهلوانان عجم ذلت را می‌پذیرند، اگر آن‌ها از دین دفاع نمی‌کنند چرا به خاطر ناموس غیرت نمی‌ورزند و اگر شوق کسب اجر و پاداش ندارند پس چرا وقتی جنگ گرم می‌شود حداقل برای جمع غنیمت نمی‌آیند!

برای آنکه بدانی که از دست رفتن بیت المقدس نتیجه خیانات شیعه و هرج و مرج‌ها و ناآرامی‌هایی بود که آن‌ها ایجاد کرده و مانع سامان گرفتن امور می‌شدند گوش کن که ابن کثیر رحمه الله چه می‌گوید:

«در سال ۴۹۴ هجری مسئله باطنیان (شیعه) در نواحی اصفهان مشکل ساز و بحرانی شد از این رو سلطان بسیاری از آن‌ها را کشته و دیارشان را برای عموم مردم مباح اعلان کرد و اعلان شد که هر کس از آن‌ها را گرفتید او را بکشید و اموالش را بگیرید، باطنیان بر قلعه‌های بسیاری دست یافته بودند و اولین قلعه‌ای که بدست آوردند در سال ۴۸۳ هجری بود و اولین کسی که آن را صاحب شده بود حسن بن صباح یکی از داعیان آن‌ها بود. او در دعوت خود روایاتی از اهل بیت و اقابیل روافض گمراه را ذکر کرده و این که آن‌ها مظلوم واقع شده و از حقی که الله و رسولش واجب کرده بود محروم شدند و می‌گفت: وقتی که خوارج با بنی‌امیه به خاطر علی جنگیده‌اند پس تو محق تر هستی که برای نصرت امامت علی بن ابی طالب بجنگی. سلطان ملکشاہ او را قبلاً تهدید کرده بود و فتاوای علما را در باره کارهای او برایش فرستاد؛ هنگامی که او نامه سلطان را در حضور فرستاده او خواند به جوانان دور و بر خود گفت: من می‌خواهم که پیامی را برای سرورش بفرستم، با گفته او همه حاضران گردن افراشته و منتظر ماندند، سپس به یکی از آن جوانان گفت: خود را بکش، آن جوان چاقویی را در آورده و خود را کشت، و به یکی دیگر از آن‌ها گفت که: خود را از این مکان پایین بینداز! و آن جوان خود را از بالای قلعه به زیر افکند و تکه تکه شد، سپس به فرستاده سلطان گفت: این است جواب!»^۱

«منظورش این بود که او در میان افرادی جنگجو و شجاع است که به بهترین وجه از او اطاعت می‌کنند. در سال ۵۰۰ هجری سلطان محمد بن ملکشاہ قلعه‌های بسیاری از قلعه‌های باطنیان را محاصره کرده و تعداد زیادی از آن‌ها را فتح کرد و شمار زیادی از آن‌ها را کشت، در قلعه ای محکم در قله کوه بلندی در اصفهان جنگ شدیدی در گرفت، این قلعه

۱- البدایة والنہایة (۱۶۶/۱۲، ۱۶۷) با تصرف.

را سلطان ملک‌شاه بنا کرده بود اما سپس فردی از باطنیان به نام احمد بن عبدالله بن عطا آن را تصرف کرد و مسلمانان به سبب آن بسیار آزار دیدند، این بود که فرزند سلطان محمد آن را به مدت یک سال محاصره کرده و بالأخره فتح کرد و این مرد وحشی را پوست کند و سرش را قطع نموده و در شهرها چرخاند»^۱.

محاصره یک قلعه از قلاع باطنیان یک سال وقت و انرژی مسلمین را می‌گیرد در حالی که مسجد الاقصی در دست فرنگیان اسیر است! پس آن‌ها مانند خنجری هستند که بر پشت امت اسلام فرود می‌آیند.

در همان سال رضوان که پیرو آراء اسماعیلیان شده بود سعی کرد جلوی رهبر سلجوقیان روم "قلج ارسلان" را بگیرد و او را شکست داد در حالیکه او مشغول جنگ با صلیبیان در اطراف الرها بود و به همین نیز اکتفا نکرد و بر ضد امیر جاولی حاکم حلب در سال ۵۰۱ هجری به صلیبیان پیوست.

صلیبیان از این موضع رضوان قدردانی نکرده بلکه حلب را در سال ۵۰۴ هجری محاصره کرده و چنان ساکنان آن را تحت فشار قرار دادند که مردار و برگ درختان را خوردند و مبلغ زیادی را برای رضوان تعیین کردند تا برای آن‌ها ببرد.^۲

حتی اگر گاهی سلاطین مسلمان-از اهل سنت-پیروزی‌ای را علیه فرنگیان رقم می‌زدند، این پیروزی شیعیان را غمگین می‌کرد چون این را موجب تقویت نیروی اهل سنت می‌دیدند؛ از حافظه تاریخ در این باره مثالی می‌زنیم:

ابوالفدا رحمه الله می‌گوید: «در سال ۵۰۵ هجری سلطان غیاث الدین بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی لشکر بزرگی را برای جنگ با فرنگ در شام فرستاد که همراه لشکر امیر مودود بن زنکی حاکم موصل با جمعی از امرا و شاهزادگان و جانشینان همچون حاکم تبریز و حکام مراغه و حاکم ماردین حضور داشتند و فرمانده کل این لشکر "مودود" حاکم موصل بود،

۱- البدایة والنهاية (۱۶۶/۱۲، ۱۶۷) با تصرف.

۲- مسفر الغامدی: الجهاد ضد الصلیبیین ص ۵۴ به نقل از زبدة الحلب (۱۵۳/۲).

آن‌ها از فرنگیان قلعه‌های بسیاری را گرفتند و شمار زیادی از آن‌ها را به شکر خدا کشتند و هنگامی که وارد دمشق شدند امیرمودود به مسجد جامع شهر رفت تا در آن نماز بخواند، در این هنگام یک باطنی در لباس گدا نزد او آمده و او کمک خواست، امیر مودود به او کمک کرد و وقتی این باطنی به ایشان نزدیک شد خنجری در قلبش فرو کرده و ایشان درجا جان دادند و در بام مسجد جامع بغداد مرد نابینایی را یافتند که خنجر مسمومی با خود داشت و گفته می‌شود که او قصد قتل خلیفه را داشته است.^۱

خیانت‌های شیعه به سلطان جلال الدین بن خوارزم شاه:

جلال الدین بن خوارزم شاه از بزرگترین سلاطین سلجوقیان و بر مذهب اهل سنت بود. ابن کثیر در شرح حوادث سال ۶۲۴ هجری می‌گوید: «در آن سال بیشتر ساکنان تغلیس گرجی بودند، آن‌ها بدان شهر آمده و عام و خاص را کشتند و چپاول کردند و ویران نمودند و به آتش کشیدند و علت شورش آن‌ها تعصب بود، این خبر به سلطان جلال الدین رسید و سریعاً حرکت کرد تا به آن‌ها برسد اما به موقع نرسید و در آن سال اسماعیلیان یکی از شاهزادگان بزرگ که از نایبان جلال الدین بن خوارزم شاه بود را کشتند، سلطان جلال الدین به بلاد آن‌ها رفته و شمار زیادی از آن‌ها را به قتل رساند و شهرشان را ویران و زنان و کودکانشان را به بردگی گرفت و اموالشان را به تاراج برد، اسماعیلیان قبحهم الله در هنگام حمله مغول بزرگترین هم‌دست و همکار آن‌ها علیه مسلمین بودند و ضرر آن‌ها به مردم از مغولان بیشتر بود».^۲

خیانت بدر الدین لؤلؤ شیعی حاکم موصل در اواخر سال ۶۵۶ هجری:

بدرالدین لؤلؤ یک ارمنی بود که مرد خیاطی او را خریده بود و بعد از آن در ملکیت ملک نور الدین ارسلان شاه بن عزالدین مسعود اتابکی حاکم موصل در آمد، او زیبارو بود و

۱- البدایة والنهاية (۱۷۳/۱۲).

۲- البدایة والنهاية (۱۷۳/۱۳).

از این رو نزد آنان ارزش و اعتبار یافت و در دربار او پیشرفت کرد تا این که تمام امور دولت در دست او قرار گرفت و فرستادگان سایر امراء نزد او می‌آمدند، سپس او فرزندان استاد خود را یکی بعد از دیگر کشت تا این که هیچیک از آنان باقی نمانده بود و تمام امور در دستان او قرار گرفت و خود حکومت را بدست گرفت، او در هر سال قندیلی طلایی که وزن آن هزار دینار می‌شد به مشهد می‌فرستاد و این دلیل بر تشیع اوست، او بسیار باهوش و زیرک و دور اندیش و دارای همت بلندی بود.

و وقتی هلاکو بعد از آن واقعه وحشتناک از بغداد بیرون رفت، بدر الدین لؤلؤ به خدمت و اطاعت او در آمد و هدایا و تحفه‌هایی را برایش برد.^۱
و این چیزی نیست جز خیانت به امانت عظیم جهاد.

این بود برخی از نمونه‌های خیانات شیعه به دولت سلجوقی و تضعیف قدرت آن و علتی نداشت جز این که این دولت بر مذهب اهل سنت بود، از این جریان‌ها، درس‌ها و عبرت‌ها می‌گیریم تا کسی که فریب روافض را خورده و با وجود مطالعه تاریخ چیزی از مذاهب و اعتقادات حکومت‌ها نمی‌داند و فرق میان کسی که اسلام را ویران کرده با کسی که سعی در تحکیم ارکان آن داشته و آن را نصرت داده است درک نکرده است از این حقایق عبرت بگیرد.

مبحث چهاردهم:

یکی از شاهان مغول به مذهب روافض می‌گروید

به لطف الهی بیشتر مغولانی که مانند وحشیان به دیار اسلام حمله‌ور شدند رفته رفته به دین اسلام هدایت شدند اما روافض افعی سرشت تلاش می‌کردند که هر کس از آنان را که می‌توانند به مذهب خود جذب کنند؛ شیخ جمال الدین بن مطهر حلی شاگرد نصیر طوسی موفق شد شاه مغول خربندا محمد ارغون بن ابغاین هولاکو شاه عراق و خراسان را به مذهب شیعه در آورد و او نیز شعائر رافضی‌گری را در کشورش رواج داد و تادم مرگش بر رافضی‌گری ماند و در ایام حکومت او فتنه‌های بزرگ و مصیبت‌های عظیمی میان روافض و اهل سنت ایجاد شد.

بعد از او فرزندش ابوسعید در سال ۷۱۶ هجری حکومت را بدست گرفت، در ابتدای حکومتش برخی او را بازیچه کردند اما بعدها رو به عدالت و ترویج سنت نهاد و فرمان داد که خطبه‌ها را ابتدا با گفتن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در باره شیخین و سپس در باره عثمان و سپس در باره علی بخوانند، مردم از این اقدام خوشحال شده و فتنه و شر و جنگ داخلی که میان ساکنان این سرزمین بود خاموش شد، پدرش خربندا در زمان حیات خود لشکر بزرگی از روافض را تجهیز کرده و اموال زیادی را جمع کرد تا با این لشکر حاکم مکه امیر حمیصه بن ابی تمی را کمک کند تا او روافض را یاری داده و رافضی‌گری را در بلاد حجاز برپا کند اما ابوسعید همه این اقدامات را باطل کرد. او این اموال را گرفته و از شیخ الاسلام ابن تیمیه استفتا کرد و شیخ الاسلام چنین فتوا داد که این اموال در مصالحی که نفع آن به مسلمین باز می‌گردد استفاده شود چرا که این اموال برای مبارزه با حق و نصرت اهل بدعت علیه اهل سنت آماده شده بود^۱.

آیا می‌بینی که این قوم هیچ فرصتی را برای نشر مذهبشان و نابودی اهل سنت از دست نمی‌دهند و از کوچک‌ترین فرصت کمال سوء استفاده را می‌برند؟

۱- البدایة والنهایة (۷۷/۱۴، ۷۸) با تصرف.

مبحث پانزدهم: خیانت‌های شیعیان نصیری^۱

نصیری‌ها یکی از فرقه‌های غالی شیعه است که فرد گمراهی معروف به محمد بن نصیر آن را بنیان نهاد، او ابتدا بر مذهب شیعه دوازده امامی بود اما بعدها با آن مخالفت کرد و فرقه دیگری ساخت و شهر سامراء را پایگاه خود قرار داد، او تا سال ۲۶۰ هجری مرجع اعلی مذهب نصیری بود، او ادعای نبوت هم کرد و گفت که ابوالحسن علی بن ابی طالب او را مبعوث کرده است.^۲

مذهب نصیری بیشتر در بلاد شام رواج دارد، آن‌ها اعتقادات فاسدی دارند و علی را خدا می‌دانند و می‌گویند: محمد شب‌ها به علی متصل است و روزها از او جداست و علی محمد را خلق کرده و محمد سلمان فارسی را و سلمان پنج نفری را خلق کرده که کلیدهای آسمان‌ها و زمین به دست آنهاست و آن پنج نفر عبارتند از:

مقداد: پروردگار مردم و خالق آن‌ها و موکل رعد و برق و صاعقه و زلزله.

ابوذر: موکل چرخش ستارگان و سیارات.

عبدالله بن رواحه: موکل باده‌ها و قبض ارواح بشر.

عثمان بن مظعون: موکل معده و حرارت بدن و امراض انسان.

قنبر بن ذاذان: موکل نفخ ارواح در اجسام.

نصیریان در توجیه این عقیده می‌گویند که خدا هر وقت بخواهد در اجسام حلول می‌کند^۳، نصیریان مانند دیگر فرق شیعه غالی دشنام به صحابه را از فروض دینی می‌دانند چون به ادعای آن‌ها صحابه بودند که حق علویان را در خلافت غصب کردند.^۴

۱- نصیری‌ها: با ضم نون و فتح صاد و سکون یاء.

۲- ابوالحسن اشعری: مقالات الاسلامیین ص ۱۵، بغدادی: الفرق بین الفرق.

۳- دکتر مصطفی الشکعة: اسلام بلا مذهب ص ۳۰۷، ۳۰۸.

۴- دکتر سلیمان الحلبي: طائفة النصيرية (ص ۹۵) چاپ المطبعة السلطیة-قاهره.

نصیریان به قیامت و حساب و کتاب اعتقاد ندارند و به تناسخ ارواح معتقد بوده و شراب و زنا و دیگر محرمات را جائز می‌دانند.^۱

نصیریان خود را علوی می‌نامند و از اسم نصیری بدشان می‌آید، آن‌ها دشمنی طولانی با اسلام و مسلمین دارند که گاهی در شورش‌ها و خروج علیه خلفای مسلمان مجسم می‌شود و گاهی در همکاری با دشمنان خارجی اسلام در گذشته و حال.

لازم به تذکر است که آن‌ها در زمان ما در کشور سوریه سلطه و نفوذ گسترده‌ای در عرصه‌های گوناگونی چون رسانه‌ای و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دارند. حال می‌رویم که برخی از خیانات نصیریان را بشناسیم.

از خیانت‌های نصیریان:

در سال ۶۹۶ هجری اخبار متواتری مبنی بر نیت مغول برای حمله به شام منتشر شد و مردم شدیداً وحشت زده شدند اما لشکری از دمشق برای جنگ با مغول خارج شد و این دو لشکر در منطقه سلیمه به هم رسیدند، مغولان مسلمین را کشتند و سلطان قازان فرار کرد و عده‌ای از امرا و شاهزادگان و شماری زیادی از عوام کشته شدند. مغول به شهر نزدیک شد و در بیرون شهر ویرانی زیادی کردند، سپس مالیات زیادی را بر مردم شهر اجبار کردند به طوری که تمام بازاریان و هر یک به اندازه درآمد خود باید مالیات می‌پرداخت، سپس مغولان منجنیق‌ها را به کار انداختند تا قلعه را تخریب کنند. مردم وحشت زده شده و در خانه‌های‌شان پناه گرفتند به طوری که کمتر کسی در خیابان‌ها دیده می‌شد و جز اندکی در مسجد نماز نمی‌خواندند و روز جمعه جز صف اول تکمیل نشد و در صف‌های بعدی عده بسیار کمی بودند و هر کسی از روی ضرورت از خانه خود خارج می‌شد مانند مغولان لباس می‌پوشید و فوری بر می‌گشت و البته هنگام خروج احتمال می‌داد که زنده باز نگردد. این

۱- فاروق الدملوجی: الألوهیة فی المعتقدات الإسلامیة (ص ۱۱۵) - چاپ بغداد کتاب "التهتف الشریف" ص ۶۴ حقیقت دکتر مصطفی غالب النصیری / و این از مهمترین کتب نصیریان است.

جنایت‌ها با همدستی نصیریان با مغول انجام می‌گرفت که در رأس این نصیرییه در آن زمان الشریف القمی محمد بن احمد بن قاسم المرتضی العلوی و الأویل بن نصیر طوسی بود که برای این خیانت صد هزار درهم مزد گرفت...^۱.

بین که چگونه یک خائن، شریف علوی نامیده می‌شود در حالی که او پست و رذلی بیش نیست.

در همان زمانی که این علوی (نصیری) خیانت می‌کرد، مردان اهل سنت و در رأسشان شیخ الاسلام ابن تیمیه روح ایمان را در امت می‌دمیدند و خود برای جهاد خروج می‌کردند حتی در همین واقعه مذکور وقتی که مغول قلعه دمشق را محاصره کردند و سلطان از نائب قلعه خواست که قلعه را تحویل مغول دهد او امتناع کرد چون شیخ الاسلام ابن تیمیه به او گفته بود که قلعه را تسلیم نکن حتی اگر یک سنگ هم در آن نمانده باشد و این به مصلحت مسلمین بود چرا که الله تعالی این قلعه و سنگ را برایشان حفظ نمود، قلعه‌ای که الله تعالی آن را پناهگاهی برای اهل شام قرار داده بود، شامی که همیشه و هنوز دار ایمان و سنت است تا اینک عیسی بن مریم علیه السلام در آن فرود آید.^۲

به خواست الله تعالی لشکریان از دیار مصر برای نصرت اهل شام حرکت کردند، هنگامی که مغول خبر را شنیدند از آنجا عقب نشینی کردند. عده‌ای از کسانی که با مغول همکاری کرده و مسلمین را آزار می‌دادند شناخته شده و عده‌ای از آن‌ها به دار آویخته شده و عده‌ای دیگر به میخ کوبیده شده و عده‌ای نیز میله داغ به چشمانشان فرو کرده شد و برخی زبانشان بریده شد و امور بسیاری رخ داد، سپس نائب السلطنه با لشکری از دمشق به کوهستان الجرد و کسروان رفت و "این کوهستانی بود که علویان در آنجا سکونت کرده و بعدها به اسم آن‌ها نامیده شد".

۱- البدایة والنهاية (۹۰۶/۱۴) با تصرف و اختصار.

۲- البدایة والنهاية (۸/۱۴)

شیخ الاسلام تقی الدین ابن تیمیه و به همراه او شمار زیادی از داوطلبان، برای جنگ با اهل این منطقه خروج کردند و این اقدامشان به سبب فساد نیات و عقائد و کفر و ضلال آن مردمان و نیز جنایتی بود که در حق نظامیان مسلمان مرتکب شده بودند و این جنایت زمانی بود که مسلمین از مغول شکست خورده بودند و فرار کرده و موقع بازگشت از سرزمین آن‌ها گذشته بودند و آن‌ها از این فرصت سوء استفاده کرده و به آن‌ها حمله ور شده بودند و اموالشان را به تاراج برده و اسلحه و اسبانشان را گرفته و بسیاری از آن‌ها را کشته بودند، هنگامی که مجاهدان به سرزمین آن‌ها رسیدند رؤسای آن‌ها نزد شیخ الاسلام ابن تیمیه آمدند و ایشان سبب توبه آن‌ها شد و حقایق دین توسط ایشان برای بسیاری از آن‌ها روشن شد و این موجب خیر بسیاری گردید و پیروزی بزرگی بر آن مفسدان بود، آن‌ها به بازگرداندن اموالی که از لشکر مسلمین گرفته بودند ملزم شدند و مقرر شد که اموال زیادی را به بیت المال تحویل دهند»^۱.

دیدید که خیانت این علویان چگونه بود؟ آن‌ها همراه ارتش شام برای جنگ با مغول و دفاع از شهر و حفاظت از حریم امت اقدامی نکردند و حتی در کوه‌هایشان بدون این که علیه مسلمین با دشمنشان همکاری کنند نماندند و حتی نظامیان مسلمانی که فرار کرده بودند را پناه ندادند بلکه آن‌ها را غارت و چپاول کرده و اکثرشان را کشتند. انا لله و انا الیه راجعون.

یکی دیگر از خیانت‌های آن‌ها:

در سال ۷۰۵ هجری لشکر مغول برای لشکر حلب به کمین نشستند و شمار زیادی از بزرگان و دگر افرادشان را کشتند و در بلاد حلب به سبب این مصیبت عزا و نوحه بسیار شد. و از آنجایی که خیانت علویانی که ساکن بلاد الجرد بودند ثابت شد نائب السلطنه همراه نظامیانی که از لشکر شام باقی مانده بودند به سوی آن‌ها حرکت کردند و جلوتر از آن‌ها عده‌ای از ارتش همراه ابن تیمیه پیش رفته بودند، آن‌ها به سوی بلاد الجرد و رفض و تیمانه به

قصد جنگ با آنان رفتند و الله تعالی آن‌ها را نصرت داده و پیروز کرد و بسیاری از آن رافضیان و فرقه‌های ضاله‌شان را نابود کرده و بسیاری از سرزمین‌های آن‌ها را تصرف نمودند.. به سبب حضور شیخ ابن تیمیه در این جنگ فوائد بسیاری حاصل شد و شیخ الاسلام علم و شجاعت زیادی در این جنگ از خود نشان داد.^۱

یکی دیگر از خیانت‌های نصیریان:

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «در سال ۷۱۷ هجری نصیریان دست از اطاعت بیرون کردند و در میان آن‌ها فردی بود که او را گاهی محمد بن الحسن المهدی القائم بامر الله می‌نامیدند و گاهی علی بن ابی طالب فاطر السموات و الارض نامیده می‌شد-تعالی الله عما یقولون علو کبیرا- و گاهی او را محمد بن عبدالله حاکم بلاد می‌نامیدند، او شورش کرده و مسلمین را تکفیر کرد و ادعا کرد که نصیری به برحق هستند. این شخص بر عقول بسیاری از نصیریان گمراه سیطره یافته و برای هر یک از آنان صدهزار و سرزمین‌های بسیاری تعیین کرد، آن‌ها به شهر جبله حمله کرده و وارد آن شدند و شماری از مردم آن را کشتند و در حالی از آن خارج می‌شدند که می‌گفتند: لا إله إلا علی، لا حجاب إلا محمد، لا باب إلا سلمان، و شیخین (ابوبکر و عمر) را دشنام دادند و مردم شهر فریاد می‌زدند: "وا اسلاما، و سلطانا، و امیرا". اما در آن روز هیچ یار و یاور و پناهی نداشتند برای همین شروع به گریه و تضرع به درگاه الله عز و جل کردند. این فرد گمراه و ضال اموال غارت شده را میان یاران و پیروان خود- قبهم الله اجمعین- تقسیم کرد و بدانان گفت که برای مسلمین هیچ نام و نشان و دولتی نمانده است و اگر با من فقط ده نفر باقی بمانند تمام کشورها را با آن‌ها تصرف خواهیم کرد و در آن سرزمین اعلان کرد که تقسیم اموال ده درصدی خواهد بود تا مردم را بدان تشویق کند و به یارانش فرمان داد که مساجد را ویران کرده و در جایشان شراب خانه درست کنند و به هر مسلمانی که اسیر می‌کردند می‌گفتند: بگو لا إله إلا علی و برای خدایت

۱- البدایة والنهایة (۳۵/۱۴) با تصرف.

مهدی که زندگی و مرگ در دست اوست سجده کن تا در امان بمانی و برایت امان نامه بنویسد. آن‌ها جنایت‌های بزرگی مرتکب شدند تا این که لشکریان مسلمان بدانان حمله کرده و آن‌ها را شکست دادند و شمار زیادی از آنان را کشتند و مهدی که فرد اصلی آنان بود کشته شد و روز قیامت پیشگام آن‌ها به سوی جهنم خواهد بود.^۱

یکی دیگر از خیانت‌های نصیریان:

این بار برخی از اشکال خیانت را از مهم‌ترین کتاب نصیریان یعنی کتاب "تاریخ العلویین" تألیف "محمد امین غالب الطویل" که نصیری است گلچین می‌کنیم.

جای تعجب است که این مؤلف نصیری خیانت را وسیله می‌نامد و در کتاب مذکورش آن را توجیه کرده و می‌گوید: «از آنجایی که انسان ضعیف و مظلوم برای حفظ یا بازپس‌گیری حق خود چاره‌ای جز توسل به خیانت ندارد- و این امری طبیعی است که هر انسانی بدان کشیده می‌شود- هرگاه سنیان اموال علویان و حقشان را غصب می‌کردند، علویان هنگامی که فرصتی بدستشان می‌آمد به خیانت ورزیدن به سنیان متوسل می‌شدند».^۲

و وقتی مغولان به بلاد اسلام حمله‌ور شدند این فرصت پیش آمد^۳، مؤلف کتاب تاریخ علویان می‌گوید: «تیمور لنگ با لشکری که تعدادش معلوم نشده است آمد و بر بغداد و حلب و شام در سال ۸۲۲-۸۲۳ هجری مسلط شد، او ادعا می‌کند که تیمور لنگ از نظر عقیدتی یک نصیری محض بوده است چون در شاعر و مراسمات دینی او مواردی مطابق با آداب طریقت جنبلانیه (نصیری) دیده می‌شود و علت گرویدن او به این طریقت، رفتن سید برکت نصیری به خراسان نزد امیر تیمور در هنگام حضور او در شهر بلخ بود».

سپس می‌گوید: «تیمور لنگ به تصرف کشورها ادامه می‌داد و شیخ سید برکت او را به دوام فتوحاتش بشارت می‌داد تا این که به بغداد آمده و آن را از دست سلطان احمد

۱- البدایة والنهائة (۸۴/۱۴، ۸۳).

۲- تاریخ العلویین (ص ۴۰۷) چاپ بیروت- چاپ اول.

۳- این حمله مغول غیر آن حمله‌ای است که به دست هلاکوخان در سال ۶۵۶ هجری رخ داد.

گرفت. و بر موصل در سال ۸۹۶ هجری مستولی شد و مرقد جرجیس پیامبر و یونس پیامبر علیهما السلام را در آنجا بنا نهاد. و به الرها آمده و در محل ابراهیم پیامبر غسل نمود و سپس به ماردین آمد و به آنان امان داد. سپس بر دیار بکر و عنتاب که امیرش به حلب پناه برد مستولی شد.^۱

سپس می‌گوید: «نائب حلب که یک امیر علوی (نصیری) به نام تمورطاش بود مخفیانه با تیمور تماس گرفت و قرار شد که او تیمور لنگ را در فتح حلب یاری کند. تیمور لنگ به حلب حمله کرد و به زور وارد آن شد و مدتی طولانی به کشتار و چپاول و شکنجه مشغول شد تا این که از کله‌های مردم تپه بزرگی ساخت و تمام فرماندهان مدافع شهر را کشت. و تمام این مصیبت‌ها منحصر سنی‌ها بود!».

سپس می‌گوید: «سپس تیمور لنگ به شام سفر کرد و قبل از سفرش یک زن علوی (نصیری) به نام درة الصدف دختر سعد الانصار به همراه چهل دختر بکر علوی نزد او آمد و در حالی که نوحه می‌خواندند و گریه می‌کردند از او خواستند که به خاطر اهل بیت و دخترانشان که شامیان آن‌ها را به بردگی برده‌اند انتقام بگیرد. این سعد الانصار از مردان الملک الظاهر است که در حلب مدفون است و قبری باگنبد دارد، تیمور به او وعده داد که انتقام بگیرد و دختران علوی همراه تیمور رفتند و نوحه می‌خواندند و گریه می‌کردند و ترانه‌هایی که متضمن تشویق به انتقام بود می‌خواندند. این ماجرا سبب وارد آمدن وحشتناک‌ترین مصائب به اهل شام شد که همانند آن شنیده نشده است».

سپس می‌گوید: «در شام از خشم تیمور لنگ هیچ کس نجات نیافت جز خانواده ای از مسیحیان، تیمور لنگ دستور به قتل عام اهل سنت داد و علویان (نصیریان) را استثنا کرد و بعد از شام تیمور لنگ به بغداد رفته و نود هزار نفر از آنان را کشت».^۲

۱- تاریخ العلویین (ص ۳۳۴) و ما بعد آن.

۲- تاریخ العلویین (ص ۳۴-۳۳۹).

این برخی از خیانت‌های آن‌ها در دوره حملات مغولان و تاتار بود و اما در دوره حملات صلیبی به جهان اسلام نیز صلیبیان جز از طریق اینان و از مناطق سکونتشان-غالباً- همانند طرسوس و انطاکیه و دیگر مناطق نفوذشان وارد سرزمین‌های اسلامی نشدند بلکه حتی شهر انطاکیه طی توافقی به دست صلیبیان افتاد که میان رهبر نصیری "فیروز" و فرمانده صلیبیان "بوهمند" صورت گرفت!

برخی از خیانت‌های نصیریان در دوره معاصر:

خیانت‌های نصیریان در دوران معاصر بیشتر از آنست که به شمار آید، آن‌ها همیشه خود را به استعمار نزدیک می‌کنند و در ازای برخی منافع با آن‌ها همکاری می‌کنند، به عنوان مثال:

نصیریان با اشغالگران فرانسوی در اثنای تسلط آن‌ها بر سوریه همکاری کردند و بهترین یار آن‌ها علیه دولت عثمانی (دولت خلافت در آن دوران) بودند و در ازای این کار نصیریان، فرانسویان مجموعه‌ای از اراضی را به آن‌ها بخشیدند که از وضعیتی شبه مستقلانه برخوردار بود و این اراضی همانی است که به کوهستان علویان معروف شده است. بوی‌گند این خیانت از سخنان خود نصیریان وقتی که به الطاف فرانسه اقرار می‌کنند پخش می‌شود و البته این لطف نبوده بلکه مزد خیانت بوده است.

محمد ایمن غالب نصیری می‌گوید: «این ترکان بودند که این گروه را از این اسم (علویان) محروم کرده و بر آن‌ها نام نصیریان را گذاشتند و این اسم از کوهستانی گرفته شده که در آنجا سکونت می‌کردند و قصدشان از این نام ضربه زدن به آن‌ها و تحقیرشان بود اما فرانسویان در هنگام قیمومیتشان بر سوریه این اسم را که ۴۱۲ سال از آن محروم مانده بودند

به آن‌ها باز گردانند و از سوی کمیسریای عالی در بیروت در تاریخ ۱۹۲۰/۹/۱ میلادی فرمانی مبنی بر نامگذاری کوهستان نصیریان به عنوان "اراضی مستقل علویان" صادر شد.^۱

یکی از مشهورترین سران خائن نصیری در دوران معاصر فردی است که به او "سلمان المرشد" گفته می‌شود و از روستای جوبه در شرق شهر لاذقیه سوریه است. این شخص ادعای خدایی کرده بود و بسیاری از نصیریان به او ایمان آورده و از او پیروی کردند.

او نقش خود را خوب بازی کرد؛ لباسی می‌پوشید که دارای دکمه‌های برقی بود و در جیبش یک باتری پنهان کرده بود که به این دکمه‌ها وصل بود، هنگامی که برق جریان می‌یافت نوری از این دکمه‌ها ساطع می‌شد که با دیدن آن یارانش برایش به سجده می‌افتادند.

جالب اینجاست که مشاور فرانسوی نیز که در پشت پرده این الوهیت پوشالی بود همراه سجده کنندگان سجده می‌کرد و سلمان المرشد را چنین خطاب می‌کرد که: ای معبود من!^۲

فرانسویان او را به خود نزدیک کرده و استخدامش کردند و برای علویان نظام خاصی قرار دادند. او قدرت گرفت و لقب "رئیس ملت علوی جبدری غسانی" به او داده شد، او قضاتی را تعیین کرده و قوانینی را به وجود آورد و بر روستاهای تابع خود مالیات وضع کرد. و گروه دفاعی مخصوصی به نام فداییان را تشکیل داد و به خاطر همکاری محکم میان او و اشغالگران فرانسوی، هنگامی که فرانسویان سوریه را ترک کردند اسلحه زیادی را برای این نصیری و پیروانش جا گذاشتند که موجب شد آن‌ها سر به شورش بردارند، حکومت سوریه در آن زمان نیرویی را فرستاد که برخی از پیروان او را کشته و او را به همراه برخی دیگر دستگیر کردند و سپس در دمشق در سال ۱۹۴۶ به دار اعدام آویخته شد.^۳

۱- تاریخ العلویین (ص ۳۹۱)

۲- اسلام بلا مذهب (ص ۳۰۹)

۳- خیرالدین الزرکلی: الإعلام (۱۷۰/۳).

یکی دیگر از سرانشان، نصیری خبیث "سویف یاسین" بود که مدت‌ها سعی در پیکار با دولت عثمانی به وسیله سخنرانی‌ها و اشعار و حتی سلاحش کرد.

دکتر سلیمان الحلبی می‌گوید: «هنگامی که انگلیس فلسطین را در سال ۱۹۱۸ میلادی اشغال کرد یوسف یاسین به همراه گروهی که انگلیس شکل داد داوطلب شد که همراه لورنس و ملک عبدالله در حجاز به اسم ارتش عربی با ترکان عثمانی بجنگد، یوسف یاسین در باشگاه‌ها و در میان جوانان در شهر قدس سخنرانی کرده و آن‌ها را به جهاد علیه ترکان فرا می‌خواند».

روزنامه الکواکب صادره از قاهره در تاریخ ۱۹۱۸/۹/۳ گزارشی را از گزارشگر خود در قدس منتشر کرد که گردهمایی را که در باشگاه عربی به منظور تشویق جوانان به شرکت در این ارتش تشکیل شده بود را توصیف می‌کرد، گزارشگر می‌گوید: یوسف یاسین جوان به عنوان یک سرباز ارتش عربی به ایراد سخنرانی پرداخته و سپس چنین سرود:

سنأخذ هذا الحق بالسيف والقنا شيب وشبان على ضمير بلق
این حق را با شمشیر و زحمت همراه پیر و جوان علی رغم ضعف و لاغری خواهیم گرفت.

و البته انگلیس هم عملاً فلسطین را گرفت اما با فریب و نیرنگ نه، بلکه با شمشیر و زحمت و لاغری، و سپس آن را به یهود داد و آن‌ها نیز دولتی برای خود در آن برپا کردند...^۱

این‌ها علاوه بر خیانت‌هایی است که آن‌ها با همکاری با مارونی‌های نصرانی در بسیاری از حوادث چه در سوریه و چه در لبنان، به امت اسلام روا داشته‌اند.^۲

در بایگانی وزارت خارجه فرانسه (شماره ۳۵۴۷ به تاریخ ۱۹۳۶/۶/۱۵) سند مهمی وجود دارد که متضمن عریضه‌ای است که رهبران طائفه نصیری در سوریه به نخست وزیر فرانسه

۱- الطائفة النصيرية (ص ۱۱۴، ۱۱۵).

۲- منبع سابق ص ۱۰۹.

نوشته، و طی آن از او خواهش می‌کنند که فرانسه از سوریه نرود و یهودیانی را که به فلسطین آمده‌اند ستایش کرده و فرانسه را بر ضد مسلمین تحریک می‌کنند و این سند را این افراد امضا کرده اند: سلیمان الأسد، محمد سلیمان الأحمد، محمود آغا حدید، عزیز آغا هوش، سلیمان المرشد، محمدبک جنید. در ادامه متن این سند را به خاطر اهمیت آن می‌آوریم:

«دولت لیون بلوم، رئیس حکومت فرانسه:

ملت علوی که سال به سال با غیرت و قربانی‌های بسیار استقلال خود را حفظ نموده و در معتقدات دینی و عادات و تاریخ خود با ملت مسلمان "سنی" فرق دارد و هیچ روزی نبود که حاضر به پذیرش سلطه و دخالت در امورش شود، ما امروز می‌بینیم که چگونه مردم دمشق یهودیانی را که میان خودشان زندگی می‌کنند از ارسال مواد غذایی برای برادران یهودی مظلومشان در فلسطین اجباراً منع می‌کنند و این یهودیان پاک طینت برای اعراب مسلمان تمدن و صلح را آورده و طلا و رفاہ را در سرزمین فلسطین پخش کرده و هیچ وقت کسی را اذیت نکرده و چیزی را با زور نگرفته‌اند اما با این حال مسلمانان (سنی‌ها) علیه آن‌ها اعلان جهاد کرده‌اند علی‌رغم این که انگلیس در فلسطین و فرانسه در سوریه است. ما احساس اصیلی را که شما را وادار به دفاع از ملت سوریه و خواسته او برای رسیدن به استقلال می‌کند ارج می‌نهمیم اما سوریه هنوز از این هدف شریف دور است و تحت تأثیر روح فنودالیسم مذهبی مسلمین (سنیان) و تخریب ملت علوی که امضاکنندگان این یادداشت نمایندشان هستند می‌باشد، ملت علوی به این وسیله حکومت فرانسه را برای حفظ آزادی و استقلالش به فریاد می‌خواند و سرنوشت و آینده خود را جلوی او می‌گذارد و مطمئن است که حتماً تکیه گاه محکمی نزد آن‌ها برای ملت علوی که دوست آن‌ها بوده و خدمات بزرگی را به فرانسه کرده است خواهد یافت»^۱.

۱- دکتر محمد احمد خطیب: الحركات الباطنية في العالم الإسلامي (ص ۳۳۵) چاپ عالم الکتب للنشر والتوزيع، ریاض، چاپ دوم (۱۴۰۶ هجری - ۱۹۸۶ میلادی).

شیعیان نصیری از توطئه بر ضد دولت عثمانی در تلاش برای از بین بردن آن دست بر نمی‌داشتند؛ رهبر نصیری "شیخ صالح العلوی" در سرنگون کردن دولت عثمانی مشارکت داشت به این وسیله که راهی را که طرطوس را به حماه وصل می‌کرد قطع کرد و در نتیجه آن ترکان خسارت زیادی را دیدند، او در سال ۱۹۲۰ میلادی با کمال آتاتورک قراردادی را بست و بعد از انقلاب مشکوکی بر ضد فرانسویان صالح العلوی تسلیم شد و فرانسویان از او گذشت کردند بر عکس کاری که با مجاهدان مسلمان می‌کردند.^۱

این بود تاریخ آنان که در ظاهر و باطن گواه خیانت آن‌ها و همدستی همیشگی‌شان با دشمنان اسلام می‌باشد.

۱- استاد محمد عبدالغنی النواوی: مؤامرات الدویلات الطائفیه ص ۲۶۳ چاپ اول ۱۴۰۳ هجری-۱۹۸۳.

مبحث شانزدهم:

خیانت‌های شیعیان دوازده امامی در لبنان با اتحاد با نصیریان

شیعیان لبنان اثنی عشریه و رافضی و خبیث هستند و در خیانت و کینه‌توزی با اهل سنت مانند گذشتگان‌شان هستند و آنچه که در تاریخ معاصر در باره جنگ داخلی لبنان منتشر شد جز زنجیره‌ای خونین نبود که عوامل متعددی در آن مشارکت داشتند: رژیم سوریه نصیری و شیعیان دوازده امامی در گروهک‌های شبه نظامی "امل" و ارتش لبنان، و همه این‌ها را دشمنی‌شان با اهل سنت دور هم گرد آورده بود.

«جنگ داخلی در لبنان با حادثه اتوبوس در منطقه عین الرمانه در تاریخ ۱۳/۴/۱۹۷۵ شروع شد و فلسطینیانی که در اردوگاه‌ها سکونت می‌کردند خود را در این جنگ درگیر دیدند. نیروهای نصیری سوریه با ارتشی که شمار آن ۳۰ هزار سرباز بود دخالت کرده و وارد درگیری‌های شدیدی شد که طی آن با شیعیان که حزب امل و برخی گردان‌های ارتش لبنان نماینده آن‌ها بودند و مارونی‌های لبنان متحد شدند.

آن‌ها با محاصره تل الزعتر شروع کردند و از رسیدن مواد غذایی و نان و دارو به آن‌ها جلوگیری کرده و اردوگاه‌های فلسطینی را شدیداً بمباران می‌کردند. آن‌ها مانند حیوانات درنده به اردوگاه حمله‌ور شده و کودکان و پیران را می‌کشتند و شکم‌ها را پاره می‌کردند و به زنان پاکدامن تجاوز می‌کردند. در این میان سوریه این قتل عام فجیع را با پوشش "پایان دادن به جنگ داخلی" پنهان می‌کرد.

به طوری که کمک‌های رژیم‌های عربی برای پوشش دادن هزینه نیروهای سوری عامل در لبنان به سویشان سرازیر شد. و اردوگاه تل الزعتر به طور کامل ویران شد^۱.

هدف بعدی اردوگاه پناهندگان فلسطینی عین الحلوة در خارج صیدا بود که بزرگترین اردوگاه لبنان به شمار می‌رفت و حدود ۵۰ هزار نفر که نیمی از آن‌ها لبنانی‌های فقیر بودند در آن سکونت داشتند، این اردوگاه پناهگاه‌های زیر زمینی زیادی را در خود داشت که

۱- عبدالله محمد الغریب: وجاء دور المجوس (۲/۴۲-۴۴) با تصرف.

ساکنان، آن‌ها را هنگام حملات هوایی اسرائیل به کار می‌بردند. بمباران شروع شد و حتی بیمارستان هم بمباران شد و دو شعبه آن که بیماران هنگام بمباران به آن پناه بردند نیز تخریب شد»^۱.

آیا این پایان دادن به جنگ اهلی بود؟ یا این که یک نقشه رافضیانه خبیث بود که مو به مو به زرنگی و خباثت اجرا شد و همان‌طور که انتظار می‌رفت نیروهای نصیری مسئولیت آنچه رخ داده بود را نپذیرفت و آن را به یک درگیری که میان فداییان صورت گرفت نسبت داد. «چرخ زمان را به تندی می‌چرخانیم چرا که تکان دادن این زخم جز بر درد و اندوه‌مان نمی‌افزاید تا به سال ۱۹۸۲ برسیم که اسرائیل با ۲۰ هزار سرباز به لبنان حمله‌ور شده و با سرعت زیادی جنوب لبنان را در نوردید و سپس به حرکت خود به سوی بیروت (پایتخت) ادامه داد و آنجا مارونیان با آغوش باز به استقبالشان رفته و آن‌ها را با امداد و مشورت یاری کردند. نیروهای اسرائیلی بیروت غربی-بیروت سنی- را از زمین و دریا و هوا بمباران کردند و آب و غذا و دارو را از مسلمین سنی در بیروت غربی منع کردند. در مورد این بمباران وحشتناک که بیروت غربی با آن مواجه شد حوادث روز یکشنبه ۱۹۸۲/۸/۱ را می‌توان مثال شد که موشک باران اسرائیل از زمین و هوا و دریا به مدت چهارده ساعت ادامه یافت و در خلال آن ۱۸۰ هزار موشک یعنی با میانگین ۲۱۴ موشک در هر دقیقه شلیک شد و همانند همین موشک باران در روز سوم و چهارم و دهم و دوازدهم همان ماه تکرار شد، منازل ویران شده و کودکان تراسنده شده و پیران کشته شدند و خون مسلمین لبنانی با خون مسلمین فلسطینی مخلوط گشت و بعد از آن شیعیان رافضی و دروز و سکولارها خواستار خروج سازمان آزادی بخش فلسطین از بیروت و بلکه از تمام لبنان شدند... و چنین هم شد»^۲.

۱- منبع سابق ص ۴۶.

۲- و جاء دور المجوس: ۴۹/۲.

«رژیم نصیری سوریه در برابر این حمله فقط تماشا کرد و بلکه به صراحت اعلان کرد: نیروهای سوری برای انجام وظیفه معینی که پایان دادن به جنگ داخلی بود وارد لبنان شده بود و برای این نرفته بود که با اسرائیل در آنجا بجنگد»^۱.

«موضع گیری شیعیان رافضی در لبنان نیز همین‌طور بود، آن‌ها این پیروزی را تبریک گفتند چرا که اسرائیل آرزوی آن‌ها را در باره طرد فلسطینیان از جنوب لبنان برآورده کرده بود و رادیوهای صهیونیست‌ها سخنان بزرگان آن‌ها را در باره تأیید اسرائیل نقل می‌کردند»^۲.

خلاصه سخن: اسرائیل جنگ‌های سختی را با مسلمانان به راه انداخته که در تمامی آن‌ها اهل سنت تنها بوده و به تنهایی با آن‌ها جنگیده‌اند و این چیزی است که روزنامه الأنباء کویتی صادره به تاریخ ۱۹۸۵/۴/۳۰ تحت عنوان "اسرائیلی‌ها فقط سازمان‌های سنی را خلع سلاح کردند" بدان تأکید می‌ورزد: اسرائیلی‌ها عملیات خلع سلاح را ابتدا به فلسطینیان و سپس به اهل سنت لبنان منحصر کردند و با دیگران چنین نکردند، در مورد گروهک‌های حرکت امل و مارونیان هیچ‌گونه خلع سلاحی صورت نگرفت، اینجا بود که رهبران اسلامی سنی دریافتند که آن‌ها در مقابله‌ای استراتژیک هستند، گسترده‌تر از آنچه که قبلاً با چشمان غیر مسلح دیده می‌شد، این استراتژی بر محور این نظریه اسرائیلیان استوار بود که سنی لبنانی و فلسطینی مقیم لبنان را یکسان می‌انگاشت و طبق این نظریه مناطق سنی‌نشین زمین حاصل‌خیزی برای رشد مقاومت فلسطینی بوده و خواهد بود»^۳.

خیانت‌های حزب "امل" شیعه:

حرکت امل جنبشی مسلحانه بود که در لبنان شکل گرفت و ضربات سختی به دشمنان خود وارد می‌کرد البته دشمن او صهیونیسم نبود بلکه ساکنان اردوگاه‌های فلسطینی و بیروت

۱- منبع قبلی ۵۰/۲.

۲- منبع سابق ۵۲/۲.

۳- منبع قبلی (۵۲/۲، ۵۳).

غربی بودند چرا که آن‌ها سنی بودند. حرکت امل از سوی رژیم نصیری سوریه و رژیم اثنی عشری ایران حمایت مالی می‌شد.

حرکت امل دست به چنان جنایت‌ها و قتل عام‌هایی در میان اهل سنت زد که ای بسا صهیونیست‌ها مانند آن مرتکب نشده باشند:

«در شب دوشنبه ۱۹۸۲/۵/۲۰ شبه نظامیان حزب امل به دو اردوگاه صبرا و شاتیلا حمله‌ور شده و تمام کارکنان بیمارستان غزه را بازداشت کردند. سپس بمباران هدفمند با خمپاره و اسلحه مستقیم شروع شده و گسترش یافته و اردوگاه برج الراجنه را نیز در بر گرفت. جنگی که امل شعله‌ور کرده بود به راه افتاده و مردان و زنان و کودکان را قتل عام می‌کرد. نیروهای امل در وضعیت خوبی بودند چون قادر به حمله و عقب‌نشینی و تغییر موضع بودند اما جنگجویان فلسطینی فقط می‌توانستند از خودشان دفاع کنند و توانایی عقب‌نشینی از سنگرهای خود را نداشتند. علی‌رغم این، حرکت امل نتوانست در برابر جنگجویان فلسطینی زمان زیادی مقاومت کند، اینجا بود که جنایت‌کار حرفه‌ای شیعه "نبیه بری" به فرماندهان تیپ ششم ارتش لبنان دستور داد که وارد معرکه شوند و با نیروهای امل در ذبح مسلمانان اهل سنت لبنان مشارکت کنند، چند ساعت بیشتر از صدور فرمان نگذشته بود که تیپ ششم با تمام امکانات و نیروهای خود در معرکه حضور یافت. لازم به ذکر است که افراد تیپ ششم همگی از شیعیان هستند، این تیپ قبلاً نیز در جنگ‌های شدیدی علیه مسلمانان سنی در بیروت غربی شرکت کرده بود»^۱.

تلاش‌های زیادی برای ایجاد آتش بس صورت گرفت اما فایده‌ای نداشت چون رهبران شیعه حرکت امل حقه بازی می‌کردند، آن‌ها وعده آتش بس می‌دادند اما به شبه نظامیان حزب دستور آتش بس نمی‌دادند.

جنگ ادامه داشت و گاهی شدید و گاهی خفیف می‌شد و علی‌رغم همکاری تیپ ششم با حرکت امل و ایستادن در کنار نیروهای حرکت باز نتوانست جنگ را به نفع خود پایان

دهد. برای همین تیپ هشتم ارتش لبنان نیز وارد عمل شد و در کنار حرکت امل علیه فلسطینیان ایستاد. ارتش رژیم نصری اردوگاه فلسطینی الخلیل را در منطقه البقاع محاصره کرده و تعدادی از جوانان اردوگاه را دستگیر کرد. طرف دیگر نیز که تمامی این معرکه‌ها به خاطر منفعت او به جریان افتاده بود، وارد شد و اسکادرانی از هواپیماهای یهودی دیوار صوتی را در فضای اردوگاه‌ها شکسته و صدای مهیبی را تولید کرد و به پرواز خود در ارتفاع کم بر روی بیروت و کوهستان ادامه داد تا عملیات پاکسازی را به خوبی مشاهده کرده و از شاهکارهای مزدورانش عکس بگیرد و وحشت بیشتری را در قلوب کودکان و پیران و زنان در اردوگاه‌های لگدمال شده وارد کند»^۱.

روزنامه‌های جهان در باره جنایت‌های شیعیان حزب امل می‌گویند:

روزنامه‌های جهان در باره هولناک بودن جنایت‌هایی که حرکت امل و هم‌دستانشان در حق سکان بیروت غربی و آوارگان اردوگاه‌های فلسطینیان مرتکب شدند می‌نویسند از جمله: خبرنگار روزنامه "صندای تایمز" می‌گوید: «گزارش دقیق اخبار قتل عام‌ها ممکن نیست چون حرکت امل مانع ورود عکاسان به اردوگاه‌ها می‌شوند و برخی از آن‌ها تهدید به مرگ شده‌اند. بسیاری از خبرنگاران از ترس رבוده شدن و قتل از لبنان خارج شده‌اند و کسانی که باقی مانده‌اند به سختی کار خود را انجام می‌دهند...»^۲.

روزنامه الوطن کویتی می‌نویسد: «حرکت امل و تیپ ششم حتی بعد از سقوط اردوگاه مانع ورود خبرنگاران می‌شوند و دوربین‌ها و برخی از فیلم‌هایی که برخی خبرنگاران موفق به تهیه آن شده‌اند را شکسته و خرد کرده‌اند و این فیلم‌ها هم فقط از آثار خونریزی بوده است چه برسد به جنایت‌هایی که در این جریان رخ داده است».

۱- و جاء دور المجوس (۸۱-۷۴/۲) با اختصار.

۲- صندای تایمز: به تاریخ ۱۹۸۵/۶/۳ به نقل از "و جاء دور المجوس" (۸۹/۲).

خبرگزاری فرانسه خاطر نشان می‌کند که: «بعد از سقوط اردوگاه مجموعه‌هایی از نیروهای ارتش و حرکت امل با حالتی عصبی و خشن در هر ده متر و بیست متر پخش شدند تا خبرنگاران و عکاسان را از گرفتن هر گونه عکسی مانع شوند. روزنامه صدای تایمز نیز می‌گوید که تعدادی از فلسطینیان در بیمارستان‌های بیروت کشته شده و مجموعه‌ای از جسد‌های فلسطینیان دیده شده‌اند که صاحبانشان سر بریده شده و سرشان از تنشان جدا شده بود».

خبرگزاری آسوشیتدپرس می‌گوید: «از دو تن از شاهدان عینی نقل می‌کند که شبه‌نظامیان امل ده‌ها تن از مجروحان و شهروندان را در هشت روز جنگ در این سه اردوگاه گرد آورده و همه آن‌ها را به قتل رساندند. که از میان آن‌ها ۴۵ زخمی از بیمارستان غزه جمع آوری شده بودند. روزنامه "ریبو بلیکا" ایتالیایی می‌گوید که یکی فلسطینی که فلج بوده و سال‌ها بوده که توانایی راه رفتن را نداشته است دستانش را در شتیلا جلوی عناصر حرکت امل بالا گرفته و تقاضای رحم کرد اما جواب او گلوله و کشته شدن بود، این روزنامه در باره این حادثه می‌گوید: این واقعاً یک جنایت بود»^۱.

خبرنگار "کونا" می‌بیند که: «برخی از زنان از اردوگاه صبرا و شاتیلا بیرون آمده و جلوی بیمارستان عکا در جاده عمومی ورودی جنوبی صبرا بودند، یکی از آن‌ها گفت: وا اسفا بر جوانان. این جنگ به نفع چه کسی به راه افتاده است؟ دومی گفت: ما دشمن نیستیم، دشمن مشترک ما یکی است و آن اسرائیل است، هدف ما آزاد سازی سرزمینمان فلسطین است تا به سرزمینمان باز گردیم»^۲.

این زن بیچاره در خوش‌بینی به شیعه مبالغه کرده و گفته که ما دشمن نیستیم، شاید او معذور باشد چرا که او مانند بسیاری از سنی‌های بیچاره است که دوست و دشمن را تشخیص نمی‌دهند.

۱- و جاء دور المجوس (۹۰/۲-۹۲) باختصار.

۲- و جاء دور المجوس (۹۵/۲).

در گزارشی طولانی که "جون کیفتر" در روزنامه نیویورک تایمز منتشر کرده بود چنین آمده بود: «گروهی از روزنامه نگاران وارد اردوگاه برج الراجنة شدند... اردوگاه به طور بسیار فجیعی ویران شده بود... حتی برخی فلسطینی‌ها عنوان کردند که کاری که حرکت امل با آنان کرده اسرائیل با آن‌ها نکرده بود... در اردوگاه‌ها نفرتی ایجاد شده بود نه فقط از شبه‌نظامیان امل، بلکه شاید بیشتر از سوریه که عامل اصلی شمرده می‌شود که طرح محاصره اردوگاه را برنامه ریزی کرده و حرکت امل را یاری کرد تا نفوذ یاسر عرفات رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین را از بین ببرد و با واسطه، سیطره خود را بر لبنان تقویت کند»^۱.

این گاهی از کوه بود و اندکی از بسیار گزارشات جهانی که این حوادث را دنبال کردند در زمانی که بسیاری از مسلمانان سنی از آن غافل بوده و یا خود را به غفلت زدند و هنوز هم ندای وحدت و تقریب سر داده و فریب تقیه این قوم را می‌خورند، انا لله و انا الیه راجعون.

همکاری شیعه با یهود حقیقت است نه توهم:

استاد عبدالله محمد الغریب می‌گوید: «همکاری شیعه با صهیونیست‌ها در جنوب لبنان حقیقتی اثبات شده است، نه افسانه‌ای که دشمنان روافض آن را ساخته باشند، روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های منطقه‌ای و جهانی در باره این همکاری و تعاون سخن گفته و مسلمانان و نصارای جنوب لبنان این را به وضوح و از نزدیک لمس کرده‌اند و دو طرف شیعی و یهودی بدان اعتراف نموده‌اند».

خبرگزاری رویترز در گزارشی از النبطیه در تاریخ ۱۹۸۲/۷/۱ می‌گوید: «نیروهای صهیونیستی که کشور را اشغال کرده‌اند به سازمان امل اجازه داده‌اند که گروهک‌های شبه نظامی مخصوص تابع خود را حفظ کرده و نیز اجازه حمل تمام سلاح‌هایشان را به آن‌ها داده‌اند. یکی از فرماندهان شبه نظامیان سازمان امل به نام حسن مصطفی صراحتاً عنوان کرده که این سلاح‌ها برای دفاع از خودمان بر ضد فلسطینیان استفاده خواهد شد و بعد از این که

اسرائیل تصمیم خود برای خروج از لبنان را اعلان کرد سازمان امل تعقیب نیروهای فلسطینی را در بیروت غربی و جنوبی و در جنوب لبنان افزایش داده است و ادعای‌های اسرائیل بر ضد سازمان آزادی بخش فلسطین شبیه ادعاهای امل بود، آیا این امور میان دو طرف به طور تصادفی شکل گرفته است؟».

این سؤال را روزنامه "جرزالیم پست" در شماره تاریخ ۱۹۸۵/۵/۲۳ پاسخ می‌دهد: «نباید هم سویی منافع امل و اسرائیل را نادیده گرفت، این هم سویی منافع براساس خواسته مشترک این دو، مبنی بر حفاظت از منطقه جنوب لبنان و قرار دادن آن به صورت منطقه‌ای امن و تهی از هر گونه عملیات بر ضد اسرائیل، قرار گرفته است. اسرائیل تا کنون در تحویل وظیفه حفاظت از امنیت و قانون در مرزهای فلسطین و لبنان به سازمان امل تردّد کرده است و اکنون وقت آن رسیده که اسرائیل این وظیفه را به امل بسپارد».

همچنین این سؤال را رئیس اطلاعات نظامی یهود "یهود باراک" جواب می‌دهد و می‌گوید: «من کاملاً اطمینان دارم که سازمان امل تنها نیروی مسلط و مقتدر در منطقه جنوب لبنان خواهد بود و مانع حضور سازمان‌ها و نیروهای ملی لبنانی در جنوب و انجام عملیات بر ضد اسرائیل، خواهد شد».

این سؤال را همچنین وزیر خارجه سوئد "بیر اوپرت" را آنجا جواب می‌دهد که تأکید می‌کند که او در جنیف در تاریخ ۱۹۸۵/۶/۲۴ نامه‌ای را از سوی رئیس حرکت امل "نبیه بری" به رهبران اسرائیل تحویل می‌دهد. اما او حاضر به افشای تفصیل این نامه نشد.^۱

در گزارشی که مجله الاسبوع العربی در تاریخ ۱۹۸۳/۱۰/۲۴ از مصاحبه‌اش با حیدر الدایخ یکی از رهبران امل در جنوب منتشر کرده بود چنین آمده است: «به قرار گاه نظامی حیدر الدایخ رسیدیم، در آنجا افرادی حضور داشتند که لباس نظامی به تن کرده و اسلحه به دست داشتند، برخی از آن‌ها سنشان از بیست سال بیشتر نبود و برخی از آنان ریش نگه داشته بودند، در آن هنگام فهمیدیم که این عناصر از افراد ارتش شیعی هستند و و این اسرائیل است

که آن‌ها را آموزش می‌دهد، به خصوص وقتی که چند متر آن سوی قرار گاه ویلایی دیدیم که اسرائیلی‌ها در آن جمع شده بودند و یکی از اسرائیلی‌ها گاه گاه دوربینش را روی چشمش می‌گرفت و به چهره‌ها خیره می‌شد.

در وسط قرار گاه به حیدر الدایخ رسیدیم، دیدیم که پرچم لبنان برافراشته شده و روی برخی از ماشین‌ها نوشته شده بود: "نیروهای کربلاء"، از حیدر علت این نامگذاری را پرسیدیم، او گفت: واقعه کربلاء در نظرم مدلولات بسیاری دارد، واقعه کربلا مصیبت امام حسین بود که با ظلم می‌جنگید و ما نیز با ظلم می‌جنگیم و در نظر من لبنان هم اکنون مانند کربلاء است چون وضعیت لبنان همانند وضعیت حسین در کربلاء است، آن هنگام دشمنان امام بسیار بودند و دوستان نیز او را تنها گذاشته بودند و لبنان نیز همینطور است، برای همین ما از امام حسین الهام گرفته و به راه او می‌رویم.

از یکی از نظامیان دایخ علت حمل سلاح را پرسیدیم، او در جواب گفت: علت این که من سلاح حمل می‌کنم خطراتی است که شیعه در معرض آن قرار دارد و نیز پراکندگی و هرج و مرجی که ممکن است در آینده دچار آن شود.

از حیدر الدایخ پرسیدیم: آیا قبول داری که نام گذاری ارتش شیعی به این بر می‌گردد که افراد شما از شیعیان هستند؟ جواب داد: ما در منطقه‌ای شیعی هستیم و تمام افراد من (ساکنان جنوب لبنان) از فرقه تشیع هستند اما این به این معنی نیست که ما فرقه‌ای و متعصب هستیم، ما هیچ بعد یا تفکر فرقه‌ای نداریم، برادرم ما که شیعه هستیم چه باید بکنیم؟ آیا هویت خود را تغییر دهیم؟ آیا فرقه خود را تغییر دهیم تا برخی از مردم راضی شوند؟ امکان ندارد که ما از این هویت دست بکشیم و امکان ندارد که منکر اسلام خود شویم.

دایخ به سخنش ادامه می‌دهد: «همه مردم می‌دانند و حکومت نیز می‌داند که ما از شروع حوادث سلاح برداشته‌ایم و علیه تروریسم فلسطینی و علیه سرکشی‌هایی که در جنوب رخ می‌داد وارد جنگ‌هایی شده‌ایم».

سپس اسرائیل را ستایش کرده و می‌گوید: «ما پیش از ورود اسرائیل به جنوب، سلاح

حمل می‌کردیم و با این وجود اسرائیل دستمان را باز گذاشت و خواست که ما را یاری کند و بدین جهت تروریسم فلسطینی را از جنوب و دیگر مناطق ریشه کن کرد، ما هرگز نمی‌توانیم این لطف اسرائیل را جبران کنیم و هیچ چیزی از او نخواهیم خواست تا باری بر دوش او نباشیم^۱.

امیدوارم که بعد از ارائه این دلایل برای اثبات خیانت این قوم و همکاریشان با صهیونیست‌ها هر مسلمانی بیدار شده و وقتی می‌بیند که برخی از گروهک‌های شیعی در لبنان مانند حزب الله با اسرائیل می‌جنگید فریب آن را نخورد، مسئله غیر از مجرد دفاعی قومی یا وطنی نیست که بر حسب دگرگونی‌های سیاسی آتش آن گاهی شعله‌ور شده و گاهی خاموش می‌شود، هرگاه اسرائیل از آن‌ها خشمگین شد مقابله و تصادم صورت می‌گیرد و هرگاه از آن‌ها رضایت داشت آتش جنگ خاموش می‌شود و در این مسئله اسراری وجود دارد که ان شاء الله در آینده برای ما و یا برای نسل‌های بعدی ما روشن خواهد شد.

مبحث هفدهم: خیانت‌های شیعیان دروز

دروز یکی از فرقه‌هایی است که از مذهب اسماعیلی فاطمی جدا شده است و از غلات شیعیان اسماعیلی شمرده می‌شود و به ابو محمد درزی که با الحاکم بامر الله فاطمی دوستی داشته منسوب است.

آن‌ها اعتقاداتی کفری دارند که قبیح‌ترین آن‌ها اعتقاد به الوهیت "الحاکم بامر الله" است. مبنای این عقیده این است که درزی کتابی را برای الحاکم نوشته بود و در آن ذکر نموده بود که روح آدم به علی بن ابی طالب منتقل شده و روح علی به پدر الحاکم و از او به خود الحاکم منتقل گشته است و درزی او را برای ادعای ربوبیت یاری کرد. آن‌ها به نسخ شریعت اسلام اعتقاد داشته و معتقدند که شریعت اسلام با شریعتی که خود بوجود آورده‌اند منسوخ گشته است. به تناسخ ارواح و انتقال آن‌ها به زندگان در صورت انسان و حیوان اعتقاد دارند. و بهشت و جهنم و جزا و پاداش اخروی را انکار می‌کنند.

از تمام ادیان و بخصوص از مسلمانان سنی تفر دارند و خون و مالشان را حلال می‌دانند و دیگر عقاید کفری باطل^۱.

بیشتر دروز الآن در لبنان متمرکز هستند و به شدت در چگونگی عقیده خود متحیر هستند که آیا هنوز به الوهیت الحاکم اعتقاد دارند یا نه؟

نظر برخی از محققین این است که آن‌ها هنوز به الوهیت الحاکم اعتقاد دارند و نظر برخی دیگر این است که آن‌ها از این معتقدات دست برداشته‌اند اما پنهان کاری شدید آنهاست که قضاوت در باره آن‌ها را مشکل کرده است^۲ و اما تاریخ این قوم: حتی اگر فقط دوران معاصر

۱- القلقشندی: صبح الأعشى (۲۴۸/۱۳) چاپ "الهیة المصریة العامة للتألیف و الترجمة و النشر"، النجوم الزاهرة (۱۷۶/۴) و دکتر محمد کامل حسین در کتاب طائفة الدرروز تاریخها وعقائدها (ص ۸۶-۱۲۷) چاپ دار المعارف مصر ۱۹۶۲ میلادی.

۲- دکتر فتحی الزغبی: غلاة الشیعة (ص ۲۱۶) و ما بعد آن-چاپ اول ۱۹۹۸ میلادی.

را در نظر بگیریم پر است از خیاناتی که تأثیر زیادی در شکست‌ها و عقب ماندگی‌های امت داشته است.

آن‌ها شورش‌های متعددی را به راه انداختند که موجب بی‌ثباتی امنیت و پریشانی دولت عثمانی شدند و بخش بزرگی از نیروهای انسانی و امکانات مادی در راه نابود کردن این شورش‌ها به هدر رفت.

هنگامی که محمد علی پاشا از دولت عثمانی در سال ۱۲۴۷ هجری جدا شد و برای اشغال شام به رهبری دختر ابراهیم حرکت کرد، دروزیان از همدستان او و مخالف دولت عثمانی بودند.

امیر بشیر الشهابی (متوفای ۱۲۶۶ هجری) که امیر دروزیان بود به همراه سربازانش در کنار لشکر محمد علی می‌جنگیدند و به کمک آن وظیفه ابراهیم پاشا بن محمد علی فرمانده حملات مصر آسان شده بود، او توانست بر دمشق مسلط شود و ارتش ترک (عثمانی) را در حمص و دیگر کوه‌های طورس و اوغل در قلب سرزمین ترکان شکست خورد در حالیکه نزدیک بود که ضربه‌ای کاری به اروپای مریمز وارد شود اما بریتانیا و آلمان و روسیه او را مجبور به عقب نشینی کردند.

دروزیان تلاش کرده‌اند که از هر فرصت مناسبی برای برپایی دولت درزی استفاده کنند و به خاطر همین به کوهستان حوران هجرت کردند، کوهستانی که بعد از آن کوهستان دروز نامیده شد و این بعد از آن بود که ساکنان مسلمان آنجا را طرد کرده و همه جا آن را برای خود تصرف کردند.^۱

دروزیان در این مرحله به زد و خورد با روستایان و صحرا نشینان مسلمان و نصرانی و جنگ با آنان اکتفا نکردند بلکه در این میان دست به قتل عام‌های وحشتناکی زدند مانند آنچه که در سال ۱۲۹۸ هجری اتفاق افتاد وقتی که به دو روستای الکرک و ام‌ولد هجوم

۱- الانحراف العقیدة والعلمیة (۱/۵۷۵، ۵۷۶) و فیلیپ حتی: تاریخ سوریه و لبنان و فلسطین (۲/۳۴۱) چاپ

بردند و ساکنان آن دو روستا را تا آخرین نفر سربریدند و حتی کودکان شیرخوار را زنده نگذاشتند، دولت عثمانی بارها تلاش کرد که آن‌ها را تنبیه کند اما موفق نشد و در برابر فشارهای انگلیس عقب نشست.

وقتی که فرانسویان در سال ۱۲۱۳ هجری به رهبری ناپلئون مصر را اشغال کردند و بعد از به زیر فرمان در آوردن آن، رو به شام کرد و هنگامی که عکا را محاصره کرده بود این نامه را به بشیر نوشت:

«خطاب به بشیر: اردوگاه عکا ۲۰ مارس ۱۷۹۸

بعد از سیطره بر مصر وارد صحرای سینا شدم. به عریش و سپس به غزه و سپس به یافا آمدم بعد از این که بالشکر الجزایر روبرو شده و آن را نابود کردم، دو روز است که به عکا رسیده‌ام و من الآن آن را محاصره کرده‌ام.

من این خبرها را فوری به شما رساندم چون تردیدی نیست که تو از شکست‌های این طاغوت (منظورش الجزایر است) خوشحال می‌شوی، کسی که موجب وحشت و ترس‌های بسیاری برای انسانیت به طور عام و برای دروزیان محترم به شکل خاص شده است، خواسته خالصانه من این است که به دروزیان استقلال بدهم و شهر بندری بیروت را به آنان عطا کنم تا به عنوان مرکزی تجاری برایشان باشد.

بدین خاطر من دوست دارم که خود نزد ما بیایی و یا فوری کسی را بفرستی که توانایی کشیدن نقشه برای غلبه بر دشمن مشترکمان را داشته باشد و می‌توانی در تمام روستاهای دروزیان اعلان کنی که هر کس برای ما کمک بیاورد و بخصوص شراب بیاورد با بخشش و بزرگواری جبران خواهد شد.^۱

کاپیتان بورون می‌گوید: «امیر بشیر به نامه نابلئون جواب نداد اما نیرویی از دروزیان و مارونیان به ارتش نابلئون که در تلاش برای سیطره بر عکا در مارس ۱۷۹۹ بود پیوستند،

۱- محمد عبدالغنی النواوی: رؤیة إسلامیة فی الصراع العربی الإسرائيلي ص ۳۱، الانحرافات العقیدة و العلمیة

نیرویی نظامی از دروزیان و مارونی‌ها برای کمک به نابلئون که به دنبال تصرف عکا بود رسید، سپس می‌گوید: دروزیان و مارونی‌ها نابلئون را کمک کردند و امیر بشیر با فرستادن فرماندهان و مشاوران جنگی او را یاری کرد. او می‌گوید که فارس بک الأطرش به او گفته که: جدم اسماعیل چندین نامه به امضای نابلئون داشته که خطاب به پدرش اسماعیل نوشته شده بود اما این اوراق در آتش سوزی خانه از بین رفت».

از تاریخ ۱۹۲۰/۷/۲۵ تا ۱۹۴۶/۴/۱۷ مسلمانان در مقابل استعمار فرانسه با تمام توانایی‌های مادی یا معنوی‌شان مقاومت می‌کردند.

اما دروزیان در کوهستان خود موضع دیگری داشتند، آن‌ها به اشغالگران خوش آمد گفته و هر کمک و خدمتی که از دستشان بر می‌آمد بدانان کردند و فرانسویان از آن‌ها مطمئن شده و ترسی از آنان نداشتند و به همین خاطر بود که وقتی فرانسویان بعد از جنگ میسلون در سال ۱۳۳۸ هجری - ۱۹۲۰ میلادی وارد دمشق شدند، فرمانده فرانسوی "گورو" محافظان مخصوص خود را از دروزیانی که اطرش معرفی کرده بود انتخاب کرد و این نشان‌دهنده اطمینانی کاملی است که فرانسویان به وفاداری اینان داشتند، دروزیان ارتباطاتشان را برقرار کرده و عریضه‌ای را به مسئول فرانسوی تقدیم نموده و طی آن خواستار استقلال شدند و این مقدمه عریضه آن‌هاست:

«جناب رئیس محترم نمایندگان فرانسه در دمشق:

بنا بر گفتارهای مکرر شما به رهبران روحی، این افتخار را داریم که به نیابت از ملت دروز در کوهستان حوران برنامه استقلال که در بالا آمده و خواسته این ملت است را تقدیم حضور شما کنیم تا لطف کرده و آن را به حضور محترم نماینده عالی رتبه کشور تقدیم کنید به این امید که تأیید آن را از حکومت محترم جمهوری فرانسه بگیرد، با تقدیم احترامات».

و در ۲۴ اکتبر سال ۱۹۲۲ میلادی ژنرال گورو فرمان خود را به شماره ۱۶۴۱ مبنی بر بخشیدن استقلال به حوران به اسم دولت مستقل کوهستان دروز صادر کرد.^۱

﴿فَتَلَّهُمُ اللَّهُ ^طأَنِّي يُؤَفِّكُونَ﴾: «خدایشان آنها را بگشاید! چگونه (از حق) برگردانده می‌شوند (و منحرف می‌گردند؟!))».

۱- برای بررسی این نامه نگاری‌ها رجوع شود به "رؤية إسلامية في الصراع العربي الإسرائيلي (ص ۳۶-۴۹)".

مبحث هجدهم:

خیانت‌های شیعه در سرزمین هند

دکتر علی بن بخیت الزهرانی می‌گوید: «در هندوستان، این شیعیان پشتیبان دشمنان اسلام و مسلمین یعنی هندوهای بت پرست و سیک و استعمارگران انگلیسی بودند تا به اهل سنت ضربه بزنند.

به دنبال این روش خیانت‌بار در همکاری با کافران اتفاق‌های دیگری افتاد، از جمله این که در شهر اجودهییا مسجد بزرگی از بناهای سلطان بابر بود و هندوها آن را سرزمین مقدس به شمار می‌آوردند، هنگامی که دولت تیموری منقرض شد هندوها مسجد را غصب کرده و آن را جزئی از معبدشان قرار دادند، این واقعه در سال ۱۲۷۳ هجری رخ داد، در پی این ماجرا شیخ غلام حسین اودی و مسلمین همراه او برای نجات مسجد از دست آنان اقدام کردند اما هندوها او را کشتند و قرآن‌ها را به آتش کشیدند.

هنگامی که شیخ امیرعلی امیتھوری این خبر را شنید وارد لکهنو شده و حاکمان آنجا را که شیعه بودند برای پس گرفتن مسجد تشویق و تحریک کرد اما وزیر شیعی "تقی علی" رشوه خوار بوده و دفتردار او بت پرست بود، آن‌ها خواستند از کفار دفاع کنند اما امیر علی به اجودهییا رفت تا انتقام مسلمین را بگیرد و مسجد را از دستشان باز پس گیرد، وزیر مذکور جلوی او را گرفت و در این باره از علما استفتا کرد و لباس علم را بر تن آنان کرد و آن‌ها هم فتوا دادند که این کار جائز نیست. امیر این منطقه "واجد علی شاه" بی عقل و بی دین بود و مشغول لهو و لعب و منکرات بود، از این رو وزیر، لشکر را حرکت داده و فرمان حمله به امیر علی و مسلمین همراه او داد، هنگامی که نزدیک بود شیخ امیر علی به اجودهییا برسد لشکر شاه به او حمله‌ور شده و شیخ و مسلمین همراهش شهید شدند.^۱

۱- دکتر علی بن بخیت الزهرانی: الانحرافات العقدية والعلمية في القرنين الثالث عشر و الرابع عشر الهجريين

(۵۸۱/۱، ۵۸۲) دار طيبة مک مکرمه - چاپ دوم ۱۴۱۸ هجری - ۱۹۹۸ میلادی به نقل از نزهة الخواطر و

بهجة السامع و الناظر (۸۲/۷).

لازم به ذکر است که در اوائل قرن سیزدهم هجری هندوستان شاهد فعالیت قابل توجه تشیع بود چون یکی از علمای شیعه به نام دلدار علی نصیر آبادی در سال ۱۲۳۵ هجری در آنجا شروع به فعالیت کرد و ادعای اجتهاد کرده و نمازهای جماعت و جمعه و اعیاد را به راه انداخت. شیعیان امامی در عصر او در هندوستان متفق بوده و دعوتی به سوی مذهبشان نداشتند و مسجد جامعی نداشتند که در آن گرد آیند، او تمام تلاش خود را در اثبات مذهب خود و ابطال دیگر مذاهب به کار بست به طوری که نزدیک بود مذهب او تمام سرزمین اوده را در بر گیرد و تمام فرقه‌ها به تشیع بگردند!

این چنین روافض نه فقط برای انتشار مذهب خبیثشان تلاش می‌کنند بلکه با هندوها-گاو پرستان-برای تخریب مساجد مسلمین اهل سنت همکاری می‌کنند تا آن مساجد به معابدی تبدیل شود که در آن بر گاوها نماز بخوانند!

مبحث نوزدهم:

نگاهی به برخی از خیانت‌های تشیع در کشورهای عربی در دوران معاصر

ایران به منزله مادر و سرپرست تمامی شیعیان و به خصوص دوزاده امامی‌ها در تمام مناطق می‌باشد و شیعیان هر کجا پراکنده باشند مطیع و وفادار و سرسپرده ایران هستند، بلکه بیشتر از وفاداریشان به سرزمینی که در آن زندگی می‌کنند.

حکومت ایران کشورهای حوزه خلیج را امتداد امپراطوری فارس قدیم می‌بیند و اهدافی را در آن کشورها دنبال می‌کنند که بعد از پیدایش نفت در آن‌ها این اهداف افزایش یافته است، رژیم ایران شیعیان این کشورها را عامل ناآرامی در این کشورها قرار داده و برای اجرای برنامه‌های خود در آن کشورها بر آن‌ها تکیه دارد و هنگامی که انقلاب خمینی ایجاد شد با استقبال گسترده‌ای از سوی شیعه در تمامی نواحی جهان مواجه شد و شیعیان این انقلاب را اولین جرقه‌ای به شمار آوردند که به اعتقاد آن‌ها تمام منطقه را منفجر خواهد کرد.

در بحرین:

«مدتی زیادی نگذشت که ایران نیت‌های خود را آشکار کرد و مسئولی رسمی صراحتاً خواستار ملحق شدن بحرین و برخی از جزیره‌های کویت و امثال آن به ایران شد و ادعا کرد که حدود ۸۵٪ مردم بحرین شیعه هستند و در مظلومیت و فشار هستند. در رأس این شیعیان روحانیون شیعه قرار دارند به خصوص کسی که او را حجة الاسلام سید هادی مدرسی نامیده‌اند و نماینده مخصوص آیت الله خمینی در بحرین است. رادیو تهران در تاریخ ۱۹۷۹/۸/۳۰ خطاب به حکومت بحرین خواستار آزادی سید هادی مدرسی شد»^۱.

به دنبال آن حدود دوازده رهبر شیعی در بحرین انقلابی را در گوشه و کنار بحرین به راه انداخته و شورش‌های گسترده‌ای ایجاد کردند.

این مدرسی اصالتاً ایرانی است اما در بحرین وطن‌گزیده تا اهداف شیعه رافضی را تنفیذ کند.

او با سخنرانی‌ها و تصریحات تندروانه خود شکاف میان سنی و شیعه را عمیق‌تر کرد، سخنانی که دائماً برخوردار از روح تعصب و تمایل و وفاداری به ایران و کینه از اهل سنت و به خصوص حاکمان بحرین می‌باشد.^۱

در کویت:

«آنجا نیز چنین شورش‌هایی صورت گرفت؛ احمد عباس المهری (از خانواده مهری که شیعیان ایران هستند) همایش‌ها و سمینارهایی را در مساجد شیعه به راه انداخته و قضایای سیاسی مانند قضایای اسکان و حقوق شیعه را مطرح کرد.

به دنبال آن شیعیان کویت با او هم‌صدا شدند و خمینی فرمانی صادر کرد که به موجب آن "مهری" نماینده خاص خمینی در کویت و مسئول نماز جمعه در آن، نامیده شد. تصریحات مسئولین حکومتی در تهران به طور متوالی عنوان شد که گاهی در باره فشارهایی که نماینده خمینی با آن مواجه بود ابراز نگرانی می‌کرد و گاهی تهدید به مداخله می‌کرد.

چیزی که موجب شد لهجه ایرانیان در حوادث کویت شدت بگیرد این بود که احمد عباس مهری داماد خمینی بود.^۲

در سعودی:

در منطقه شرقی عربستان سعودی تجمعاتی از شیعیان اثنی عشری یافت می‌شود که از نظر سکونت امتداد اغلیت شیعه ایران و عراق محسوب می‌شود، منطقه شرقی از زمانی که ملک

۱- ریچارد هریر دکمجان: الأصولية في العالم العربي (ص ۲۱۳، ۲۱۴) چاپ دار الوفاء، المنصورة.

۲- و جاء دور المجوس (۳۵۱/۱، ۳۵۲).

عبدالعزیز آل سعود در سال ۱۹۱۳ میلادی بر آن مستولی شد گاه‌گاه شاهد مخالفات و اعتراضاتی از سوی ساکنان شیعه نسبت به حکومت سعودی بوده است.

در سال ۱۹۲۵ مجمعی ملی به رهبری محمد الحبشی تشکیل شد تا تریبونی برای خواسته‌های محلی باشد اما حکومت فوراً آن را غیر قانونی اعلان کرد و هنگامی که نفت کشف شد منطقه شرقی اهمیت جدیدی پیدا کرد و بسیاری از ساکنان شیعه در تولید نفت مشارکت کردند و در اثنای جنگ جهانی دوم و بعد از آن این کارکنان شیعه گروهی کارگری تشکیل دادند و مخالفت رو به رشدی را در ازای حکومت و جمعیت بزرگ مهاجران آمریکایی نشان دادند و در سال ۱۹۴۸ ناآرامی‌های شیعه طی تظاهراتی گسترده و هرج و مرج در منطقه به رهبری محمد بن حسنین الرهاج به حد انفجار رسید، سرکوب شورشیانی که خواستار جدایی و استقلال بودند به آسانی انجام گرفت و در سال ۱۹۴۹ حکومت پی به وجود جماعتی انقلابی در القطیف تحت عنوان مجمع آموزشی برد، این مجمع منحل شد و یکی از رهبران آن در زندان مرد. این حرکت تا جیل امتداد یافت تا این که در سال ۱۹۵۰ سرکوب شد و در همان وقت تظاهرات کارگری گسترده‌ای در خلال سالهای ۱۹۴۴ و ۱۹۴۹ و ۱۹۵۳ در اعتراض به شرایط نامناسب کار به راه افتاد و در سال ۱۹۷۰ شیعیان دست به ایجاد ناآرامی‌های بزرگی در القطیف زدند، حکومت برای کنترل ناآرامی‌ها سپاه پاسداران ملی عربستان را بدانجا فرستاد و در سال ۱۹۷۸ انفجاری دیگر رخ داده و تظاهراتی به راه افتاد که منجر به بازداشت‌ها و خسارت‌های گسترده‌ای شد. ناآرامی‌های گسترده در قطیف در اواخر ۱۹۷۹ میلادی با ایام عزاداری دینی شیعیان (عاشوراء) هم‌زمان شد. این اتفاق بعد از انقلاب ایرانی رخ داد و در واقع به فراخوانی آیت الله خمینی بود که از شیعیان منطقه شرقی این اقدامات را خواستار شده بود و این فراخوانی متضمن دست زدن به انقلاب بود^۱.

۱- الأصولية في العالم العربي (ص ۲۰۳، ۲۰۴).

این چنین کردند و قبلاً سخن از خیانت‌های شیعه در سوریه و لبنان رفت و علاوه بر آن وقتی خمینی در ایران اعلان انقلاب کرد شیعیان لبنان با او به عنوان امام تمام مسلمین جهان اعلان بیعت کردند.^۱

آن‌ها هر جا که باشند، وفاداری‌شان به سرزمینی که در خاک آن زندگی می‌کنند و خیرات آن را می‌خورند و نه حتی به دینی که بدان منتسب‌اند نیست بلکه وفاداری‌شان فقط به ایران و سیاست‌های اثنی عشری آن است، سیاست‌هایی که در اکثر موضع‌گیری‌ها نکوهش و طرد شده است.

در یمن:

قاضی حسین بن احمد العرشی در باره باطنیان (شیعه) و تأثیر آن در نا امنی و ایجاد شورش‌ها در سرزمین یمن می‌گوید: «بدان که باطنیان از بت پرستان برای اسلام مضرتر هستند، آن‌ها باطنی نامیده شده‌اند چون که در باطن خود کفر را پنهان کرده و تظاهر به اسلام می‌کنند و آن‌قدر پنهان کاری می‌کنند تا این که توانایی یورش و اظهار کفر را بیابند، آن‌ها به اجماع علما ملحد هستند و اسماعیلی نامیده می‌شوند چون ائمه خود را به اسماعیل بن جعفر صادق منسوب می‌کنند و هم‌چنین به خاطر فراخوانی‌شان به سوی عبیدالله بن میمون القداح، عبیدی نامیده می‌شوند و الآن شیعه نامیده می‌شوند چون چنین تظاهر می‌کنند که ائمه آن‌ها از اولاد پیامبر هستند و این تغییر موضع برای آن بود که دانستند که نمی‌توانند حق را منحرف کرده و وارد تونل فرار شوند جز با اظهار محبت و پیروی از اهل بیت، اینان از مسائلی زشت و شنیع و قضایای وحشتناکی مانند اباحی‌گری و امثال آن برخوردارند و قرآن و نبوت و بهشت و جهنم را منکر هستند. اگر قدرتی پیدا کنند کارشان را آشکار کرده و کفرشان را علنی می‌کنند و اگر مغلوب شوند و روزگار وفق مرادشان نباشد پنهان می‌شوند همانند مار که در سوراخش پنهان می‌شود و با این حال آرزوی هجوم و یورش دارند تا بندگان الله را

۱- و جاء دور المجوس (۱۹۸۲/۲) به نقل از روزنامه ایكونو میست بریطانیا.

بگذرند. برای کسی که دارای شناخت و قدرت است و کسی از آن‌ها را شناخت و بر او چیره شد شایسته نیست که او را به حال خود رها کند، اینان را الله تعالی هلاک کرده است، اینان شیاطین زمین هستند»^۱.

حتی شیعیان زیدی در یمن اهل سنت را اذیت و آزار می‌کردند و این زمانی بود که زیدی‌ها زیر سایه دولت عثمانی قدرت را در دست داشتند و هنگامی که ترک‌ها خواستند یمن را در سال ۱۳۳۷ هجری ترک کنند، اهل سنت از سیطره زیدیان بر سرزمین‌شان ترسیدند. و برخی از اهل سنت تلاش کردند که مقاومت کنند اما نتوانستند با هم متحد شوند و امام زیدیه یمن در آن زمان با لشکری از قبائل زیدی بدانان حمله‌ور شد و جنگ‌های سنگینی میان‌شان در گرفت که شش ماه طول کشید و سپس توده‌های اهل سنت شکست خوردند و تمامی آن‌ها حکومت امام و سیطره زیدیه را پذیرفتند.

در منطقه الضالع جنگ میان زیدیه و اهل سنت دو سال کامل طول کشید که برد و باخت میان آن دو، دست به دست می‌شد.^۲

چه بسیار علمای اهل سنت یمن را که شکنجه و آزار داده و کشتند، مانند شیخ محمد صالح الأخرم که او را با وجود پیری و از کار افتادگی‌اش دستگیر کردند و شیخ مقبل بن عبدالله را دزدیدند و علامه محمد بن علی العمرانی الصنعانی یکی از شاگردان امام شوکانی - که هر دوی ایشان مشهور هستند - را کشتند.^۳

امید است که بعد از آنچه ذکر نمودیم کسی از اهل سنت دیگر فریب نخورد و نگوید که زیدیه از دیگر فرق شیعه به اهل سنت و جماعت نزدیک‌تر هستند و معتدل و میانه‌رو بوده و از تندروی و غلو بدورند.

۱- بلوغ المرام شرح مسک الختام فیمن تولی ملک الیمن من ملک و امام (ص ۲۱) چاپخانه التبریز-قاهره ۱۹۳۹ میلادی.

۲- الانحرافات العقیدة و العلمیة (۵۸۴/۱، ۵۸۵).

۳- منبع سابق (۵۸۶/۱).

کسی که می‌خواهد در این باره بیشتر بداند به کتاب: "هدیه الزمان فی أخبار ملوک الحج و عدن"، تألیف "العبدلی مورخ حضر موت" مراجعه کند.

شاید همین مسئله، شیخ محمد ابو زهره را واداشته که بگوید: «مذهب زیدی ضعیف شده و مذاهب دیگر شیعه بر آن غلبه کرده و یا آن را در خود فرو برده و یا در برخی عقایدش با آن هماهنگ شده‌اند و به همین خاطر کسانی که بعدها اسم این مذهب را به دوش کشیدند امامت مفضول را جائز نمی‌دانند و در نتیجه دیگر از روافض به شمار می‌روند و روافض [با معنای لغوی "رد کنندگان"] کسانی هستند که امامت شیخین "ابوبکر و عمر" را رد می‌کنند و نمی‌پذیرند، بنابراین بارزترین خصائص زیدیان گذشته از بین رفته است»^۱.

از ماجراهای جالبی که در تاریخ جنگ‌های شیعیان زیدی و اهل سنت در یمن یاد می‌شود آنست که شیخ الدفتردار می‌گوید: «دوستی این ماجرا را برایم تعریف کرد، او مدتی طولانی را در یمن گذرانده بود و شاهد شورش‌های زیدیه و شافعیه بود و تصمیم گرفته بود که علل و اسباب آن را بررسی کند تا این که به حقیقت پی برد و فهمید که آتش فتنه از جهل شیوخ عشائر از دین و قرآن است، او گفتگویی که میان این دو شیخ صورت گرفته بود را گوش داده و در نظرش -چنانکه خود می‌گوید- این دو شیخ بهترین کسانی بودند که آنجا می‌شناخت چون آن دو با وجود اختلاف در فروع با هم محبت داشتند و بسیار آرزو می‌کرد که این مودت و دوستی به پیروان بیچاره آن‌ها که با هم دشمن بودند نیز منتقل شود، او شنیده بود که آن‌ها چنین با هم گفتگو می‌کنند:

شیخ شافعی مذهب گفت: آیا شایسته ما نیست که به آن‌ها بفهمانیم که آن‌ها برادر یکدیگر بوده و در یک وطن و زیر یک آسمان زندگی می‌کنند و یک وحی آن‌ها را گرد هم می‌آورد - وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا - چه بسیار زنانی که بیوه شده و چه بسیار خانواده‌هایی که از هم پاشیده‌اند و گناه همه این‌ها به ما بر می‌گردد.

۱ شیخ محمد ابو زهره: تاریخ المذاهب الإسلامية ۵۱/۱.

شیخ زیدی شیعه گفت: ولشان کن ولشان کن! آن‌ها اهل تفرقه و اختلاف هستند چون آن‌ها ما را دوست ندارند و مزدی که ما مستحق آن هستیم را به ما نمی‌دهند، اگر آن‌ها بفهمند که وحی الهی آن‌ها را متحد می‌کند به یکی از ما اکتفا می‌کنند.

شیخ شافعی گفت: ولی چطور باید خدا را در قیامت دیدار کنیم در حالیکه وضعیت ما اینطور سراسر فتنه و تفرقه و اختلاف است.

شیخ زیدی گفت: نه! نه! تفرقه و اختلافی نیست، آن‌ها خودشان مسئول تفرقه خودشان هستند و ما هیچ تأثیری بر آن نداشته‌ایم جز این که آن‌ها را به حال خودشان رها کرده‌ایم و مطابق خواسته‌های آن‌ها عمل می‌کنیم.

شیخ شافعی گفت: نه، بلکه ما در مقابل خدا و انسانیت و حکومت - اگر خبردار شود - مسئول هستیم، مگر نمی‌دانی که رسول الله مسجدی را که منافقان به منظور ایجاد تفرقه و فتنه ساخته بودند تخریب کرد، بلکه آن را ویران کرد در حالی که مسجد بود! پس وضعیت ما چه باید باشد که میان آن‌ها دشمنی و کینه افکنده‌ایم.

شیخ زیدی گفت: آیا فکر می‌کنی اگر ما آن‌ها را به حال خود رها کنیم، متحد می‌شوند؟ شیخ شافعی گفت: حتماً حتماً متحد می‌شوند، حیوانات هم به دور هم جمع می‌شوند آیا انسان از حیوانات کم عقل تر و بی‌وجدان تر و پست تر است؟

شیخ زیدی گفت: اگر آن‌ها متحد شوند تو چطور زندگی می‌کنی و از کجا نان می‌خوری؟ محال است که حقیقت را به آن‌ها بگوییم!

در این هنگام این فرستاده به طور ناگهانی میانشان ظاهر شده و می‌گوید: زندگی شما در صورت اتحاد آن‌ها بهتر و مرفه‌تر از زندگی شما در حالت اختلاف آن‌ها خواهد بود چون گوشت انسان شکم را تغذیه نمی‌کند ای خبیثان!'

این گفتگو نشان دهنده این است که بزرگان شیعه وجود هاله‌ای از تقدس و سریت را به دور خود، راه کسب و کار و زندگی مرفه و سلطنت و جاه و مقام می‌بینند، لا اله الا الله.

در عراق:

زخمی عمیق در اعماق کالبد امت اسلام که هنوز التیام نیافته است، آنجا شیعیانی هستند که وفاداری و سرسپردگی‌شان به ایران است و خمینی آن‌ها را بیشتر وقت‌ها به عنوان ابزاری ویرانگر در عراق مورد استفاده قرار می‌داد.

خیانت شیعیان عراق به رژیم‌های متولی به احساس مظلومیت آن‌ها و کینه آن‌ها از حاکمان اهل سنت و وفاداری رو به رشدشان به شیعیان ایران باز می‌گردد.

«شیعیان عراق معتقدند که بیشتر از ۷۰٪ جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند اما با این حال در محرومیت و مظلومیت و تحت فشار هستند و به عقیده آن‌ها شیعیان عراق باید خود را از بند رهبری سیاسی سنی‌ها که قرن‌های طولانی‌ست بر آن‌ها حکم‌فرمایی می‌کند رها کنند، همچنین وجود شهرهای سه‌گانه مقدس شیعه یعنی "نجف و کربلاء و کاظمیه" شیعیان عراق را امیدوار می‌کند که در صورت اعلان انقلاب از سوی تمامی شیعیان جهان تأیید و یاری شوند».^۲

عملاً شیعیان از سالگرد اربعین حسینی در سال ۱۹۷۷/۲/۵ استفاده کرده و جرقه انقلاب را روشن کردند و دست به تظاهرات و شورش‌ها و خرابکاری‌هایی زدند که بیشتر شهرهای جنوب عراق را در بر گرفت و به نظر می‌رسد که مسئله فراتر از یک تظاهرات و ناآرامی بود، شیعیان در عراق و کشورهای حوزه خلیج مجلاتی را تحت عنوان "عراق آزاد" و "صدای ملت مظلوم" منتشر می‌کردند و در این مجلات ندای انقلاب علیه حکام بغداد را سر می‌دادند و کسی که این مجلات را می‌خواند در وهله اول می‌فهمید که گردانندگان مجله شیعه هستند

۱- و جاء دور المجوس (۳۶۴/۱) با تصرف.

۲- الأصولية في العالم العربي (ص ۱۸۳) با تصرف.

چرا که مثلاً وقتی می‌خواستند ظلم و بی‌عدالتی حکام بغداد را توصیف کنند آن‌ها را به هارون الرشید یا حکام دوره اموی تشبیه می‌کردند، بعد از حوادث نجف و کربلاء شیعیان حزبی را با عنوان "الجهة الوطنية الاسلامية" در عراق تأسیس کردند و کتابچه‌ای تحت عنوان برنامه جبهه ملی اسلامی در تاریخ ۱۹۷۷/۲/۲۲ یعنی دو هفته بعد از آن حوادث منتشر کردند.^۱

حکومت عراق به این حزب در پرتو تحریک واضح مبارزات شیعی توسط خمینی نگریسته و آن را ستونی پنجمی انگاشت که به دنبال متحد کردن عراق و ایران است. حکومت عراق دست به قلع و قمع گسترده‌ای زد و برخی رهبران شیعه را به برنامه‌ریزی برای برپایی حکومت شیعه در عراق متهم کرده و آن‌ها را اعدام کرد که در رأسشان باقر الصدر و خواهرش بنت الهدی بودند که در آوریل ۱۹۸۰ میلادی اعدام شدند.^۲

و علی‌رغم این که رژیم عراق بعد از آن، سیاست جلب رضایت را در پیش گرفت و مبالغه‌های هنگفتی را برای تعمیر مساجد و مراکز دینی شیعی در عراق هزینه کرد و به رهبران و افراد شیعه مشوق‌هایی اعطا کرد و حتی صدام حسین اعلان کرد که از نسل حسین بن علی است و روز تولد علی بن ابی طالب را عید ملی اعلان نمود، اما به رغم تمامی این‌ها بزرگان شیعه حاضر به همکاری با حزب بعث نشدند.^۳

و روح نارضایتی همچنان وجود خود را حفظ کرد و به دنبال فرصت بود که این حکام را از پای در آورد.

۱ و جاء دور المجوس (۱/۳۶۶، ۳۶۷) با تصرف.

۲ الأصولية في العالم العربي (ص ۱۸۵) با تصرف.

۳ منبع سابق (ص ۱۸۹).

درباره خیانت‌های شیعه در جنگ آمریکا علیه عراق:

روح نارضایتی و خشم نزد شیعیان عراق موجود بود و از سینه‌هایشان جدا نشدنی بود و با هر طلوع آفتاب به دنبال اعلان حکومت شیعه در عراق یا اتحاد با مادر شیعه یعنی ایران بودند که این کار ممکن نبود جز با نابود کردن رژیم حاکم و رهایی از بند آن. به مجرد این که فرصت دست داد و آمریکا و بریتانیا به بهانه مبارزه با تروریسم و ایجاد دموکراسی، علیه عراق اعلان جنگ کردند، شیعیان راه نجات خود را از رژیم صدام حسین یافتند.

خیانت آن‌ها آنجا آشکار شد که در مقاومت‌هایی که چه از سوی ارتش و چه از سوی مردم عراق در برابر دشمن اشغالگر صورت گرفت مشارکت نکردند و به تماشا نشستند و چه کسی می‌داند شاید آن‌ها صلیبیان را یاری داده و با دادن اطلاعات به آن‌ها کمک کرده باشند همانطور که ابن علقمی و طوسی در قدیم در دوران مغولان چنین کردند. و هنگامی که بغداد سقوط کرد شیعیان هم چون سگ‌های هار به خیابان‌ها ریختند و ربودند و چپاول کردند و همه چیز را حتی بیمارستان‌ها را ویران کردند و همه این‌ها زیر سایه حمایت آمریکاییان بود.

آمریکای دشمن، از این صحنه‌هایی که شیعیان در عراق بوجود آورده بودند برای نشان دادن خود به عنوان یکی منجی مخلص این ملت مظلوم استفاده کرد. حقیقت این است که ما فعلاً دچار مشکل کمبود اطلاعاتی هستیم که به کمک آن حقیقت امر به تفصیل شناخته شود و این به خاطر ابهاماتی است که این جنگ را پوشانده است اما یک روزی ان شاء الله این ابهامات برای ما و یا برای نسل‌های بعدی برطرف می‌شود تا حقیقتی که از این قوم بعید نیست آشکار شود، یعنی همدستی و خیانت آن‌ها!

۱- در سالهای بعد از تألیف این کتاب بسیاری از خیانت‌های شیعه در جریان حمله صلیبی آمریکا و هم پیمانانش به عراق و نیز افغانستان فاش شد و مسئولین بلندپایه حکومت رافضی ایران به همکاری و همدستی خود با آمریکا در اشغال عراق و افغانستان اعتراف کرده و حتی بدان افتخار کردند و آمریکا را

از برخی از گزارشات خبری می‌توانیم ببینیم که چگونه شیعیان آرزوی از بین رفتن رژیم عراقی و ایجاد رژیمی شیعی به جای آن و یا ایجاد حکومتی که اکثریت آن شیعه باشند را داشتند.

جالب اینجاست که بسیاری از رهبران شیعه که رژیم صدام آن‌ها را به خاطر ایجاد آشوب و شورش در کشور تبعید کرده بود به عراق بازگشته و بعد از بازگشت خواستار آن شدند که حکومت جدید انتقالی که آمریکا تشکیل آن را رهبری کرد بیشترین تعداد ممکن از روحانیون حوزه دینی شیعه را به خود ملحق کند.

روزنامه الأهرام مصری در تاریخ ۲۰۰۳/۷/۱۲ این خبر را منتشر کرد که محمد باقر الحکیم رئیس مجل اعلای انقلاب اسلامی (شیعی) به عراق بازگشته و هنگامی که آمریکا طرح تشکیل مجلس موقتی را برای اداره عراق ارائه داد او شرط کرده که این مجلس بیشترین تعداد ممکن از شیعیان را در خود جای دهد به طوری که غالبیت اعضاء را تشکیل دهند و فرمی نوشته شود که صلاحیت مجلس مجریه را به عنوان ضمانتی برای عدم بازگشت تأیید کند. و ریاست مجلس جدید را مسعود بارزانی (شیعی) به عهده گیرد.

مدیون خود دانسته و در عوض خواهان آن شدند که آمریکا در جبران این همکاری و همدستی ایران رافضی، در قضایای انرژی هسته ای و سایر مسائل مربوط به ایران با آن همکاری کند. امروز مدارک و اسناد و شواهد بسیاری در دست است که ثابت می‌کند ده‌ها و بلکه صدها مسجد اهل سنت در عراق بعد از حمله آمریکا به آن و قدرت دادن به شیعه، توسط شیعه ویران شد و امامان مساجد و امام جمعه‌ها و علما و دانشمندان اهل سنت توسط شیعه ربوده و شکنجه و ترور شدند و حتی بسیاری از عوام به جرم اینکه نامشان عمرو ابوبکر بوده به وحشیانه ترین شکل شکنجه شدند و بسیاری از نوامیس اهل سنت و دختران و زنان پاکدامن سنی توسط گروهک‌های رسمی و غیر رسمی شیعیان ربوده شده و مورد تجاوز و آزار جنسی قرار گرفتند و شمار زیادی از کشته شدگان عراقی بعد از سال ۲۰۰۳ توسط گروهک‌های ترور شیعه به قتل رسیده‌اند. این خیانت‌ها و جنایت‌ها آنقدر زیاد است که بررسی آن کتابی دیگر می‌خواهد. (مترجم)

در همان روزنامه و در همان شماره آمده است که: «امام مهدی مدرسی یکی از مشهورترین علمای شیعه عراق در روز ۲۰۳/۷/۱۱ بعد از ۳۰ سال زندگی در تبعید به عراق بازگشته است. مدرسی در مسجد کاظمیه جلوی طرفدارانش سخنرانی کرده و خواستار نصب حکومت منتخبی در عراق در کوتاه‌ترین زمان ممکن شد و تأکید کرد که حقوق اقلیت‌ها در عراق در صورت ایجاد حکومتی که نماینده اکثریت مردم باشد مورد حمایت خواهد بود».

می بینید که چگونه شیعه به اهل سنت به عنوان یک اقلیت می‌نگرد و ادعا می‌کند که در صورت تشکیل حکومتی که اکثریت آن در دست شیعه باشد، حقوقشان را تضمین می‌کند!

در همان شماره می‌خوانیم: «تومی فرانکس فرمانده سابق ستاد رهبری مرکزی آمریکا خاطر نشان می‌کند که در عراق عناصری ایرانی مشغول فعالیت هستند و به دنبال تأثیر در روند حوادث می‌باشند و توضیح داد که روحانیونی در عراق هستند که از جانب ایران حمایت شده و در گفتمان سیاسی در چارچوب فرقه تشیع مشارکت دارند و نیز دستگاه اطلاعات ایران در جنوب عراق فعالیت می‌کند البته بدون هیچ گونه حمایت نظامی بر ضد سربازان آمریکا».

آن‌ها برای چیدن میوه فعالیت می‌کنند و مزاحم آمریکای خونخوار نمی‌شوند!

در روزنامه الأهرام به تاریخ ۲۰۳/۶/۲۲ نوشته شد که جمع بزرگی از شیعیان عراق تظاهرات مسالمت‌آمیزی را شکل داده و به سوی مقر فرماندهی نیروهای آمریکایی - بریتانیایی حرکت کردند و نمایندگان آن‌ها عریضه‌هایی را تقدیم کردند که طی آن خواستار سرعت بخشیدن به تشکیل حکومت عراقی و تأسیس مجالس محلی و دولتی تحت اشراف حوزه دینی شیعه شده بودند. این تظاهرات را طرفداران مقتدی الصدر فرزند امام آیت الله محمد صادق الصدر که در سال ۱۹۹۵ در نجف ترور شده بود، تشکیل داده بودند.

هچنین در همین روزنامه الأهرام در تاریخ ۲۰۳/۵/۱۶ تحت عنوان "رهبران اپوزسیون عراق مزدوران مستقیم اسرائیل هستند" ذکر شد که وقتی آمریکا آنچه را که "بازسازی عراق" می‌نامید شروع کرد گروه‌های صهیونیستی عدیده‌ای چه در آمریکا و چه در اسرائیل

نام "احمد الجلبی" را ترویج دادند و او یکی از رهبران اپوزسیون عراق بود که به رژیم صهیونیستی معترف بوده و همکاری با این رژیم را در آینده در مرحله ما بعد بازسازی عراق ممکن می‌دانست. جلبی در اشاره‌ای واضح موضع خود را در برابر رژیم صهیونیستی بیان کرده بود، او در مصاحبه‌ای که روزنامه "هاآرتس عبری" منتشر کرد گفته بود که: بهتر است که رهبران اسرائیلی به ما نزدیک نشوند و به دنبال برقراری رابطه نباشند. و افزود: آن‌ها نباید وقتی که ما در حکومت هستیم در برقراری ارتباط با ما عجله کنند- و این فریب و دور کردن اذهان از رابطه او با رژیم صهیونیستی بود-. احمد جلبی که یکی از رهبران شیعه مخالف حکومت است از دیدگاه صهیونیست‌ها یکی از مهم‌ترین مخالفان معروف در عرصه بین‌المللی از سال ۱۹۹۱ به شمار می‌رود، به خصوص بعد از شکست شورش شیعه در آن سال که به دنبال آن تبعید شد.. لازم به ذکر است که او بارها به اسرائیل سفر کرده و مسئولین صهیونیسم را ملاقات کرد که از مهم‌ترین آن‌ها "افرایم هالیفی" رئیس مؤسسه امنیتی اسرائیل با نام مجلس امنیت ملی و رئیس سابق دستگاه اطلاعات اسرائیل "موساد" بودند و فقط احمد جلبی نیست که در این عرصه تلاش می‌کند بلکه غیر او بسیاری بر این شکل و منوال کار می‌کنند و اغلب آن‌ها خود را محق‌ترین هم‌دستان می‌شمارد که باید بیشترین مقدار غنیمت از جمله صندلی حکومت را بدست آورد.

یکی دیگر از این مخالفان که ساکن واشنگتن است "نجیب صالحی" است که یکی از افسران بلندپایه ارتش عراق بود قبل از این که به ایالات متحده فرار کند تا با تمام توان به دشمنان عراق خدمت کند.

یکی دیگر: همان‌طور که در یکی از مجلات تحقیقی که مرکز تحقیقات اسرائیل در باره حکومت طالبان در بغداد منتشر می‌کند آمده است، الشریف علی بن الحسین است که از نسل خاندانی است که قبل از سرنگونی حکومت پادشاهی در عراق حکومت می‌کرد. او معتقد است که عراق باید به نظام پادشاهی برگردد.

یکی دیگر: سعید صلاح جعفر که اسرائیلیان در باره او می‌گویند که او دوست مخلص اسرائیل است: «پدر سعید در دورانی که وزیر کشور عراق بود خدمات بزرگی به یهود کرد و اگر کمک او نبود برنامه مهاجرت یهود موفق نمی‌شد و نیز می‌گویند که سعید عشق به اسرائیل و یهود را از پدرش به ارث برده است. او به لندن فرار کرد تا برای برقراری اتحاد میان نیروهای اپوزسیون عراقی تلاش کند و به عنوان رئیس پارلمان در تبعید انتخاب شد به خصوص بعد از پشتیبانی آمریکا از او.

سعید صالح روابط بسیار محکمی با رهبران یهود به خصوص در آمریکا و بریتانیا دارد و اسرائیل این مخالفان را حمایت مالی می‌کند تا بیشترین تعداد ممکن از مخالفان رژیم عراق را به نفع اسرائیل جذب کند».

در روزنامه الأخبار مصری در تاریخ ۲۰۰۳/۷/۱۳ تحت عنوان "شیعیان از آمریکا خواستار پرداخت غرامت در ازای دهه‌ها مظلومیتشان در حکومت صدام هستند" می‌گوید: «در اولین جلسه ای که مجلس حکومت انتقالی منعقد کرد، مجلسی که شیعه دارای ۱۳ کرسی و اهل سنت ۵ و کردها ۵ و ترکمن‌ها ۱ و مسیحیان ۱ کرسی داشتند، رئیس مجلس اعلی انقلاب اسلامی عراق "محمد باقر الحکیم" از نیروهای اشغالگر آمریکا خواستار پرداخت غرامت در ازای دهه‌ها ظلم و ستم و محرومیت شیعه شد، او همچنین صراحتاً به خبرگزاری رویتر گفته بود که شیعیان عراق ممکن است تغییر موضع داده و بر ضد نیروهای اشغالگر قیام کنند و این در صورتی خواهد بود که غرامت مناسبی بابت دهه‌ها آزار و اذیتی که زیر سایه حکومت سابق دیده‌اند، بدست نیاورند».

این قوم جز منافع شخصی چیز دیگری برایشان اهمیتی ندارد، آن‌ها صراحتاً اعلان می‌کنند که آن‌ها هیچ وقت مزاحم اشغالگران نمی‌شوند مگر این که خواسته‌های آن‌ها را برآورده نکرده و بابت چیزی که آن را ظلم سیاسی نامیده‌اند به آن‌ها غرامت پرداخت نکنند، من معتقدم که دشمن حتماً خواسته‌شان را برآورده می‌کند چون در خرید وفاداری خائنان ماهر است.

در حالی که شیعیان-به خیال خود- خواستار پرداخت غرامت به خاطر ظلم سیاسی در ازای دهه‌های گذشته هستند^۱، اهل سنت در برابر اشغالگران آمریکایی و بریتانیایی مقاومت می‌کنند و خونشان را در راه الله عز و جل فدا می‌کنند.

در گزارشی خبری روزنامه الأخبار در تاریخ ۲۰۰۳/۷/۱۳ تصویری از جمع بزرگی از مردم منتشر کرد که در مسجد جمع شده و برای مجروحان مقاومت خون هدیه می‌کردند و در شرح تصویر نوشته شده بود: «مسلمانان اهل سنت در عراق بعد از نماز جمعه در مسجد جامع عبدالقادر گیلانی در بغداد خون اهدا می‌کنند/تصویر توسط ا. ف. ب تهیه شده است». به همین ترتیب اگر در انبوه اخبار و گزارشاتی که در باره اوضاع عراق منتشر می‌شود جستجو کنی، یافتن خیانت‌های شیعه در عراق و همکاریشان با یهود و صلیبیان سخت نخواهد بود، به این دلیل که آن‌ها حکومت را به حوزه شیعه بر می‌گردانند و در تأسیس حکومت شیعه با آن‌ها همکاری می‌کنند.

اما به خواست الله مقاومت-مقاومت اهل سنت- خواهد ماند تا این که اشغالگران را بیرون کنند و یا این که در این راه فدا شوند و آنگاه خواهد بود که خیانت‌های خائنان بیشتر و بیشتر کشف خواهد شد، هر اندازه هم که تحقق این هدف طولانی و یا کوتاه شود اما سرانجام محقق خواهد شد و فقط امیدمان به الله است و از او یاری طلبیده می‌شود.

۱- این ظلم نبود بلکه جواب خیانت‌ها و آشوب طلبی‌های مکرر و پایان ناپذیر آنان بود.

مبحث بیستم:

شیعه نصرانی شدن سنی‌ها را از سنی ماندنشان بهتر می‌داند

خیانت شیعه به اوج خود رسیده است تا جایی که برای مقابله با اهل سنت یکی از حکام ایران به این فکر می‌افتد که از مبلغین مسیحی کمک بگیرد و پیمانی را با آنها به هدف مسیحی کردن مسلمانان سنی کرد منعقد کند.

خانم دکتر أمال السبکی در کتاب خود در باره تاریخ سیاسی ایران می‌نویسد: «از جمله مسائل بسیار مشکوک در سیاست تبشیری آمریکا این است که توافق نامه‌ای با حکومت‌های ایران و عراق و ترکیه در ادینبورگ در تاریخ ۱۹۱۰ میلادی بسته می‌شود که صراحتاً بر حق کلیسای لوتری انجیلی در تبشیر و دعوت به سوی دین مسیحی در میان کردهای مسلمان در این سه منطقه اسلامی تأکید می‌کند. حکومت ایران در دوره محمد رضا شاه پهلوی در سال ۱۹۲۸ این توافق نامه را تجدید می‌کند و شاه ایران از این کار چند هدف را دنبال می‌کند:

اولاً: رها شدن از تراکم جمعیت کردها که صدها سال است که در آذربایجان ایران زندگی می‌کنند و بارها ترکیه سنی را بر ضد ایران یاری داده‌اند تا از ظلم و ستم که بدانان می‌شود نجات یابند.

ثانیاً: تضعیف آنها از طریق گرویدن بسیاری از آنان به مسیحیت بعد از آنکه موضع حکومت ترکیه تغییر یافته و بعد از انقلاب کمال آتاتورک در ربع اول قرن بیستم دیگر از آنها حمایت نمی‌کرد.

ثالثاً: ذوب کردن هویت کردی (سنی) در قومیت ایرانی به منظور سیطره یافتن بر آنها و جلوگیری از سامان یافتن وضعیت قومیت کردی و متحد شدن با سایر اکراد در عراق و ترکیه و سوریه»^۱.

۱- دکتر أمال السبکی: تاریخ ایران سیاسی (ص ۱۱۶، ۱۱۵) سلسله عالم المعرفة شماره ۲۵۰.

تفکر این خائنان عجیب است:

آیا علی بن ابی طالب یا یک نفر از اهل بیت راضی می‌شود که یک نفر از اسلام به نصرانیت یا دینی دیگر در آید؟

آنها معتقد هستند که اگر کردها (که سنی هستند) مسیحی بشوند نرم شده و دیگر از شرشان در امان خواهند بود.

این یک سیاست نیست بلکه عقیده این قوم این است که ناصبی (سنی) از نصرانی و یهودی کافرتر است و برای همین بزرگان شیعه صدقه را به کافر ذمی جایز می‌دانند اما به سنی جایز نمی‌دانند.

آیت الله‌شان خمینی می‌گوید: «در فردی که به او صدقه داده می‌شود فقر شرط است نه ایمان. پس صدقه دادن به ثروتمند ذمی و مخالف اگر بیگانه باشد جایز است اما به ناصبی و نیز حربی حتی اگر نزدیک و خویشاوند باشد جایز نیست»^۱.

معنی این سخن این است که این کار یعنی توافق با مبلغان مسیحیت برای تبلیغ میان کردها نظر فردی رضا شاه پهلوی که خمینی ضد او بوده است نبوده بلکه نظر خمینی و نظر عموم روافض غالی همین است.

مبحث بیست و یکم: کنار دیوارهای بغداد^۱

نمایشنامه فصل یکم، قصه سقوط در گذشته و حال:

زمان: ۶۵۶ هجری

مکان: دار الخلافه در بغداد

محل نمایش: قصر خلیفه "مستعصم"؛ تخت خلیفه دیده می‌شود و پشت آن دو نگهبان نیرومند ایستاده‌اند، پستی‌های مرتب شده و پرده‌های طلایی ورودی‌های ایوان را پوشیده است.

صحنه: ابن علقمی (وزیر) در ردای سیاه و عمامه سیاهش در ایوان قصر قدم می‌زند انگار که به چیزی فکر می‌کند، ناگهان یک نفر با سرعت وارد می‌شود و آثار وحشت از او دیده می‌شود.

مرد: ابن علقمی... ای ابن علقمی... نجاتمان بده... به دادمان برس!

علقمی: چه خبر با خود آورده‌ای ای مرد؟

مرد: فتنه‌ای میان اهل سنت و شیعه افتاده است... ای سرورم.

علقمی: (چانه‌اش را می‌خاراند): چی! آیا اتفاقی افتاده؟

مرد: بله، با هم درگیر شدند حتی با شمشیر زد و خورد کردند.

علقمی: به ضرر چه کسی تمام شد؟

مرد: به ضرر ما ای سرورم!

علقمی (در حالیکه مرد را با دستانش گرفته است): وای بر تو! چه می‌گویی؟

مرد: این حقیقت است... بسیاری از شیعیان کشته شدند... و چپاول شدند.

علقمی: کشته شدند! و چپاول شدند!

مرد (با حالت تزلزل): و... و....

۱- استاد محمد علی بدوی: مجله البیان شماره ۱۸۹ جمادی الأولى ۱۴۲۴ هجری، جولای ۲۰۰۳ (ص ۲۷، ۲۸).

علقمی: باز چه؟ زود باش حرف بزن... وای بر تو.
 مرد: و بعضی از آنها از نزدیکان و دوستان تو بودند... ای سرورم!
 علقمی (با خشم): وای بر آنها... وای بر آنها.
 مرد: مشورت چیست ای سرورم... الآن چه باید کنیم؟
 علقمی: خب.... شما فقط صبر کنید و من خودم انتقام شما را از اهل سنت می گیرم... بیا
 برویم (خارج می شوند).
 (خلیفه داخل می شود و روی تختش می نشیند).
 مستعصم (با خودش سخن می گوید): این وزیر کجا رفته... کجاست؟!
 (ابن علقمی وارد می شود)
 علقمی: السلام علی مولانا الخلیفة و رحمة الله وبرکاته.
 مستعصم: و علیکم السلام. کجا بودی ای مرد؟
 علقمی: مشغول بررسی احوال رعیت شما بودم ای مولای من.
 مستعصم: هه.... احوالات رعیت ما چگونه بود؟
 علقمی: همانطور که ما می خواهیم... می خورند و می نوشند... البته شکر گذار هستند ای
 مولای من!
 مستعصم: پس بگذار ما هم بخوریم و بنوشیم و شاد باشیم... نوازندگان و آوازخوانان و
 کنیزان زیبا رو را حاضر کنید.
 علقمی: خواسته شما "عرفه" است... او دارد می آید ای مولای من.
 مستعصم: آه ای عرفه.. چه صدای زیبایی دارد..
 علقمی: ها... ها... (می خندد).. و... و... اما مسئله ای است که میان تو و آنها فاصله
 می اندازد ای مولای من!
 مستعصم: میان من و آنها! منظورت چیست؟!

علقمی: منظورم کمبود مال است... کمبود مال مانع ما می‌شود که کنیزان بیشتری بیاوریم
ای مولای من!

مستعصم: وای بر تو.. بیت المال کجا رفته؟!

علقمی: مال تمام شده.. یا کم مانده که تمام شود... و علت ارتش شماست ای مولای من.
مستعصم: ارتش ما!

علقمی: منظورم تعداد زیاد ارتشیان است... خیلی زیاد هستند.
مستعصم: زیاد هستند!

علقمی: اگر این تعداد را کمتر کنیم... می‌توانیم اموال را پس انداز کنیم... و کنیزان
زیارو را برای مولایمان بیاوریم.

مستعصم: اوه... تو مرا با این سخن نگران می‌کنی... (برای خروج آماده می‌شود).. هر چه
صلاح می‌دانی بکن... و کنیزان را به خوابگاهم بفرست. (خارج می‌شود)

علقمی: امر امر مولایم است..ها ها ها... امر مولایم (کف می‌زند و به دنبال آن یکی از
یارانش از پشت ظاهر می‌شود).

مرد: فرمان بده ای سرورم!

علقمی: این نامه را نزد هولاکو ببر... و به او خبر بده که راه صاف است (نامه را به او
می‌دهد).

مرد: فرمان فرمان توست ای سرورم! (خارج می‌شود)

علقمی (با خباثت): ها ها ها... وقت شما نزدیک شده است... و پایانتان رسیده است.. ای
بنی عباس! (خارج می‌شود)

(سر و صدا، صداهای مختلف، فریاد، فغان و شیون، صدای اسبانی که می‌آیند، خلیفه
وحشت زده وارد می‌شود).

مستعصم: ابن علقمی... کجایی ای ابن علقمی؟

(رو به نگهبان) فوراً او را نزدم بیاور.

(ابن علقمی با سرعت وارد می شود)

علقمی: بله.. بله ای سرورم... چه شده است؟

مستعصم: مغول... مغولان دارند می آیند... آنها مانند سیاه زخم به شهر حمله ور شده اند.

علقمی: آیا رسیده اند؟!

مستعصم: آنها به ما تیراندازی می کنند... کنیم "عرفه" را جلویم کشتند... او را کشتند.

علقمی: (رو به نگهبان) محافظت از قصر را تشدید کنید و بیشتر احتیاط کنید.

مستعصم: مگر نزد آنان نرفتی.. مگر با آنان گفتگو نکردی؟!

علقمی: بله چنین کردم.. ای مولای من!

مستعصم: چه جوابی به تو دادند؟ جواب بده... حرف بزن.

علقمی: آنها به صلح راضی شدند.

با آنها صلح کنیم!... آنها مانند افعی زهردار هستند... چگونه دستمان را وارد سوراخ

افعی کنیم... چگونه؟!

علقمی: مولای من... ما چاره دیگری نداریم... الان با آنها صلح می کنیم سپس خود را

تقویت می کنیم و بر آنها غلبه می کنیم... جنگ برد و باخت دارد... یک روز به نفع توست و

روزی به ضرر توست.

مستعصم: شروط آنها برای صلح چیست؟!

علقمی: نصف خراج بغداد... و...

مستعصم: باز دیگر چه...؟

علقمی: و این که شما با اطرافیان و رجال حکومتت نزد آنان بروی.

مستعصم: اطرافیان و رجال حکومتم!

علقمی: و همچنین علماء و قضات... بله...

مستعصم: چرا باید همه اینها باشند؟

علقمی: تا در عقد صلح حضور داشته باشند ای مولای من... این مرد ضمانت می خواهد...

مستعصم: قضات... فقهاء! نیرنگی در کار است... نه... من نزد آنان نمی‌روم.
 علقمی: مولای من اگر نزد آنان نروی... آنان نزد تو می‌آیند... (به گردش اشاره می‌کند).
 مستعصم (وحشت زده): ح.. ح... باشد می‌روم... الآن می‌روم و تمام بزرگان و رجال
 حکومت را جمع می‌کنم و فوراً می‌آیم.
 علقمی: فوراً... ای مولایم!

(مستعصم انگار که وحشت زده شده و با خود حرف می‌زند)

مستعصم: آه... نزد آنان می‌روم... احساس می‌کنم که اتفاقی خواهد افتاد... خدایا...
 خدایا...

صدایی بلند می‌شود:

بغداد ماذا أرى في حالك الظلم	نجمًا يلوح لنا أم لفحة الحمم؟
بغداد أين زمان العز في بلد	كان السلام به أسمى من العلم؟
بغداد أين السحاب المزن إذا حكمت	يد الرشيد بعدل الله في الأمم؟
أين الجحافل يا بغداد عن زمن	تخاذل العرب عن أفعال معتصم؟

ترجمه شعر: ای بغداد! من در حال تاریکت چه می‌بینیم؟ ستاره‌ای که برایمان می‌درخشد
 یا آتش گدازه‌هاست؟ ای بغداد! کجاست روزگار عزت در شهری که صلح و امن از پرچم
 در آن بلندتر بود؟ ای بغداد! کجایند ابرهای بارانی در روزگاری که دست هارون الرشید
 عدالت الهی را در میان امت‌ها اجرا می‌کرد؟ ای بغداد! کجایند لشکران عظیم در روزگاری
 که عرب افعال معتصم را رها کرده است؟

مستعصم (در جستجوی منبع صدا): چه کسی است؟... چه کسی آنجاست؟... تو

کجایی؟... تو کجایی؟

(شبح سفیدی ظاهر می‌شود که لباس سفیدی پوشیده و مو و لباسش تماماً سفید است و

یک لکه سیاه در لباسش دیده می‌شود)

تاریخ: من تاریخ هستم... من تاریخ پرافتخار شما هستم... من هستم که این تراژدی را در حافظه‌ام ثبت می‌کنم و برای نسل‌های بعدی نقل می‌کنم...

مستعصم: تراژدی! کدام تراژدی؟

تاریخ: به این لکه سیاه نگاه کن، این تراژدی‌های اسلام و مسلمین است... و اینجا... تراژدی شما خواهد بود... (به لباس خود اشاره می‌کند).

مستعصم: تراژدی‌های ما؟

تاریخ: تراژدی بغداد که به زودی رخ خواهد داد... طوفانی که آن را خواهد بلعید... طوفانی که در شرف آمدن است ای خلیفه...

مستعصم (با فریاد): نه... بغداد... دار السلام... تمدن‌گاه رشید... سرزمین زیبایی... دیار جلال... نواده افتخار... نور چشمان... آهنگ گوشنواز زمان... و سخن سواران.. طوفان آن را خواهد بلعید... نمی‌توانم باور کنم... نه.. (به زانو می‌افتاد).

تاریخ: مانند زنان گریه کن بر ملکی که از بین می‌رود... و تو مانند مردان از آن محافظت نکردی.

مستعصم: چه کنم ای تاریخ، من هیچ راه چاره‌ای ندارم؟ عرب و مسلمین مرا تنها گذاشته‌اند... به دشمن اجازه دادند که از سرزمینشان برای حمله به من استفاده کند... حتی حاکم موصل از ترس جاننش چنین کرد.

(ابن علقمی با سرعت وارد می‌شود)

علقمی: مولای من... کاروان در انتظار توست... ای مولای من...

مستعصم: باشد برویم... (خارج می‌شوند).

(صدای فریادها و ناله‌ها بلند می‌شود، چکاچک شمشیرها و قهقهه‌های شیطانی)

تاریخ (رو به مخاطبان): تراژدی آغاز شد... بنویس ای تاریخ... و ای زمان شاهد باش.. غم نامه برادرانمان را در بغداد بنویس و ای زمان تو گواه باش. (خارج می‌شود).

صدایی پخش می‌شود:

حان الوداع یا بغداد قد نحررت رجولة القوم في ميدان منتقم
 حان الوداع وعذر القوم أنهم لا يقدرّون على الأرماع والحمم
 هذا الوداع فموتي خير عاصمة مذبوحه.. ربما ماتت بلا ألم

«ای بغداد! وقت خداحافظی رسید، مردانگی این قوم در میدان انتقام سر بریده شد. وقت خداحافظی رسید و عذر این قوم این است که توانایی مقاومت در برابر تیر و آتش را ندارند، این خداحافظی مرگ من است و بهترین پایتخت ذبح شده است... و ای بسا بدون درد مرده است.»

پایان

از الله تعالی در همه امور پایان خیر می‌خواهیم

سپاس و ستایش الله را، آسان کننده سختی‌ها، خالق دریای طوفان‌ها، که یادآوری و تذکر را برای خردمندان سودمند گردانیده است و سلام و درود بر بهترین بشر که نور دینش زمین را فرا گرفت و آن را نه مانند شهاب بلکه مانند ماه روشن کرد و از رحمت او حتی امت سگان^۱ برخوردار شدند و سلام و درود بر تمام آل و اصحاب، سلام و درودی که ثواب آن تا روز قیامت ادامه داشته باشد.

و اما بعد:

به این ترتیب گردشی در تاریخ کردیم و حوادث آن را مطالعه کرده و گواهی‌هایش را ثبت کردیم و مسئله خیانت شیعیان غالی را دنبال کردیم؛ و آن قدر خیانت یافتیم که نمی‌توانیم به شمار آوریم، مثال‌ها آوردیم و نمونه‌هایی از بایگانی تاریخ برگزیدیم. چگونه می‌توانیم خیاناتشان را بشماریم در حالیکه خیانت با خون و رگشان عجین شده و برای آن‌ها همانند آب و اکسیژن است، آن‌ها برای هر روز تاریخ خیاناتی دارند و نمونه‌هایی که آوردیم فقط برخی از مواردی است که مشهور شده‌اند و از دالان اسرار بیرون آمده و هویدا گشته‌اند. اما آنچه که همدیگر را به کتمان آن توصیه می‌کنند فقط الله تعالی از کثرت آن خبر دارد. این تحقیق فقط به مثابه ندایی بود تا دیگر کسی از اهل سنت فریب نخورد- و یا بر فریبی که خورده باقی نماند- و تا اهل سنت بدانند که این قوم در بیشتر موارد مسبب عقب ماندگی‌ها و شکست‌های امت در گذشته و حال بوده است و تا کسی که ندای تقریب و وحدت سر می‌دهد بیدار شود. شاید شنیدن این ماجرا جالب باشد که در کنفرانس تقریب مذاهب که در قاهره در تاریخ ۸ لغایت ۱۱ ربیع الاول ۱۴۳۲ هجری برگزار شد یکی از علمای شیعه که در باره تقریب سخنرانی می‌کرد پیشنهاد داد که مصر محدودیت مذاهب اسلامی را که اصول و

۱- در حدیث بخاری آمده است: «... اگر موجب نابودی امتی نمی‌شد دستور می‌دادم که سگان کشته

معتقداتی یکسان دارند^۱ را بر دارد، یعنی در واقع پیشنهاد نشر مذهب شیعه داد با این ادعا که تشیع با مذاهب چهارگانه اهل سنت در اصول فرق ندارد-و این دورغ است- منظورم این است که مسئله بسیار مهم است و الان بسیار واضح شده است، اهداف آن‌ها از ادعای تقریب و وحدت در دو هدف خلاصه می‌شود: اول: تخدیر و خواباندن اهل سنت^۲، دوم: شیعه کردن اهل سنت.

گمان می‌کنم که بعد از این برای کسی که با امور احساساتی برخورد می‌کنند و نه با عقل و حکمت و دور اندیشی جایز نباشد که از امکان وحدت و تقریب با کسانی سخن بگوید که به الله و رسولش خیانت ورزیده و حرمت نسل اول اسلام را می‌شکنند، یعنی همان صحابه‌ای که الله تعالی اسلام را با آنان نصرت داد و خدمات بزرگ غیر دین و امت کردند که جز برای معاند غیر قابل انکار است، چگونه با کسانی وحدت کنیم که با شیاطین انس و جن در گذشته و حال به هدف ذلیل کردن اهل سنت همدست شدند، چقدر امت اسلام به سبب پیمان شکنی‌ها و خیانت‌های این قوم زیان دیده و عقب مانده است، دیگر برای آنچه که برخی از ساده لوحان اهل سنت "حسن ظن" می‌نامند وقتی باقی نمانده است چرا که ما در مقابل قومی هستیم که برای از بین بردن ما منتظر فرصت هستند و گمان می‌کنم آن کسانی هم که به حسن نیت و حسن ظن به شیعه فرا می‌خوانند از ضلالت‌ها و خیاناتشان بی‌خبر نیستند. آن‌ها باید بروند و در باره اهداف و برنامه‌های شیعه در کشورهای حوزه خلیج و بلکه در بلاد حجاز مطالعه کنند و به خصوص اهدافشان در مصر که آن را مهد دولت فاطمی می‌دانند که بزرگ‌ترین سهم را در تحقق افتخارات شیعه داشته است و دولت متحدی از مغرب تا مصر برایشان تأسیس کرد.

شاید کسی بگوید: این یعنی توجه دادن به خطر شیعیان غالی و غفلت از خطر صلیبیان و صهیونیسم... و دیگر دشمنان؟

۱- مجله منبرالاسلام (ص ۱۱۹، ۱۲۰) شماره جمادی الاولی ۱۴۲۲ هجری-اگوست ۲۰۰۱ میلادی.

۲- و این وفق عقیده تقیه است که از اعتقادات آنان می‌باشد.

جواب این است: نه.

چرا که مسلمان باید زرننگ و هوشیار باشد و متوجه هر نقشه‌ای که علیه او است باشد و برای تمامی جبهات آماده باشد و ای بسا در آن واحد با چندین دشمن درگیر شود، دولت‌های اسلامی در گذشته وارد جنگ‌های متعددی شده‌اند که در آن واحد با چندین جبهه متصل درگیر بوده‌اند و هیچ جبهه ای آنان را از جبهه دیگر مشغول نکرده و هیچ دشمنی آنان را از دشمن دیگر غافل نکرده است.

در پایان خاطر نشان می‌کنم که این تحقیق ساده که در این کتاب ارائه شد از باب آنست که امام احمد بن حنبل رحمه الله در باره‌اش می‌گوید: «سخن گفتن در باره اهل بدعت نزد من پسندیده‌تر از برخی نوافل است». بنابراین افشای افتضاحات و جنایات آن‌ها به هدف این که مسلمین فریب آنان را نخورند به خواست خدا از قربات و عبادات است.

و از قبیل آنست که امام بزرگوار از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله حکایت می‌کند که: آن مرحوم در باره اصول و اعتقادات زیاد می‌نوشت، علت را جویا شدم و از او خواستم که کتابی در فقه تألیف کند که اختیارات و ترجیحات فقهی او در آن گرد آمده باشد تا تکیه گاهی برای فتوا باشد، او به من گفت (مفهوم سخنش را نقل می‌کنم):

"مسئله فروع آسان است و اگر مسلمان در فروع از یکی از علمای مرجع و معتبر، تقلید کند عمل به فتاوی او برایش جایز است مادامی که خطای آن را به یقین در نیابد.

اما در باره اصول: من دیدم که اهل بدعت و ضلالت و اهواء در باره اصول و اعتقادات گمراهی‌ها به وجود آورده‌اند و برایم روشن شد که بسیاری از آن‌ها هدفشان ابطال و نابودی شریعت محمدی است، شریعتی که بر هر دین برتر و چیره است. وقتی این وضعیت را دیدم برایم روشن شد که بر من هر کسی که توانایی رد شبهات و اباطیل و قطع استدلالات باطلشان

را داشته باشد واجب است که تمام تلاشش را به کار بندد تا رذائلشان را افشا کرده و پوچی استدلالانشان را نمایان کند تا از دین حنیف و سنت صحیح دفاع کرده باشد^۱.
از الله تعالی می‌خواهم که این عملم را برایش خودش خالص گرداند و تمام مسلمین را بدان سود رساند و صلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله و صحبه وسلم.

به قلم: (نیازمند گذشت خداوند مهربان)

عماد علی عبدالسمیع حسین

غفرالله له و لوالدیه و المسلمین

۲۱/جمادی الآخر/۱۴۲۴هجری

۱- حافظ عمر بن علی البزار: الأعلام العلیا فی مناقب ابن تیمیه (ص ۳۵، ۳۶) چاپ المکتب الاسلامی - بیروت ۱۳۹۶هجری.

این کتاب، تاریخ خیانت های شیعه را بررسی می کند تا نشان دهد که هرگاه شیعه قدرتی کسب کرده دشمنی برای خود نمی شناخته است جز اهل سنت. هرگاه که قدرت و حکومتی بدست آورده فقط با اهل سنت جنگیده و هیچ گاه تاریخ به یاد ندارد که شیعه وجبی از سرزمین های کفار را فتح کرده باشد و یا وجبی از سرزمین های اشغال شده مسلمین را آزاد کرده باشد.

این کتاب غم نامه امت اسلام است که از دست آلوده به خیانت شیعه می نالد. این کتاب مویه نامه ای است که تراژدی های فاجعه آمیز امت اسلام را که به دست پلید شیعه رقم خورده اند و بر برخی از آنها شاید هنوز کسی گریه سر نداده باشد، نمایش می دهد تا اهل سنت خفته امروز را از آنچه که بر پیشینیان او گذشته است با خبر نماید و فریاد هشدار را سر دهد تا مبادا از سوراخ این افعی زهر دار دوباره گزیده شود.